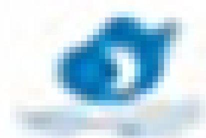
امام رضا (ع)

از دیدگاه اهل سنت



بسم الله الرحمن الرحیم

امام رضا علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

محمد علی چنارانی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام رضا علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : چنارانی، محمدعلی، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : امام رضا علیه السلام از دیدگاه اهل سنت/محمدعلی چنارانی.

مشخصات نشر : قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۲۴۹-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- نظر اهل سنت

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۷/چ۹الف۸ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۴۳۲۲۰

ص:۱

فهرست مطالب

ص:۴

ص:۵

درآمد

ص:۶

در آمد

از دریچه نگاه شیعه، امامان بزرگوار، الگو و اسوه های فکری، اعتقادی، عملی و اخلاقی بوده اند و گفتار، رفتار، کردار و تقریر ایشان دلیل و برهان شرعی است. ازاین رو، نجات و سعادت تنها در گروِ پیروی کردن از آنان است.

یکی از آن ارجمندان که در گفتار و رفتار، راهنما و الگوی عملی مردم است، حضرت امام علی موسی الرضا(ع) است؛ امام همامی که اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیاکان گرامی را در وجود خود دارد.

از آنجا که مبادا گفته شود، معرفی آن والامقام تنها در مدارک شیعیان آمده است، بر آن شدم تا در این کتاب، به معرفی شخصیت آن امام رئوف و مهربان، از مدارک اهل سنت بپردازم. گفتنی است در این نوشته، کوشیده ام تا با بهره گیری از مجموعه آنچه اهل سنت یاد کرده و در دسترس بوده است، گلی از بوستان معطر را به پیروان و عاشقان آن حضرت هدیه کنم.

به راستی، اگر معارف اسلام و از آن جمله، روش های رضوی، آن گونه که وجود دارند، شناسانده شوند و به آنها عمل گردد، سربلندی جامعه قرآنی

و عزت انسانی محقق خواهد شد و انسان ها دوستدار رهبران راستین الهی خواهند گردید و هرگز از مدعیان دروغین و بیگانگان پیروی نخواهند کرد.

امیدوارم که با این قلم نارسا، در شناساندن شخصیت امام رضا(ع) از دیدگاه اهل سنت موفق بوده باشم تا رضایت پروردگار، شفاعت آن امام مهربان و هدایتگر و نیز خشنودی خوانندگان را سبب شود. ان شاءالله.

این نوشتار در دوازده فصل تنظیم شده است.

ما نیز همانند خواجه عبدالله انصاری همواره این گونه دعا می کنیم: «خدایا، دلی ده که در کار تو جان بازیم؛ و جانی ده که در کار آن جهان سازیم؛ دانایی ده که از راه نیفتیم؛ بینایی ده تا در چاه نیفتیم».(۱)

در پایان بر خود لازم می دانم، از همه افرادی که وظیفه حروف چینی، ویرایش، صفحه پردازی و کارهای مربوط به چاپ، نشر و توزیع بر دوش آنها بوده است، صمیمانه سپاس گزاری کنم. همچنین برای کسانی که جهت نشر فرهنگ ناب و اصیل اهل بیت(ع)، به تبلیغ و تشویق دیگران درباره این کتاب تلاش کرده اند، از پروردگار برای ایشان اجر جزیل خواستارم.

امید است، این نوشته توانسته باشد شعاعی هر چند اندک، از پرتو همواره فروزنده امام را بتاباند و این تلاش رضایت ایشان را فراهم آورد.

فصل اول: شناسنامه امام رضا علیه السلام

اشاره

ص:۸

۱- خواجه عبدالله انصاری، مناجات نامه، ص۲۲.

فصل اول: شناسنامه امام رضا(ع)

زیر فصل ها

تبار امام رضا(ع)

تبار امام رضا(ع)

دانشمندان اهل سنت، پدر و نیاکان امام علی بن موسی الرضا(ع) را این گونه یاد آور شده اند: «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب.»(۱) بر اساس این مطلب، مشخص می شود که تبار حضرت، به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می رسد.

حاکم نیشابوری در این باره چنین می نویسد:

یکی از بزرگ ترین افتخارات و فضائل علی بن موسی الرضا(ع) این است که وی، از نسل و تبار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می باشد و این مطلب از باورها و اعتقادات مذهب سنت و جماعت است، و تمام فقیهان حجاز بر این مطلب اتفاق نظر دارند و کسانی که با این موضوع مخالفت ورزند، با قرآن و سنت به مبارزه برخاسته و با حق به ستیز پرداخته اند، و تا قیامت

۱- ابن عبدربه، عقد الفرید، ج۵، ص۳۵۹؛ سمعانی، الانساب، ج۳، ص۷۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۳۶؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۳۱۵؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۶۹؛ ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج۲، ص۲۴؛ یافعی، مرآه الجنان، ج۱، ص۱۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۵۰؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۸؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص۳۷۴.

دشمنی خود را آشکار ساخته اند.(۱)

علت اینکه در رساندن تبار امام رضا(ع) به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا این اندازه سفارش شده، بدان جهت است که دشمنان اسلام، همیشه تلاش کرده اند اهل بیت آن حضرت را از وی جدا سازند و اگر در این کار موفق می شدند، می توانستند به اهداف شوم خود یعنی جدا کردن مردم از آن خاندان به راحتی دست یابند؛ اما هرگز موفق نشدند.

مادر امام رضا(ع)

مادر امام رضا(ع)

درباره نام مبارک مادر گرامی امام رضا(ع) نیز اختلاف نظر وجود دارد. برای مادر ایشان، که کنیز بوده، نام های گوناگونی را یادآور شده اند. این نام ها عبارتند از: «سُکَینَه،(۲) أروی،(۳) خیزران، مریسیه(۴) و نَجمه.»(۵) لقب وی را شَقراء نَوبیّه(۶) یا ام البنین(۷) نامیده اند. البته در مدارک شیعیان نام های دیگری نیز آمده است.(۸)

خواجه پارسای حنفی در ستایش از مقام معنوی مادر گرامی امام چنین می نویسد: «مادر آن حضرت از بزرگ زادگان غیر عرب بوده [است]، و از نظر عقل و دین، سرآمد زنان دوران خویش شمرده می شود».(۹)

همسر امام رضا(ع)

۱- حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص۱۲۳؛ ابراهیم بن محمد جوینی، فرائد السمطین، ج۲، ص۲۰۲، ح۴۸۱.

۲- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷.

۳- علی فکری، احسن القصص، ج۴، ص۲۸۹.

۴- ابن طلحه شافعی، مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص۲۹۵؛ تذکره الخواص، ص۳۱۵.

۵- خواند امیر، حبیب السیر فی أخبار افراد بشر، ج۲، ص۸۳.

۶- مطالب السؤول، ص۲۹۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷.

۷- صفدی، الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۸.

۸- نام هایی همچون: «تُکتَم، سَمّان، سَکَن، نجیه و طاهره»، که مشهورترین آنها، تُکتم است. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ص۳۰۲؛ طبری، دلائل الامامه، ص۱۸۳.

۹- قندوزی، ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۶؛ فصل الخطاب لوصل الاحباب، ص۱۲۹.

همسر امام رضا(ع)

بر اساس مدارک موجود و نظریه دانشمندان شیعه، امام رضا(ع) دو همسر داشته؛ یکی از آنان که کنیز بوده، سبیکه، مادر امام جواد(ع) است، ولی از دیدگاه اهل سنت تنها همسر آن حضرت، ام حبیبه بوده است(۱) که در جریان ولایت عهدی، به همسری امام در آمد؛ زیرا مأمون با انگیزه خاص سیاسی خود، دخترش، ام حبیبه را به همسری امام رضا(ع) و دختر دیگرش، ام الفضل را به همسری امام جواد(ع) درآورد(۲) و بدین وسیله در خانه ایشان، جاسوس قرار داد تا از احوال آنان همواره باخبر باشد.

فرزندان امام رضا(ع)

فرزندان امام رضا(ع)

تاریخ نویسان و محدثان شیعه در این باره دو نظر دارند:

۱. اینکه امام رضا(ع) از ام حبیبه، دختر مأمون، فرزندی نداشته است؛

۲. اینکه از کنیزی به نام «سبیکه» یک پسر داشته که او همان جوادالائمه(ع) است.

اما دانشمندان اهل سنت برای امام، بیش از یک فرزند قائل هستند، اگرچه برخلاف قول مشهور شیعیان است.

زرندی حنفی می نویسد: «درست آن است که (امام رضا(ع))، جز محمد بن علی، ملقب به تقی، فرزندی، چه پسر و چه دختر، نداشت و این فرزند دارای فرزندانی می باشد».(۳)

۱- وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۶۹؛ ابن حجر هیثمی، صواعق المحرقه، ص۲۰۴؛ فرید وجدی، دائره المعارف القرن العشرین، ج۴، ص۲۵۰.

۲- الوافی بالوفیات، ج۴، ص۱۰۵.

۳- زرندی، معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول البتول، ص۱۵۹.

فخر رازی شافعی نیز می نویسد: «امام رضا(ع) دارای پنج پسر به نام های امام ابوجعفر محمدتقی، حسن، علی، حسین، موسی، و دختری به نام فاطمه بوده است. به اتفاق تاریخ نگاران، نسل امام رضا(ع) از امام جواد(ع) ادامه پیدا کرده است».(۱)

برخی دیگر نیز فرزندان امام رضا(ع) را محمد (امام جواد(ع)) و حسین دانسته اند. سمعانی شافعی نیز می نویسد: «فرزندان امام رضا(ع) و دودمان آن حضرت را رَضوی می نامند».(۲)

کنیه و القاب امام رضا(ع)

اشاره

کنیه و القاب امام رضا(ع)

از دیدگاه شیعیان، نام شریف حضرت، علی؛ لقب مشهور ایشان، رضا و کنیه معروفشان، ابوالحسن است.(۳) در مدارک اهل سنت نیز نام مبارک حضرت، علی آورده شده است. بنابراین، امام رضا(ع) سومین فردی است که پس از حضرت علی(ع) و علی بن الحسین(ع) (امام سجاد(ع))، علی نامیده می شود.(۴)

برای آن حضرت کنیه ها و القاب فراوانی در مدارک گوناگون ذکر شده است. از جمله اینکه، کنیه آن حضرت ابوالحسن نوشته شده است؛(۵) از پدر بزرگوارش امام کاظم(ع) نقل شده است که فرمود: «فرزندم، هم کنیه من است».

۱- فخر رازی، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، ص۷۷؛ موصلی شافعی، النعیم المقیم لعتره النبأ العظیم، ص۴۰۹.

۲- الانساب، ج۳، ص۷۴؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج۲، ص۳۰؛ سیوطی، لُبِّ اللباب فی تحریر الأنساب، ج۱، ص۳۵۴.

۳- طبری شیعی، دلائل الامامه، ص۱۸۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۶.

۴- مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص۲۹۵.

۵- ابن جوزی، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، ج۱۰، ص۹۳؛ تذکره الخواص، ص۳۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷؛ ابن خلدون، العِبَر فی خبر مَن غَبَر، ج۱، ص۲۶۶؛ ولی در مدارک شیعه برای آن حضرت کنیه ویژه ای به نام ابی علی یاد کرده اند؛ مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۶.

در مـورد القـاب امـام نیز مطـالب فراوانی را یـاد کرده انـد که گویـای وجـود القـاب بی شـمار برای این بزرگـوار است. خواند امیرشافعی در این باره چنین می نویسد: «آن حضرت (امام رضا(ع)) القاب بسیاری دارد».(۱)

دربـاره القـاب حضـرت، تاریـخ نگـاران و محـدثان موارد ذیـل را یادآور شـده انـد که عبارتنـد از: «رضا،(۲) هاشـمی، علوی، حسینی، قَرَشی، مدنی،(۳) ولی،(۴) حفی، صابر، زاکی، زکی(۵) و قائم»(۶) که مشهورترین آنها «رضا» است.(۷)

چگونه امام، لقب رضا گرفت؟

چگونه امام، لقب رضا گرفت؟

به طور کلی نـام هـا و القـابی که برای برخی از افراد انتخاب می شود، هر یک پیام خاصـی دارد که القاب امام رضا(ع) نیز این گونه است. برخی از تاریـخ نگـاران اهـل سـنت، لقب «رضـا» را انتخـاب مأمون برای امام می داننـد و بر این باورنـد که در پی پـذیرش ولا‌یـت عهـدی امام، مأمون وی را به این لقب خوانـد. نخستین کسـی که این موضوع را مطرح کرده، محمـد بن جریر طبری

۱- حبیب السیر فی أخبار أفراد بشر، ج۲، ص۸۲.

۲- الانسـاب، ج۳، ص۷۴؛ اللبـاب فی تهـذیب الأنسـاب، ج۲، ص۳۰؛ المنتظـم فی تاریـخ الملـوک و الا‌مـم، ج۱۰، ص۹۲؛ فیروزآبـادی، قـاموس المحیط، ج۴، ص۳۳۷؛ مزی، تهـذیب الکمـال فی أسـماء الرجـال، ج۱۳، ص۴۰۸؛ ابن حجر عسـقلانی، تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۵؛ البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۵۰؛ سیر الأعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷.

۳- تهـذیب الکمال فی أسـماء الرجال، ج۱۳، ص۴۰۸؛ سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷؛ ابن خلـدون، تاریـخ ابن خلدون، ج۱، ص۲۶۶؛ البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۶۱؛ بَردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ج۲، ص۱۱۷.

۴- الفصول المهمه، ص۳۷۵.

۵- تـذکره الخواص، ص۳۱۵؛ ابن صبـاغ، الفصول المهمه، ص۳۷۵؛ سویـدی، سـبائک الذهب فی معرفه قبائل العرب، ص۳۳۴؛ شبلنجی، نور الأبصار فی مناقب آل بیت، النبی المختار، ص۳۰۹؛ احسن القصص، ج۴، ص۲۸۹.

۶- خُنجی، وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۳۸.

۷- الفصـول المهمه، ص۳۷۵؛ نورالأبصـار، ص۳۰۹؛ احسن القصـص، ج۴، ص۲۸۹. در مصـادر شیعه القـاب دیگری برای آن حضـرت بیـان شـده است که عبارتنـد از: «سِـراجُ الله، نورُ الهُـدی، قُرّه عین المؤمنین، مَکیـده الملحـدین، کافی الخَلق، الرضـی، الرّضـا، رَبُّ السَّریر، ربُّ التـدبیر، الفاضـل، الصابر، الوفی، الصـدیق»؛ طبری، دلائل الامامه، ص۲۰۹؛ منـاقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۷.

(م ۳۱۰ ه .ق) است. وی در ضمن نقل حوادث سال ۲۰۱ ه .ق چنین می نویسد: «در این سال (۲۰۱ ه .ق) مأمون، علی بن موسی بن جعفر(ع) را ولی عهد و جانشین خود قرار داد و او را «الرضی من آل محمد» نامید».(۱)

نظیر این عبارت از ابن کثیر(۲) و ابن اثیر جزری(۳) نیز نقل شده است. ابن خلدون نیز به همین مطلب اشاره می کند، ولی به جای «الرضی من آل محمد» عبارت «الرضا من آل محمد» را آورده است.(۴) این نام گذاری مأمون، در دیگر مدارک اهل سنت نیز آمده است.(۵)

برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت با استناد به حدیث امام جواد(ع)، این ادعا را که مأمون این لقب به آن حضرت داده است، رد می کنند. در حدیثی از امام محمد تقی(ع) می خوانیم: «خدای متعال بدین جهت که تمامی مخالفان و موافقان وی از او راضی بودند، لقب «رضا» را به پدرم داده است».(۶)

شاعر خوش ذوق، این موضوع را چنین به نظم درآورده است:

امام، علی نام، عالی نسب

پناه عجم، مقتدای عرب

از او بوَد راضی جهان آفرین

از آن رو رضا گشت او را لقب(۷)

بررسی

بررسی

مدارک موجود نشان می دهد که نام گذاری و تعیین لقب برای امام، موضوعی فراتر از تحلیل های تاریخ نگاران است. در این زمینه، دلایل را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج۵، ص۱۳۸.
۲- البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۴۷.
۳- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶.
۴- تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۴۷.
۵- ابن عبری، مختصر الدول، ص۱۳۴؛ ابن وردی، تتمه المختصر فی أخبار البشر، ج۱، ص۳۱۸.
۶- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۸۷؛ جامی، شواهد النبوه، ص۳۸۰.

۷- حبیب السیر، ج ۲، ص ۸۲.

الف) دلایلی که تنها معتقدان و شیعیان اهل بیت(ع) ارائه داده اند که تبیین کردنی هستند و در آن یادآور شده اند که این نام ها و القاب به وسیله پیامبر و چه بسا از طریق وحی تعیین شده است. همان گونه که امام رضا(ع) را در روایت «لوح محفوظ»، رضا نامیده اند؛(۱)

ب) روایاتی که برای همه پذیرفتنی بوده و از امامان پیشین صادر شده که در آنها به لقب «رضا» تصریح شده است.(۲)

افزون بر آنچه یاد کردیم، در اسناد پیش از ولایت عهدی امام رضا(ع)، از سوی مأمون لقب «رضا» برای آن حضرت دیده می شود. برای نمونه، در نامه ای که فضل بن سهل برای حضرت فرستاده و از امام دعوت کرده است تا به توس عزیمت کند، چنین می خوانیم: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ لعلی بن موسی الرضا... مِن ولیه الفضل بن سهل...».(۳)

بنابراین، می توان اطمینان یافت که لقب «رضا»، از دستاوردهای ولایت عهدی نبوده است، گرچه برخی از دانشمندان اهل سنت بر آن عقیده اصرار دارند.(۴)

ولادت امام رضا(ع)

ولادت امام رضا(ع)

تاریخ نگاران و محققان مسلمان، در تعیین زمان ولادت این امام بزرگوار سخنان گوناگونی گفته اند. دانشمندان اهل سنت، ولادت باسعادت حضرت را یکی از سال های ۱۴۳ه .ق،(۵) ۱۴۸ه .ق،(۶) ۱۵۱ه .ق(۷) و ۱۵۳ه .ق(۸) دانسته اند.

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص۱۳.

۲- شیخ صدوق، الامالی، ص۵۸۸؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۰۸.

۳- رافعی قزوینی، التدوین فی أخبار قزوین، ج۳، ص۴۲۵.

۴- تاریخ الأمم و الملوک، ج۷، ص۱۳۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص۹۳.

۵- نور الابصار، ص۳۰۶.

۶- الکامل فی التاریخ، ج۴، ص۱۷۸؛ تتمه المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷؛ الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۸.

۷- مرآه الجنان، ج۲، ص۱۰.

۸- مسعودی، مروج الذهب، ج۴، ص۴۱۷؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۲۷۰؛ مرآه الجنان، ج۲، ص ۱۰؛ ابن طولون، الائمه الاثنی عشر، ص۹۸؛ مطالب السؤول، ص۲۹۵.

برخی نیز روز ولادت امام را ششم، هفتم یا هشتم شوال ثبت کرده اند.(۱) بعضی دیگر نیز تولد حضرت را روز پنج شنبه یا جمعه، ۱۱ ذی القعده ۱۴۸ ه .ق دانسته اند که با نظریه مشهور شیعیان مطابق است.(۲)

مژده رسول خدا صلی الله علیه و آله

مژده رسول خدا صلی الله علیه و آله

در برخی از مدارک اهل سنت، درباره مژده پیامبر به زاده شدن امام رضا(ع) چنین آمده است:

زمانی که حمیده مادر امام کاظم(ع) کنیزی به نام نجمه را خریداری کرد، پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: «این کنیز را به فرزندت (امام کاظم(ع)) هدیه کن؛ زیرا از این کنیز، فرزندی به دنیا خواهد آمد که برجسته ترین فرد روی زمین است»، و حمیده آن کار را انجام داد و امام کاظم(ع) نام نجمه را به طاهره تغییر داد.(۳)

معجزه دوران بارداری

معجزه دوران بارداری

مادر بزرگوار امام رضا(ع) می گوید: «هنگام بارداری، سنگینی حمل را هرگز احساس نکردم و هنگام خواب، صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس فرزندم (رضا(ع)) را می شنیدم».(۴)

مناجات کردن، هنگام تولد

مناجات کردن، هنگام تولد

۱- وفیات الاعیان، ج۳، ص ۲۷۰؛ مرآه الجنان، ج۲، ص ۱۰؛ الائمه الاثنی عشر، ص۹۸.

۲- طبرسی، أعلام الوری، ص۳۰۳؛ ابن فتال، روضه الواعظین، ج۱، ص۲۳۶، اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص ۷۰.

۳- میرخواند، روضه الصفا، ج۳، ص۴۱؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۳؛ مفتاح النجا فی مناقب آل عبا، ص۱۷۶.

۴- روضه الصفا، ج۳، ص۴۲؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۴؛ ینابیع الموده، ج۳، ص ۱۶۶.

یکی از حوادثی که برای بسیاری از پیشوایان معصوم(ع) نقل شده، مناجات کردن ایشان، هنگام به دنیا آمدنشان است. مادر بزرگوار امام رضا(ع) چنین می گوید:

زمانی که فرزندم (رضا(ع)) به دنیا آمد، دستانش را روی زمین قرار داد و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد. لبانش حرکت می نمود. گویی با خداوند مناجات می کرد، که پدر بزرگوارش وارد شد و به من گفت: «کرامت پروردگار بر تو مبارک باد».

در این حال، فرزندم را به وی دادم و حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند و با آب فرات کام او را برداشت.(۱)

واژه امام در کلام اهل سنت

واژه امام در کلام اهل سنت

جستار در مدارک اهل سنت، چنین نشان می دهد که کاربرد واژه «امامت» در فرهنگ اهل سنت، با آن معنایی که شیعیان باور دارند، کاملاً متفاوت است؛ زیرا این واژه، از دیدگاه شیعیان، یکی از واژه های مقدس است و برای آن مقامی والا و ارجمند قائلند.

اگرچه جست وجو در منابع و مدارک اهل سنت نشان می دهد که در مورد امام رضا(ع)، از واژه «امام» استفاده و از آن بزرگوار تعبیر به امام شده، از نظرگاه اهل سنت، نباید چنین پنداشت که مقصود آنان، همانند شیعیان است.

ظاهراً از میان دانشمندان، نخستین کسی که این واژه را درباره امام رضا(ع) به کار برده، علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ه .ق) است.(۲) بعد از وی دیگر دانشمندان اهل سنت، این واژه را در مورد حضرت به کار برده اند که می توان گفت، اوج این کاربرد، در قرن های هفتم، هشتم و نهم ه_ .ق دیده می شود.

امامت امام رضا(ع) در منابع اهل سنت

امامت امام رضا(ع) در منابع اهل سنت

ص:۱۷

۱- روضه الصفا، ج۳، ص۴۲؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۴؛ ینابع الموده، ج۳، ص۱۶۶.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، ص۱۷۱.

امـامت حضـرت، تنها در مـدارک شـیعیان نقل نشـده است، بلکه بسـیاری ازمنابع اهل سـنت نیز از آن یاد کرده انـد. ماننـد این روایت که در آن آمده است:

جابر بن عبدالله انصاری گوید:

پس از ولاـدت حسـین بن علی(ع) بر فـاطمه(س) وارد شـدم تـا به فـاطمه(س) تهنیت بگویم. در دست فـاطمه(س) صـحیفه ای (نوشـته ای) دیـدم. پرسـیدم: این صـحیفه چیست؟ فاطمه(س) فرمود: «در آن نام امامانی است که از فرزندان من هسـتند. از آن بانوی مکرمه اجازه خواستم تا در آن بنگرم، و چون نگریستم، نام تمام امامان را با ذکر ویژگی های اسمی هر کدام دیدم.

آن گاه جابر، جزئیات آنچه را در آن «لوح» یا «صحیفه» دیده بود، برای امام باقر(ع) به تفصیل بیان داشت.(۱)

روایات فراوانی وجود دارد که در آنها، امام پیشـین، با ذکر مشـخصات، جانشـین پس از خود را معرفی کرده است. ماننـد امام موسـی بن جعفر(ع) که در موارد بسـیار و مناسـبت هـای گونـاگون، به شـناساندن امام پس از خویش پرداخته است. در ادامه، برخی از این گونه روایت ها آورده می شود.

ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ه .ق) که چندین روایت را یادآور شده است، می نویسد:

یکی از دانشـمندان و دین دارانی که این حـدیث را روایت کرده، داود بن کـثیر رِقّی است. وی می گویـد: «به امـام کـاظم(ع) عرض کردم: فـدایت شوم، من پیر و سال خورده شـده ام؛ دسـتم را بگیر و از آتش نجاتم بـده (یعنی اگر امام خود را نشـناسم، اهل دوزخ می شوم)! پس از تو سرپرستمان کیست؟»

۱- ابن قـتیبه، المعـارف، ج۱، ص۲۱۲؛ مطـالب السؤول، ص۲۸۱؛ تـذکره الخواص، ص۳۰۳؛ فصـول المهمه، ص۳۱۸؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۴۹۴، هیثمی، صواعق المحرقه، ص۲۰۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۴۰۴.

امام کاظم(ع) با اشاره به فرزندش، ابوالحسن الرضا(ع)، فرمود: «پس از من این شخص (رضا(ع)) سرپرست شما خواهد بود».(۱)

همچنین وی در روایت دیگری از مخزومی که مادرش از فرزندان جعفر بن ابی طالب بوده و با امام کاظم(ع) خویشاوندی داشته است، این گونه نقل می کند:

روزی [امام] کاظم(ع) ما را گِرد آورد و خطاب به ما فرمود: آیا می دانید چرا شما را گِرد آوردم؟ پاسخ دادیم: خیر.

امام کاظم(ع) با اشاره به علی بن موسی الرضا(ع) فرمود: «گواه باشید که این فرزندم، جانشین و وصی من است. هر کس از من طلبی دارد، از این فرزندم بازستاند و به هرکس وعده ای داده ام، انجام دادن آن را از این فرزندم درخواست کند و هرکس خواستار دیدار من باشد، باید با نوشته این فرزندم باشد».(۲)

خواجه پارسای حنفی نیز آورده است: «(امام) موسی بن جعفر فرمود: علی، پسرم، بزرگ ترین فرزندم و حرف شنوترین و مطیع ترینِ فرزندان من است. هرکس از وی پیروی کند، هدایت خواهد شد».(۳)

بهجت افندی می گوید: «پس از امام کاظم(ع)، فرزند بزرگ آن حضرت، امام رضا(ع)، بر اساس سفارش و وصیت او، پیشوا بوده است».(۴)

فصل دوم: شخصیت علمی امام رضا علیه السلام

اشاره

ص:۱۹

۱- فصول المهمه، ص۳۷۴.

۲- همان.

۳- ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۶.

۴- افندی، تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد، ص۱۵۷.

فصل دوم: شخصیت علمی امام رضا (ع)

اگرچه در میان پیشوایان شیعه، امام باقر و امام صادق8 با توجه به وضعیت زمانی، فرصت بیشتری برای تشکیل جلسات علمی و نشر علوم نبوی صلی الله علیه و آله داشته اند، با این حال، عنوان «عالِم آلِ محمد»،(۱) زیبنده وجود مقدس امام رضا(ع) شده است. شاید دلیل آن، مناظره ها و جلسات علمی و اعتقادی حضرت بوده، که به سبب موقعیت زمانی و مکانی، از چنان اهمیتی برخوردار گردیده، که به عنوان عالِم آل محمد شناخته شده است.

در تقسیم بندی محدثان، از نظر طبقه رجال حدیث، بر اساس دیدگاه اهل سنت، حضرت، در طبقه هشتم قرار می گیرد.(۲) اگرچه برخی امام را در طبقه دهم دانسته اند.(۳) بر این اساس ذهبی شافعی می گوید: «از صحاح شش گانه، تنها ترمذی، ابوداود و ابن ماجه،(۴) در کتاب های خویش از امام رضا(ع) نقل حدیث کرده اند».(۵)

از امام کاظم(ع) نقل شده است که فرمود:

ص:۲۱

۱- بر اساس روایتی که اباصلت از محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر(ع) نقل کرده است، امام کاظم(ع) به امام رضا(ع) این لقب را داده است؛ اعلام الوری، ص۳۱۵.

۲- تذکره الخواص، ص۳۱۵.

۳- تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۵.

۴- ابن ماجه، السنن، ج۱، ص۲۶، ح۶۵.

۵- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج۳، ص۲۶۹؛ سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۸؛ گفتنی است، متأسفانه در مدارک یادشده، روایاتی که از پیشوایان شیعه نقل گردیده، حذف شده است؛ ازاین رو، این روایات در کتاب های چاپ جدید وجود ندارد.

پیامبر و امیرالمؤمنین(ع) (را در خواب) دیدم. پیامبر به من فرمود: «ای موسی، فرزندت (علی بن موسی) به نور خدا می نگرد؛ حکیمانه سخن می گوید؛ درست کار است و اشتباه نمی کند؛ داناست؛ جهل و نادانی در او راه ندارد؛ وجود وی سرشار از علم و حکمت است».(۱)

بنابراین، این بزرگوار، مانند نیاکان وارسته اش، مقام علمی والایی دارد؛ زیرا ستایش شخصی همانند آخرین پیامبر و فرستاده پروردگار، خود گواه این حقیقت است.

جایگاه علمی امام از دیدگاه اهل سنت

جایگاه علمی امام از دیدگاه اهل سنت

دانش گسترده امام، سبب شده است تا موافقان و مخالفانش به عظمت و شخصیت علمی حضرت، اعتراف کنند. این امر موجب شد تا چهره علمی امام برای همگان آشکار گردد. ازاین رو، برخی از اعترافات دانشمندان اهل سنت را برای بیان و نشان دادن جایگاه و شخصیت علمی حضرت، می آوریم.

ابن حِبّان بُستی شافعی می گوید: «ابوالحسن، علی بن موسی الرضا(ع)، از بزرگان و خردورزان اهل بیت(ع)، و از شخصیت های برجسته و بزرگوار بنی هاشم به شمار می آید و هرگاه حدیثی از او روایت گردد، باید بدان اهمیت داده شود».(۲)

محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ه .ق) می گوید: «علی بن موسی الرضا(ع) شخصیتی مورد اطمینان بود و با اینکه بیشتر از ۲۴ سال از عمرش نگذشته بود، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می داد و از طبقه هشتم تابعین مدینه به شمار می رفت».(۳)

۱- شواهد النبوه، ص۳۸۱؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۴؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۶.

۲- ابن حبان، الثقات، ج۸، ص۴۵۶.

۳- تذکره الخواص، ص۳۱۵.

حسن بن سهل (۲۱۵ ه .ق) می گوید: «مأمون، علی بن موسی الرضا(ع) را ولی عهد خود قرار داد. وی در میان فرزندان علی(ع) و عباس، شخصی را برتر و پرهیزکارتر و آگاه تر از علی بن موسی نیافت».(۱)

بدخشی حنفی به نقل از اباصلت می گوید: «فردی داناتر از علی بن موسی الرضا ندیدم، و هر اندیشوری آن حضرت را دید، در این سخن با من هم عقیده بود».(۲)

احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹ ه .ق) بر امام وارد شد و پس از تعزیت به حضرت، برای درگذشت فرزندش، چنین گفت: «تو والاتر از وصف ما هستی و ما از پند دادن به تو ناتوانیم؛ تو از دانش کافی برخوردار هستی و خداوند به تو تعزیت دهد».(۳)

عباس بن محمد بن صولی،(۴) که از معاصران آن حضرت است، درباره دانش امام چنین گفته است: «هرچه از علی بن موسی الرضا(ع) پرسیده می شد، پاسخ می داد. من تاکنون فردی را آگاه تر از وی ندیده ام. مأمون آن حضرت را با پرسش های گوناگون می آزمود و علی بن موسی(ع) با پاسخ های قانع کننده جواب می داد...».(۵)

حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ه .ق) درباره شخصیت علمی حضرت رضا(ع) می نویسد: «امام رضا(ع) با اینکه بیست و چند ساله بود، در مسجد رسول

۱- تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص۱۳۸؛ ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج۴، ص۱۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶؛ البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۵۸.

۲- مفتاح النجافی مناقب آل عبا، ص۱۷۹.

۳- نویری، نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج۵، ص۱۶۸.

۴- در برخی مدارک نام وی ابراهیم بن عباس آمده است؛ شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص۳۳۸؛ أحسن القصص، ج۴، ص۲۸۹.

۵- فصول المهمه، ص۳۸۴؛ نورالأبصار، ص۳۱۲.

خدا صلی الله علیه و آله می نشست و فتوا می داد. بزرگان اهل حدیث، مانند: آدم بن ابی ایاس، نصر بن علی جهنی و محمد بن رافع قشیری، از آن حضرت روایت نقل کرده اند».(۱)

ابن ماکولای شافعی (م ۴۷۵ ه .ق) درباره آن حضرت چنین می گوید: «ابوالحسن، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) ...، در علم و دانش و فضیلت از برجستگان خاندانش به شمار می آمد».(۲)

سمعانی شافعی (م ۵۶۲ ه .ق) می نویسد: «(امام) رضا(ع)، از دانشوران و اهل فضل و کمال بود».(۳)

ابن نجار بغدادی شافعی (م ۶۴۳ ه .ق) می گوید: «علی بن موسی، از چنان جایگاه علمی و دینی والایی برخوردار بود که در بیست و چند سالگی، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می داد».(۴)

ابن ابی الحدید معتزلی (م ۶۵۶ ه .ق) امام رضا(ع) را از بزرگان و عالمان اهل بیت(ع) می داند.(۵) همین دیدگاه را ابن جوزی نیز یادآور شده است.(۶)

ابن موصلی شافعی (م ۶۶۰ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی، احادیث بسیاری روایت کرده [است] و در بینش و فهم روایت، بسیار دقیق بود. او در علم و دانش، شخصیتی قدرتمند [بود] و در نهایت بردباری قرار داشت».(۷)

۱- حاکم، تاریخ نیشابور، ص۱۴۸؛ فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۹، ح۴۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

۲- ابن ماکولا، الاکمال فی رفع الارتیاب فی المؤتلف و المختلف فی الاسماء و الکنی و الأنساب، ج۴، ص۷۵.

۳- الانساب، ج۳، ص۷۴؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

۴- ابن نجار بغدادی، ذیل تاریخ بغداد، ج۱۹، ص۱۳۵، ش۹۶۹.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص۲۵۴؛ ج۱۵، ص ۲۹۱ (با اندک اختلاف در عبارت).

۶- تذکره الخواص، ص۳۱۵.

۷- ابن موصلی، النعیم المقیم لعتره النبأ العظیم، ص۳۷۷.

جوینی شافعی (م ۷۲۲ ه .ق) می نویسد: «... علی بن موسـی الرضا(ع) سرور پاک و معصوم، آگاه به حقیقت علوم، دانا به امور پیچیده و نهانی، و خبردهنده از آینده و گذشته است...».(۱)

ذهبی شافعی (م ۷۴۸ ه .ق) می نویسد: «پیشوای بزرگ، علی بن موسـی الرضا(ع)، ... از جهت دانش و دیانت و بزرگواری، از جایگاه ویژه ای برخوردار است.»(۲) در جای دیگری می گوید: «امام رضا(ع) از جایگاه والایی برخوردار بود. دانش و بیان او بسیار بود و در دل های مردم نفوذ داشت».(۳)

زرنـدی حنفی می نویسـد: «ابـوالحسن، علی پسر موسـی، ملقـب به رضـا، از دانشـمندان زاهـد و نیـک و اولیـای حکیم و نیکو بود...».(۴)

عطاء الله شـیرازی (م ۸۰۳ ه .ق) می نویسـد: «امـام رضـا(ع) بـا مردم، با زبان خودشان سـخن می گفت و خود، از فصـیح ترین مردمان و داناترین آنان به همه زبان ها به شمار می رفت».(۵)

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی(ع) فردی راستگو و از بزرگان طبقه دهم بود».(۶)

نَبهانی شافعی (م ۱۳۵۰ ه .ق) در کتاب خود آورده است: «علی بن موسـی، از امامان بزرگ و مشعل های فروزان امت، از اهل بیت نبوت، معـدن علم و عرفان، و بخشـش و جوانمردی است. وی بلنـدجایگاه و نامش شـهره آفاق [است] و کرامات بسـیاری دارد».(۷)

ص:۲۵

۱- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۸۷، اول باب ۳۹.
۲- سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷؛ العبر فی خبر مَن غَبر، ج۱، ص۲۶۶.
۳- سیر أعلام النبلاء، ج۱۳، ص۱۲۱.
۴- زرندی، معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول و البتول، ص۱۵۷.
۵- شیرازی، روضه الاحباب، ج۴، ص۴۳؛ بریانوی حنفی، تاریخ الاحمدی، ص۳۶.
۶- تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۲.
۷- نبهانی، جامع کرامات الاولیاء، ج۲، ص۳۱۱.

بهجت افندی شافعی (م ۱۳۵۰ه .ق) نیز آورده است: «امـام رضا(ع) وارث علوم نبوت و امامت بود. آن حضـرت عالم به اسـرار مکنونات، و عواقب امور است».(۱)

صعیدی مصری (۱۳۷۷ه .ق) در کتابش بیان می دارد: «علی بن موسـی(ع) در سال ۱۵۰ه .ق (۷۶۷ م.) به دنیا آمده و در دانش و تقوا، جایگاه والایی داشته است».(۲)

زرکلی دمشـقی (م ۱۳۹۶ه .ق) می نویسـد: «علی بن موسـی(ع) ملقب به رضـا [است] و بنـابر اعتقـاد شـیعیان، هشـتمین امام از پیشوایان دوازده گانه آنان و از بزرگواران و دانشوران اهل بیت(ع) شمرده می شود».(۳)

محمـدامین ضَـنّامی چنین آورده است: «علی ملقب به رضـا، هشـتمین پیشـوای دوازده امامیـان نزد آنـان است که از بزرگـان و عالمان اهل بیت است».(۴)

عبدالسلام تَرمانینی در کتاب خود اذعان داشته است: «علی بن موسی الرضا(ع) ملقب به رضا، بنا بر عقیده شیعه امامیه، هشتمین پیشوای آنان است. در مدینه به دنیا آمده [است]، و از برجستگان اهل بیت و دانشوران آنان، به شمار می رود».(۵)

کامل مصطفی شیبی آورده است:

رضـا(ع) ماننـد جدّ و پـدرش، بـا علـم و دانش سـروکار داشـت. به گـونه ای که عبـدالله بن جعفر حمیری روایت کرده، که او (رضا(ع)) به پانزده هزار مسئله پاسخ گفته است، و این ماجرا پیش از اتفاق مردم بر برتری

ص:۲۶

۱- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد، ص۱۵۷.

۲- صعیدی، المجددون فی الاسلام، ص۶۹.

۳- الأعلام، ج۵، ص۲۶.

۴- یعقوبی، البلدان، پاورقی ۹۳، ترجمه: ضنامی.

۵- ترمانینی، احداث التاریخ الاسلامی بترتیب السنین، ج۲، ص۱۱۶۹.

علمی او بوده است... . در علم، نمونه جدش جعفر صادق(ع) بود، و نظریاتی پیرامون امامت و علامات آن داشت. رضا(ع)، صحیفه ای دارد که [در آن] مجموعه ای از روایات را از پدرانش، از پیامبر آورده است؛ که در سند تمام آنها، قشیری هست.(۱)

فصل سوم: پیشگویی ها و کرامات امام رضا علیه السلام

اشاره

ص:۲۷

۱- شیبی، الصله بین التصوف و التشیع، ج۱، ص۲۳۶.

فصل سوم: پیشگویی ها و کرامات امام رضا(ع)

زیر فصل ها

الف) پیشگویی ها

ب) کرامات

الف) پیشگویی ها

اشاره

الف) پیشگویی ها

بررسی هر یک از ابعاد شخصیتی امام رضا(ع) اهمیت ویژه ای دارد. از آن جمله، پیشگویی های حضرت درباره مسائل گوناگون است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

پیروز نشدن هارون بر امام

صفوان بن یحیی روایت کرده است:

پس از شهادت امام کاظم(ع) و آغاز امامت علی بن موسی الرضا(ع)، از توطئه های هارون بر امام رضا(ع) بیمناک شدیم. ماجرا را به آگاهی امام رسانیدیم؛ امام فرمود: «هارون تلاش خود را انجام می دهد، ولی کاری از پیش نخواهد برد».(۱)

صفوان در روایت دیگری نقل می کند:

یکی از افراد مورد اعتماد، برای من نقل کرد که یحیی بن خالد برمکی به هارون گفت: «علی بن موسی(ع) ادعای امامت دارد.» با این سخن قصد تحریک هارون را داشت، ولی هارون در پاسخ او گفت: «آنچه با پدرش انجام دادیم، بس است؛ آیا می خواهی همه

۱- الفصول المهمه، ص۳۷۶؛ جامع کرامات الاولیاء، ج۲، ص۳۱۱.

آنان را بکشیم؟»(۱)

کشته شدن امین به دست مأمون

کشته شدن امین به دست مأمون

حسین بن یسار گفته است:

روزی علی بن موسی الرضا(ع) به من فرمود: «عبدالله (مأمون)، برادرش امین را خواهد کشت.» از امام پرسیدم: یعنی عبدالله بن هارون، محمد بن هارون را خواهد کشت؟ امام فرمود: «آری، عبدالله محمد (امین) را خواهد کشت.» بر اساس پیشگویی امام چنین شد.(۲)

در راه بودن دو فرزند

در راه بودن دو فرزند

بکر بن صالح روایت کرده است:

حضور امام رضا(ع) رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: همسرم، خواهر محمد بن سنان، از خواص و شیعیان شما، باردار است. از شما می خواهم دعا کنید، خداوند فرزند پسری به من عنایت کند.

امام فرمود: «دو فرزند در راه است.» از نزد امام بیرون رفتم و تصمیم من چنین شد: نام یکی را محمد و دیگری را علی خواهم گذارد. در این هنگام امام مرا فرا خواند و بدون اینکه از من چیزی بپرسد، فرمود: «نام یکی را علی و دیگری را «اُمّ عمرو» بگذار.» هنگامی که به کوفه رسیدم، همسرم یک پسر و یک دختر به دنیا آورده بود، و همان نام هایی را که امام گفته بود، برای آنان انتخاب کردم.

به مادرم گفتم: معنای اُمّ عمرو چیست؟ پاسخ داد: «نام مادر بزرگت امّ عمرو بود».(۳)

فرماندار شدن جعفر علوی

فرماندار شدن جعفر علوی

۱- الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۷.

۲- الفصول المهمه، ص۳۷۹، شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۶۰؛ نورالابصار، ص۳۲۳.

۳- الفصول المهمه، ص۳۷۷؛ قرمانی، اخبار الدول و آثار الاول، ص۱۱۴؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۸.

حسین بن موسی نقل کرده است:

[بـا] گروهی از جوانـان بنی هاشم، پیرامون امام رضا(ع) نشسـته بودیم. در این هنگام، جعفر بن عمر علوی با قیافه ای فقیرانه از کنار ما گذشت. برخی از ما با نگاه مسخره آمیز به وی نگریستیم. امام فرمود: «به زودی خواهید دید که زندگی او تغییر کرده، و اموالش زیاد شده، و خادمانش بسیار گردیده است، و ظاهرش آراسته خواهد شد».

حسـین بن موسـی گویـد: پس از گـذشت یک ماه، او والی و فرمانـدار مدینه شد و زندگی اش همان گونه که امام گفته بود، تغییر کرد و از آن پس، جعفر بن عمر علوی از کنار ما زیاد می گذشت و پیرامونش خدمتکاران فراوانی بودند که پیشاپیش او حرکت می کردند و ما برای او برمی خاستیم، به او احترام می گذاردیم و برایش دعا می کردیم.(۱)

جانشین امام(ع)

جانشین امام(ع)

برخی از یاران خاص امام رضا(ع) نقل کرده اند:

روزی حسین واسطی،(۲) یکی از پیشوایان فرقه واقفیه، به ما اصـرار فراوان کرد تا واسطه شویم و از امام رضا(ع) برای او اجازه دیـدار بگیریم. هنگامی که آن حضـرت به وی اجازه دیدار داد، وی نزد آن حضـرت آمد و به امام گفت: «ای اباالحسن، شـما امام هستی؟» امام فرمود: «آری.» واسطی ادامه داد: «اما برای من مشخص شده است که شما امام نیستی.»

۱- اخبار الدول و آثار الاول، ص۱۱۴؛ نورالابصار، ص۳۲۳؛ مفتاح النجا، ص۱۷۶؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۸.

۲- حسـین بن قیامای واسـطی صـیرفی، که در شمار یاران امام کاظم(ع) بود، پس از شهادت آن حضرت، بر امامت وی توقف کرد؛ او از سران واقفیان است، ازاین رو، دانشـمندان شـیعه وی را مـذمت کرده انـد؛ نمازی، مسـتدرکات علم رجال الحدیث، ج۳، ص۱۸۲، ش۴۶۱۵؛ هدف کسانی که جزو واقفیان شدند، مال و ثروت هایی بوده است که به عنوان نماینده امام کاظم(ع) در اختیار داشتند.

امام لحظه ای درنگ کرد؛ سپس پرسید: «چگونه دریافتی که من امام نیستم؟» حسین گفت: «از ابوعبدالله، جعفر صادق(ع)، حدیثی به ما رسیده است که امام عقیم نیست؛ با اینکه شما به این سن و سال رسیده ای و از فرزند بی بهره هستی.» امام پس از درنگی دیگر فرمود: «قبل از پایان این سال، خدای متعال به من پسری عنایت خواهد کرد.» عبدالرحمن که یکی از راویان این حدیث است، می گوید: «هنوز سال، تمام نشده بود که [فرزندش] امام محمد تقی(ع) زاده شد».(۱)

سقوط برمکیان

سقوط برمکیان

یکی از راویان، به نام مسافر چنین آورده است:

در سرزمین مِنا، خدمت امام رضا(ع) بودم. ناگهان یحیی بن خالد برمکی که به سبب گرد و غبار، صورتش پوشیده بود، وارد مجلس شد. امام خطاب به ما فرمود: «اینان چه بیچاره اند؛ نمی دانند در این سال برای آنان چه اتفاقی رخ خواهد داد».

مسافر گوید: در همان سال برمکیان سقوط کردند و پیشگویی امام روی داد... .(۲)

آگاهی از خواسته های درونی

آگاهی از خواسته های درونی

یکی از نزدیکان امام رضا(ع) نقل کرده است:

روزی ریان بن صلت به من گفت: «می خواهم از امام رضا(ع) برای من اجازه دیدار بگیری؛ امیدوارم از جامه های خود یکی را به من بدهد و از آن درهم هایی که نام آن حضرت بر آنان ضرب شده [است]، نیز به من عطا فرماید».

۱- روضه الصفا، ج۳، ص۴۶.

۲- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۰۹، ح۴۸۷؛ الفصول المهمه، ص۳۷۹؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۷؛ نورالابصار، ص۳۲۲؛ جامع کرامات الاولیاء، ج۲، ص۳۱۲.

راوی گوید: نزد امام آمدم و هنوز لب به سخن نگشوده بودم که امام فرمود: «ریان بن صلت می خواهد نزد ما بیاید و امیدوار است که به او جامه ای بدهم و از در هم هایی که به نام ما زده اند، چیزی به او دهیم؛ بگذارید وارد شود».

ریان حضور امام رسید و آن حضرت «دو جامه» و «سی درهم» به او عنایت فرمود.(۱)

آرامگاه امام و هارون

آرامگاه امام و هارون

موسی بن عمران(۲) نقل کرده است: «روزی علی بن موسی الرضا(ع) را در مسجد مدینه دیدم و هارون مشغول سخنرانی برای مردم بود. امام به من فرمود: و روزی را خواهی دید که من و هارون در یک جا به خاک سپرده می شویم».(۳)

حمزه بن جعفر ارجانی روایت کرده است: «هارون الرشید از یک در مسجدالحرام و علی بن موسی الرضا(ع) از دَرِ دیگر خارج شدند. در این هنگام، آن حضرت به هارون اشاره کرد و فرمود: «ای توس، خانه های ما از تو چه اندازه دور است، ولی محل دیدارمان چه اندازه نزدیک می باشد. من و او (هارون) را در یک جا گِرد خواهی آورد».(۴)

همچنین در ماجرای پیشگویی درباره سقوط برمکیان چنین فرمود: «... از این شگفت آورتر، من و هارون هستیم که شبیه این دو انگشت (انگشت سبابه و وسط) می باشیم... . مسافر گوید: «معنای سخن امام را در مورد هارون نفهمیدم، تا اینکه امام درگذشت و در کنار هارون به خاک سپرده شد».(۵)

ناپایداری ولایت عهدی

۱- اثبات الوصیه، ص ۱۸۰؛ شواهد النبوه، ص ۳۸۶.

۲- برخی نام وی را موسی بن مروان آورده اند؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۱۶.

۳- الفصول المهمه، ص ۳۷۶؛ نورالابصار، ص ۳۲۳؛ جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴- ابی الفرج، الاغانی، ج ۷، ص ۲۶۶؛ الاتحاف، ص ۱۵۸؛ نورالابصار، ص ۳۲۳.

۵- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۴۸۷؛ الفصول المهمه، ص ۳۷۶؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۵۸؛ نورالابصار، ص ۳۲۲؛ جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

ناپایداری ولایت عهدی

مدائنی گفته است:

هنگامی که امام رضا(ع) در مجلس بیعت ولایت عهدی نشست و لباس مخصوص را پوشید و سخنرانان به سخن پرداختند، به سوی یکی از یاران خود نگریست که از این ماجرای ولایت عهدی امام، بسیار اظهار خوش حالی می کرد. امام با اشاره، او را نزد خود فراخواند و آرام در گوش او چنین فرمود: «قلب خود را به این ولایت عهدی مشغول مکن و به آن دل مبند و خوش حالی مکن؛ زیرا این امر (ولایت عهدی) ماندنی نیست».(۱)

سفر بی باز گشت

سفر بی باز گشت

راوی گوید:

در خراسان از امام رضا(ع) شنیدم که می فرمود: «هنگامی که مرا از مدینه (به مرو) فراخواندند، همه خانواده ام را گرد آوردم و به آنان سفارش کردم، بلند بر من گریه کنید، به گونه ای که صدایتان را بشنوم. بعد از آن دوازده هزار درهم میان آنان تقسیم کردم و به آنان گفتم: هرگز به سوی شما باز نخواهم گشت».(۲)

آخرین پیشگویی

آخرین پیشگویی

آخرین پیشگویی که از امام رضا(ع) ثبت گردیده پیرامون شهادت خود و چگونگی جزئیات آن است که به طور خلاصه یادآور می شویم و در فصل مربوط به شهادت امام در این راستا بیشتر توضیح خواهیم داد.

ابن حجر هیثمی می نویسد:

(علی بن موسی) پیش از مرگش خبر داد که به او انگور یا انار می خورانند، که بر اثر آن از دنیا می رود. مأمون می خواهد او را [امام

۱- الفصول المهمه، ص۳۹۲؛ مفتاح النجاه، ص۱۷۸.

۲- شواهد النبوه، ص۳۸۹.

را] پشت سَرِ هارون دفن کند، ولی نمی تواند. همه اینها رخ داد، همان گونه که وی از آنها خبر داده بود!(۱)

ب) کرامات

اشاره

ب) کرامات

آگاهی امام به زبان های گوناگون

یکی دیگر از مظاهر شخصیت علمی امام رضا(ع) که سبب شگفتی اطرافیان و شاهدان شد، آشنایی کامل آن حضرت به زبان های گوناگون بوده است.

اباصلت هروی می گوید: «امام رضا(ع) با مردم به زبان خودشان سخن می گفت. به خدا سوگند که وی فصیح ترین مردم و داناترین آنان به هر زبان و فرهنگی بود».

او می افزاید: «عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، من در شگفتم از این همه اِشراف و تسلط شما به زبان های گوناگون.

امام فرمود: من حجت خدا بر مردم هستم، چگونه می شود، خداوند فردی را حجت بر مردم قرار دهد، ولی او زبان آنان را درک نکند. مگر سخن امیر مؤمنان علی(ع) به تو نرسیده که فرمود: به ما «فَصلُ الخِطاب» داده شده است و آن چیزی جز شناخت زبان ها نیست».(۲)

سخن گفتن امام به زبان زاید سِندی

سخن گفتن امام به زبان زاید سِندی

ابواسماعیل سِندی(۳) می گوید:

در سِنْد شنیدم که خداوند میان عرب ها حجتی دارد. ازاین رو، به قصد دیدار و زیارت او از سند بیرون آمدم. امام علی بن موسی، را به من

ص:۳۵

۱- صواعق المحرقه، ص۲۰۴.

۲- حبیب السیر، ج۲، ص۸۴.

۳- در کتاب های جغرافیایی، سِنْد به چند جا گفته شده است؛ اما از قراین و شواهد چنین به دست می آید که منظور، منطقه ای در هندوستان است؛ حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۷.

معرفی کردند. خدمت وی رسیدم و از آنجا که با زبان عربی آشنا نبودم، با زبان سِنْدی به آن حضرت سلام کردم. آن حضرت نیز با زبان سندی پاسخ مرا داد و هر سخنی را که با زبان سندی با امام گفت وگو می کردم، امام با همان زبان پاسخ مرا بیان می کرد.

سپس انگیزه سفر خود را که همان دیدار آن حضرت بوده، به عرض امام رساندم. امام فرمود: به خواسته ات رسیدی و من همان حجت خدا هستم: هر چه می خواهی، از من بپرس.

ابواسماعیل گوید: هر سؤالی که داشتم، از آن حضر ت کردم و هنگام رفتن، به امام گفتم: من زبان عربی نمی دانم. از شما می خواهم در حق من دعایی نمایید تا خدای متعال زبان عربی را به من الهام بخشد!

آن حضرت دست مبارک خود را بر لبان من کشید، و از همان لحظه توانستم به زبان عربی سخن بگویم!(۱)

امام و درخواست باران

امام و درخواست باران

حاکم نیشابوری می گوید: «پس از آنکه مأمون، امام را ولی عهد و جانشین خود نمود، فصل باریدن باران بود، اما باران نبارید. همین موضوع سبب گردید تا اطرافیان و مخالفان ولایت عهدی امام، برای اذیت کردن و آزار وی، این مسئله را بهانه قرار دهند. ازاین رو، با تمسخر می گفتند: «علی بن موسی الرضا(ع)، ولی عهد ما، باران را از ما گرفته است!».

این سخنان به گوش مأمون رسید، به گونه ای که او نیز تحت تأثیر این سخنان قرار گرفت. یک روز جمعه به امام گفت: مدتی است باران نیامده، اگر دعایی کنی تا باران ببارد، بسیار مناسب است.

امام فرمود: دعا می کنم. مأمون پرسید: چه زمانی دعا می کنید؟ امام فرمود: روز دوشنبه، شب گذشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب(ع)

۱- شواهد النبوه، ص۳۸۸؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۴.

را در خواب دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: فرزندم! تا روز دوشنبه صبر کن، روز دوشنبه به صحرا برو و باران طلب نما که خداوند با لطف خود باران رحمتش را بر این مردم فرود خواهد آورد. فرزندم! عنایت ویژه پروردگار به خودت را به مردم نشان بده و بگذار بدانند که نزد خداوند متعال از چه مقام و عظمتی برخوردار هستی.

با فرارسیدن روز دوشنبه علی بن موسی الرضا(ع) و مردم، روانه صحرا شدند. آن حضرت بر بلندی ایستاد و پس از ستایش خداوند، به پیشگاه وی چنین عرضه داشت: بار پروردگارا! تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشتی، ولی آنان به ما چنان که فرمان دادی، توسل جستند و چشم به فضل و رحمت تو دارند و احساس و نعمتت را انتظار می کشند، پس آنان را با بارانی سودمند و عمومی و بدون زیان سیراب گردان و ابتدای بارندگی برای آنان، بعد از بازگشتشان از این جایگاه به منازلشان باشد.

راوی گوید: به پروردگاری که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، پس از تمام شدن سخنان علی بن موسی الرضا(ع) بی درنگ ابرهای باران زا در آسمان پدیدار گشتند و رعد و برق فضا را آکنده ساخت، به گونه ای که مردم به تصور باریدن باران، در پی سر پناه می گشتند. امام رضا(ع) فرمود: ای مردم! این ابرها از آن شما نیست! بلکه از آنِ فلان منطقه است. این اتفاق ۱۰ بار رخ داد و امام فرمود: این ابرها مربوط به فلان منطقه است. یازدهمین بار امام فرمود: ای مردم! خدای متعال این ابرها را برای شما فرستاده است. پس پروردگار را بر این نعمت و تفضل سپاس بگزارید تا به منازل خود بازنگشته اید، ابرها بر شما نخواهند بارید. بنابراین، به سوی خانه هایتان بازگردید تا رحمت خدا بر شما نازل گردد!

آن گـاه امـام پـایین آمـد و روانه منزل خود گردیـد و مردم نیز چنین کردنـد. زمانی که مردم به خانه های خود رسـیدند، ابرها شروع به باریـدن کردند و تمام شـهر را فرا گرفت و مردم نیز با اشتیاق فراوان از امام تجلیل می کردند و می گفتند: «هنیئاً لِوَلَدِ رَسولِ الله صلی الله علیه و آله کرامات الله؛ بر فرزند رسول خدا کرامات الهی مبارک باد».

امام فرصت را مناسب دیـد. ازاین رو، به پند و نصـیحت مردم پرداخت و چنین فرمود: «ای مردم! در برابر نعمت های پروردگار تقوای الهی پیشه سازیـد و بـا گناهان، این نعمت ها را از خود دور مسازیـد، بلکه با اطاعت از پروردگار و شـکر نعمت هایش، نعمت را بر خود فزونی دهیـد. بدانیـد که هیـچ شـکری بعـد از ایمان به خداونـد و شـناخت حقوق اولیای خداونـد، و اهل بیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نزد او محبوب تر از همکاری شما مؤمنان با برادران دینی خود در امور دنیایی آنان نیست؛ زیرا این کار، گذرگاه شـما برای رسیدن به بهشت الهی است. کسانی که دست به چنین کارهایی بزنند [به دیگران کمک نمایند]، از خاصان درگاه پروردگار شمرده خواهند شد.

آن گاه امام رضا(ع) ماجرای شـگفت انگیزی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل می کند و می فرماید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادنـد، فلان صـحابی هلاک شـد؛ زیرا فلان گناه را انجام می دهـد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: بلکـه او نجـات یـافته و خداونـد او را عـاقبت بـه خیر گردانیـده و تمـام گناهـانش را پـاک و کارهـای نیـک او را جـای گزین گناهانش کرده است.

روزی ایـن فرد در مسـیری کـه حرکـت می کرده، به مـؤمنی برخـورد که عـورتش آشـکار بـود. وی به گـونه ای عـورت او را پوشانید که آن مؤمن خود خبردار نشد تا شرمنده نشود، ولی آن فرد بعد متوجه شد و در حق وی چنین دعا کرد: خداوند به تو بهترین پاداش ها را عنایت فرماید و حساب تو را آسان و سهل گرداند.

ص:۳۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این فرد صحابی به سبب دعای آن مؤمن، عاقبت به خیر شد. هنگامی که سخنان پیامبر به آن مرد صحابی رسید، به برکت آن سخنان، از گناه خود توبه کرد و دیگر آن گناه را انجام نداد. خداوند نیز توبه او را پذیرفت تا اینکه سرانجام در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید. امام رضا(ع) پس از این سخنان رهسپار منزل خود شد.

راوی گوید: خداوند به دعای حضرت رضا(ع) [که از او خشنود باد] به سبب این باران، برکت های فراوانی را به سرزمین ها مرحمت فرمود».(۱)

زنده شدن شیرها

زنده شدن شیرها

در ماجرای شگفت انگیز باریدن باران به دعای حضرت رضا(ع)، نقشه مخالفان و بدخواهان امام و حسودان نقش بر آب شد؛ زیرا از این فرصت برای در هم شکستن شخصیت امام و باز پس گرفتن ولایت عهدی از علویان برنامه ریزی کرده بودند، گرچه نتیجه برعکس شد و بر عظمت و شخصیت آن حضرت روزبه روز افزوده گردید و دشمنانش را خفیف تر ساخت.

حاکم نیشابوری در همین راستا چنین می نویسد: «روزی یکی از مخالفان امام به نام حمید بن مهران خطاب به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین، اجازه دهید من با علی بن موسی الرضا(ع) بحث کنم و او و هوادارانش را محکوم نمایم و شخصیت و مقام و منزلت او را تحقیر کنم!

اگر هیبت شما نبود، نشان می دادم که او لیاقت ولایت عهدی را ندارد. مأمون نیز با علاقه فراوان از پیشنهاد وی استقبال کرد و گفت: هیچ چیزی نزد من محبوب تر از این کار نیست، سپس دستور داد جلسه ای برگزار شود و بزرگان و شخصیت ها در آن حضور یابند. روز موعود فرا رسید. پس از آنکه همه سران

۱- فرائد السمطین، ج۲، صص ۱۲۱ _ ۲۱۴، ح۴۹۰، به نقل از: تاریخ نیشابور، ص۱۲۶.

کشوری و لشکری گِرد آمدند، حمید بن مهران، بدون مقدمه خطاب به امام چنین گفت: مردم درباره شما بسیار گفت و گو می کنند، به گونه ای که در آن مبالغه و زیاده روی می کنند که اگر از آنها آگاه شوید، منکر آنها خواهید شد. مردم دیدند شما دعا کردید و خداوند بارانی را که زمان باریدن آن فرا رسیده بود، بر مردم فرود آورد و آنان چنین پنداشتند که این کار شما معجزه است و شما شخصیتی بی مانند هستید، با اینکه هیچ فردی همانند مأمون [که مُلکش مستدام باد] قابل مقایسه نیست و مقام ولایت عهدی را او به شما داده است.

بنابراین، شما سزاوار این همه مدح و ستایش نیستی، تا علیه خلیفه نیز این همه دروغ و ناروا صورت گیرد!

امام با متانت و آرامش چنین فرمود: من نمی توانم مردم را از بازگو کردن نعمت های خداوند درباره خودم باز دارم، هر چند نمی خواهم راه تکبر و خودبینی را پیش گیرم، اما جایگاهی را که تو از آن سخن می گویی و ادعا می کنی مأمون آن را به ما داده است، چیزی جز جایگاه حضرت یوسف(ع) و پادشاه مصر نیست.

حمید بن مهران از سخنان امام خشمگین شد و گفت ای فرزند موسی، از مرز خود پا را فراتر نهاده ای و بیش از جایگاه خویش سخن می گویی و بارانی را که خداوند در زمانی که خود آن را مقدر کرده بود و هرگز تقدیم و تأخیر در آن روی نمی داد، به نام خود تمام کردی و آن را نشانه و علامتی برای گسترش سلطه و نفوذ خود قرار دادی، گویی معجزه ای همانند معجزه ابراهیم خلیل آورده ای، زمانی که چهار پرنده را کشت و آنها را با یکدیگر مخلوط ساخت و بر قله چهار کوه متفاوت قرار داد، سپس آنها را به اذن پروردگار زنده کرد و به سوی خود فرا خواند. اگر تو در

ادعای خود راستگو هستی، تصویر این دو شیر را زنده کن، به حیوانی درنده که واقعی باشد و آنان را بر من مسلط گردان. اگر چنین کنی، این کار، معجزه تو خواهد بود!

اما بارانی که بر اساس روال عادی در هنگام باریدن خود بارید، نمی توان به دعای تو نسبت داد و شاید آن باریدن به سبب استجابت دعای دیگران بوده است [که در میان آن جمعیت انبوه بوده اند].

حمید بن مهران همچنین هنگام گفت وگو به عکس آن دو شیری که در مجلس مأمون وجود داشت، اشاره می کرد و با حالت تمسخر، امام را برای زنده کردن آنها فرا می خواند و تحریک می کرد.

امام از سخنان حمید بن مهران خشمگین شد و به عکس آن دو شیر اشاره کرد و با صدای بلند فرمود: «دَو نَکُما الفاجر فَافْتَرِسَاهُ وَ لا تُبقِیا لَه عَیناً وَلا أثراً؛ ای دو شیر، بیایید و این فاجر را پاره پاره کنید و اثری از او باقی نگذارید».

آن دو عکس به شیر واقعی تبدیل و به حمید بن مهران حمله ور شدند و او را پاره کردند و خوردند و زمین را از وجود او پاک کردند، در حالی که حاضران شگفت زده، شاهد این جریان بودند، آن دو شیر خدمت امام رضا(ع) رسیدند و به امر خدا به زبان آمدند و به امام رضا(ع) عرضه داشتند: ای ولیّ خدا بر روی زمین! در مورد مأمون به ما چه دستور می دهید؟

هنگامی که مأمون این سخنان را شنید و احساس کرد سرنوشت او نیز همانند حمید بن مهران خواهد شد، از هوش رفت.

امام(ع) نیز فرمود: بایستید! آن گاه امام دستور داد مقداری آب به صورت مأمون پاشیدند، او را به هوش آوردند. هنگامی که به هوش آمد، آن دو شیر به امام گفتند: آیا به ما اجازه می دهی، او را نیز به سرنوشت دوستش مبتلا کنیم؟ امام اجازه نداد و فرمود: اراده پروردگار به هر امری تعلق گیرد، آن را به انجام خواهد رسانید.

ص:۴۱

سپس آن دو شیر از امام اجازه گرفتند که به مکان خود باز گردند. آن حضرت به آنها دستور داد به مکان خویش باز گردند. آن دو شیر به دستور امام به مکان خود باز گشتند. و به همان شکل نخست [تصویر] در آمدند.

مأمون که در حالت ترس و وحشت به سر می برد، گفت: «اَلحمدُلِلّهِ الَّذی کَفانی شَرَّ حمَیدِ بنِ مَهران؛ سپاس پروردگار را که مرا از شر حمید بن مهران در امان داشت».

سپس مأمون خطاب به امام گفت: این مقام خلافت از آن ِجد بزرگوارتان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شماست. اگر مایل باشید، از این مقام [خلافت] کناره گیری می کنم و آن را به شما واگذار می نمایم».(۱)

فصل چهارم: جلسات مناظره امام با سران دیگر ادیان

اشاره

ص:۴۲

۱- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۱۴، ح۴۹۰.

فصل چهارم: جلسات مناظره امام با سران دیگر ادیان

یکی از ویژگی های زمان علی بن موسی(ع)، گسترش مباحثه میان ادیان و مذاهب است. موضوع مناظره ها در زندگانی امام باقر و امام صادق۸ نیز وجود داشته است، ولی اوج این حرکت علمی را می توانیم در زندگانی علمی و سیاسی و اجتماعی زمان امام رضا(ع) ببینیم.

این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی و دینی به بحث و گفت وگو، نشان دهنده راهیابی مباحثه های گوناگون فلسفی و کلامی به حوزه محافل علمی و اسلامی و رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، استقبال بی چون و چرای اهل بیت(ع) از این گونه محافل و مباحث بوده که دو نتیجه قطعی را به همراه داشته است که عبارتند از:

۱. مُهر تأییدی بر تبادل اندیشه و بحث های آزاد به شمار می آمد.

۲. نشانه منطقی بودن و استدلال پذیر بودن اندیشه و معارف آنان بوده است.

ازاین رو، هادی حمّو مصری شافعی درباره وضعیت دوران امام رضا(ع) چنین می نویسد:

امام رضا(ع) در یکی از درخشان ترین دوران تمدن اسلامی می زیست

و با مأمون در برهه ای از زمان معاصر بود. امام در مجلس علمی و مناظراتی که مأمون برگزار می کرد، سهم بسزایی داشت، به گونه ای که مأمون جلسه ها را برگزار و علما و فقیهان و متکلمان را از همه ادیان و مـذاهب در این جلسه حاضـر می کرد و از امام می پرسـیدند و آن حضرت به همه آنها به گونه ای پاسخ می داد که دانشمندان همگی به دانش و برتری امام اعتراف و به جهل خود در برابر وی اقرار می کردند.

عیسـی یقطینی این مناظره ها را در کتابی ضمن هجده مسئله همراه با پاسخ آنها گرد آورده است. گر چه این کتاب هم اکنون همراه بـا هزاران کتـاب دیگر ناپدیـد شـده که زیان های فراوانی به کتاب خانه های عربی اسـلامی وارد آورده، هم اکنون نزد شیعیان کتابی ژرف با سبکی استوار وجود دارد که آن را صحیفه الرضا می نامند.(۱)

اسـتقبال اهل بیت(ع)، به ویژه حضـرت رضا(ع) از مباحثه های آزاد میان ادیان و مذاهب گوناگون و حضور آن بزرگواران در این میدان، به این معناست که آنان بر این باور بودند که مبانی اعتقادی اسـلام دارای پایه های برهانی و اسـتوار و معارف دین، با عقل و علم، دفاع کردنی است.

همچنین اطمینان آنان به حقانیت دین و واقع گرایی شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و علمی بودن آن، سبب شده تا ژرف کاوی های عقلی و پرسـش های دینی را ارج نهنـد و پیروان خود را به تأمل و تـدبر و مناظره و مباحثه های علمی فرابخواننـد و آنان را از باورهای سـطحی و بی اساس و عمل کردهای بی منطق و هرگونه حرکتی که بدون آگاهی و علم و دانش باشد، باز دارند.

هدف مأمون از مناظره ها

ص:۴۴

۱- حمّو مصری، اضواء علی الشیعه، ص۱۳۴.

هدف مأمون از مناظره ها

مـأمون عباسـی بـا اهـدافی خـاص، از انـدیشه وران مـذاهب و فرقه هـای گونـاگون دعوت می کرد تـا آنـان را رو در روی آن حضـرت قرار دهـد. او که مقاصـد سیاسـی را دنبال می کرد، چنین نشان می داد که به مباحثه های علمی علاقه مند است؛ زیرا مأمون جزو افرادی نبود که بـدین وسـیله بخواهد عظمت و حقانیت خاندان پیامبر را به نمایش بگذارد و شخصـیتی را که مورد علاقه علویان بوده است، در جامعه آن روز مطرح کند تا برتری و شایسـتگی و شـکوه آنان را به دیگران بنمایاند، بلکه در پس این تلاش ها، هـدف های سیاسـی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشـست ها برای یک بار هم که شده، امام از پاسـخ بازماند، همان گونه که مأمون به سلیمان مروزی می گوید: «من تو را خوب می شناسم و تسلط تو را در امر جَدَل و مناظره می دانـم. ازایـن رو، تـو را دعـوت کردم برای یـک بـار هـم کـه شـده، برهـان علی بن موسـی(ع) را درهم بشـکنی و او را مُجاب کنی».(۱)

همچنین شیخ صدوق می نویسد: «مأمون متکلمان را از شهرهای گوناگون فرا می خواند تا شاید یکی از آنان در برابر حضرت پیروز شود و در نتیجه جایگاه علمی امام نزد دانشمندان کاهش یابد و کاستی او در برابر مردم آشکار گردد».(۲)

فراخوان برای مناظره با امام

فراخوان برای مناظره با امام

یکی از یاران امام رضا(ع) به نام محمد بن حسن نوفلی می گوید:

هنگـامی که حضـرت رضـا(ع) به مَرو گـام نهاد، مأمون به وزیر خود، فضل بن سـهل دسـتور داد چهره های سرشـناس علمی و رهبران مـذاهب و دانشـمندان فرقه های گوناگون را که در علم مناظره و جِـدَل از دیگران ممتاز و برتر بودنـد، فرا بخواند و در روزی معیّن مناظره علمی برگزار کند.

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷۹، باب ۱۳، ح ۱.
۲- همان، ج ۲، ص ۲۳۹.

فضل از جاثلیق،(۱) رأس الجالوت،(۲) دانشمندان صائبی،(۳) هرابذه،(۴) اصحاب زرتشت، قسطاس رومی(۵) و گروهی دیگر از متکلمان دعوت کرد و نشست برگزار شد.

مأمون خود نیز در نشست مقدماتی شرکت جست و با ابراز خرسندی از گِرد آمدن عالمان فرقه های گوناگون گفت: «شما مشهورترین و سرشناس ترین چهره های این زمان هستید. هدف این نشست، گفت وگو با این مهمان حجازی، امام رضا(ع)، است تا هر کدامتان به ارائه منطق و دلایل خود بپردازید.

حاضران در جلسه، آمادگی خود را برای برآوردن خواسته های مأمون اعلام داشتند و با مأمون پیمان بستند تا همه توان خویش را به نمایش گذارند.

نوفلی در ادامه چنین می گوید: «من در کنار امام بودم که یاسر خادم وارد شد و برای شرکت در جلسه ای که برای روز بعد مقرر شده بود، دعوت مأمون را به امام رساند.

آن حضرت در پاسخ فرمود: سلام مرا به او [مأمون] برسان و بگو می دانم هدف تو چیست؟ به خواست پروردگار فردا صبح نزد تو خواهم آمد. هنگامی که فرستاده مأمون خارج شد، امام فرمود: نظر تو درباره این نشستِ اهل شرک و صاحبان اندیشه های گوناگون چیست؟

گفتم: هدف خلیفه آزمودن شماست، ولی این طرح مزوّرانه بنایی سست و بی پایه دارد. امام فرمود: جلسه را چگونه پیش بینی می کنی؟ گفتم: این افراد که برای مباحثه و مناظره دعوت شده اند، ولی اینان به انکار شهرت دارند و

۱- رئیس اسقف ها.
۲- لقب دانشمندان یهودی است.
۳- پیروان حضرت یحیی است که برخی از آنان به ستاره پرستی رو آوردند.
۴- بزرگان زرتشتیان و بنا بر دیدگاهی، بزرگان و دانشمندان هند که در آتشکده فارس خدمت می کردند. یولیس معطوف، المنجد، ماده «هرب».
۵- از دانشمندان رومی که در علم پزشکی متخصص بود.

کارشـان مغالطه است و زیر بار سـخن حق نخواهنـد رفت. بهتر آن است از روبه رو شـدن با آنان پرهیز کنیـد! حضـرت ضـمن تبسمی فرمود: آیا نگران هستی که مبادا دلایل من کافی نباشد؟

عرض کردم: امیـدوارم خداونـد تـو را بر آنـان پیروز گردانـد! امـام فرمـود: دوست داری بـدانی چه موقع از کـار خود پشـیمان گردد؟ گفتم: آری.

فرمود: آن گاه که بشـنود با اهل تورات با توراتشان، با طرف داران انجیل با انجیل آنان، با پیروان زبور به زبورشان، با صائبیان با زبان عبری آنان، با هرابذه و موبدان زرتشتی به پارسی، با رومیان به زبان رومی و با هر کدام از صاحبان اندیشه ها و مکاتب با زبان خودشان، استدلال کنم و به بحث و گفت وگو نشینم.

آن زمان که هر گروه به بن بست رسد و دلایل خود را باطل ببیند و لب فرو بسته، تسلیم سخن من شوند، مأمون خواهد فهمید که به آنچه پنداشته و در اندیشه داشته است، هرگز دست نخواهد یافت».(۱)

درباره تعداد نشـست های مناظره و شـمار افرادی که با امام به گفت وگو پرداختند، اختلاف است، ولی در مدارک اهل سـنت سوگ مندانه در این باره هیچ گونه گزارشی ثبت نشده است.

نتیجه این محافل علمی

نتیجه این محافل علمی

نتایج آن نشست ها سبب شکوه و عظمت امام و بهره علمی و اعتقادی شیعه شد. عبدالسلام هِروی که در بیشتر این نشست ها و مناظره ها حضور داشت، چنین می گویـد: «هیچ کس را از امام رضا(ع) داناتر ندیدم و هیچ دانشـمندی آن حضـرت را ندیده، مگر اینکه به علم برتر او گواهی داده است. در محافل

۱- طبرسی، الاحتجاج، ج۲، ص۴۱۵؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، صص ۵۵ _ ۵۷.

و جلسه هـا که گروهی از دانشوران و فقیهان و دانایان ادیان گوناگون حضور داشـتند، بر همه آنان غلبه یافت تا آنجا که آنان به ضعف علمی خود و برتری امام اذعان داشتند».(۱)

ابراهیم بن عباس نیز که گواه دیگری در این گونه نشـست ها بوده است، می گوید: «حضـرت رضا(ع) هیچ مسـئله ای را بدون پاسـخ نمی گـذاشت و در علم و دانش کسـی را دانـاتر از او سـراغ نـدارم. آنچه مـأمون مطرح می ساخت، پاسـخ کامل آن را دریافت می کرد و آنچه حضرت می فرمود: مستند به قرآن بود».(۲)

حضـرت رضـا(ع) دربـاره دانش خویش چنین فرمود: «در حرم پیـامبر می نشسـتم و دانشـمندان مـدینه، هرگـاه در مسـئله ای با مشکل روبه رو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند».(۳)

اباصـلت هروی نیز می گوید: «امام رضا(ع) با مردم با زبان خودشان سخن می گفت: به خدا سوگند که او فصیح ترین مردم و داناترین آنان به هر زبان و فرهنگی بود».(۴)

مـأمون در هیـچ یک از مجالس مناظره، به نتیجه دلخواه خود نرسـید و به اعتراف و خضوع در برابر عظمت علمی امام روآورد. در یکی از این نشـست هـای علمی، چون هنگام نماز فرا رسـید، امام برای خوانـدن نماز از جلسه بیرون رفت و مأمون به محمد بن جعفر، عموی امام رو کرد و گفت: «پسـر برادرت را چگونه یافتی؟ پاسخ گفت: او عالِم و دانشمند است. مأمون گفت: پسر برادرت از خاندان پیامبر است، خاندانی که پیامبر درباره آنان فرموده است: آگاه باشـید، نیکان عترت من و شاخه های درخت وجود من، در

۱- کشف الغمه، ج۳، ص۱۵۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۴۸، ح۷ و ص ۱۸۰، ح۴.

۳- کشف الغمه، ج۳، ص۱۵۷.

۴- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۸۸، ح۲.

خردسالی، خردمندترین و در بزرگ سالی، داناترین مردم اند، آنان را تعلیم ندهید؛ زیرا آنان از شما داناترند. هیچ گاه شما را از دروازه هدایت بیرون نخواهند برد و در گمراهی وارد نخواهند کرد».(۱)

مناظره ساختگی

مناظره ساختگی

ابن عبدربه اندلسی مناظره ای ساختگی میان امام رضا(ع) و مأمون، خلیفه عباسی ذکر کرده است.(۲) چگونگی آن بر ساختگی بودنش گواهی می دهد، گرچه این احتمال نیز وجود دارد که از ساخته های یکی از دشمنان و متعصبان و مخالفان اهل بیت(ع) باشد.

به هر حال، مأمون خود برای برگزاری این نشست ها اصرار داشت، ولی در پایان از این تدبیر خود اظهار پشیمانی می کرد؛ زیرا می خواست امام و شخصیت وی را تحقیر کند و جامعه را به این گونه مجالس سرگرم سازد تا بتواند به اهداف سیاسی خویش، آن گونه که دلخواهش بود، دست یابد، ولی چون خود را در رسیدن به آن اهداف ناکام یافت، سخت پشیمان شد، تا آنجا که برخی این رخدادها را زمینه ساز طراحی نقشه شهادت امام دانسته اند.

از اباصلت هروی پرسیدند: چگونه مأمون خودش را راضی کرد که امام را به شهادت برساند؟

وی در پاسخ، از ناکامی خلیفه در دو حادثه چنین یاد کرد:

۱. ماجرای ولایت عهدی؛

۲. مناظره های علمی.

ریان بن شبیب می گوید: «چون خلیفه در این دو میدان به بن بست رسید، چنین تصمیم گرفت».(۳)

فصل پنجم: امام رضا علیه السلام در آینه اندیشه ها

ص:۴۹

۱- همان، ج۱، ص۲۰۴، باب ۱۵، ذیل ح۱.

۲- عقدالفرید، ج۲، ص۲۸۵ و ج۵، ص۱۰۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۳۹، باب ۵۹، ح۲.

فصل پنجم: امام رضا(ع) در آینه اندیشه ها

اگر آفتاب هزاران منکر داشته باشد، ولی چون همواره می درخشد و روشنی و گرما می بخشد، خود بهترین گواه و مؤید ارزش های خویش است. بنابراین، آنان که چشم فرو بسته و سر در حُفره تعصبات جاهلی فرو برده اند، خود را از فیض آفتاب عالَم تاب محروم ساخته و آنانی که آینه اندیشه را در برابر درخشش آن وا داشته اند، خود نور یافته و به چشمه سار خورشید راه جسته اند.

امام علی بن موسی الرضا(ع) از جمله چهره های درخشانی است که هر بینای اندیشمندی را به تعظیم و تکریم ارزش های خویش وا داشته است. ازاین رو، ستایشگران امام مهربان، نه تنها شیعیان و پیروان وی نبوده اند، بلکه بسیاری از آنان که راه امامیه را باور نداشته و همواره بر اعتقاد شیعیان درباره خلفا، نقدهای شدید و تندی نوشته اند، زمانی که در برابر شخصیت کامل و روشن و انکارناپذیر حضرت علی بن موسی الرضا(ع) قرار گرفته اند، لب به تحسین و ستایش گشوده اند. این ستایش ها نیز گویای این است که جایگاه علمی و عملی امام رضا(ع) بدان پایه در جهان اسلام آشکار است که نمی توان از آن چشم پوشید.

ص:۵۱

ازاین رو، تعظیم و تکریم شیعیان نسبت به آن حضرت ناشی از تعصب و فرقه گرایی نیست. بدین ترتیب، جا دارد نخست به بیان دانشمندان اهل سنت بپردازیم؛ زیرا

بهتر آن باشد که سِرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

خلیفه بن خیاط (در گذشته ۲۴۰ ه .ق) می نویسد: «در سال ۲۰۱ ه .ق مأمون، علی بن موسی(ع) را به ولایت عهدی خویش برگزید و با آن حضرت بیعت کرد و دستور داد که لباس سیاه را دور افکنند و لباس سبز بپوشند».(۱)

محمد بن جریر طبری سنی (در گذشته ۳۱۰ ه .ق) می نویسد: «در سال ۲۰۱ ه .ق مأمون، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را ولی عهد مسلمانان و جانشین خود گرداند، وی را «الرضی من آل محمد» نامید و دستور داد سپاهش لباس سیاه را دور افکنند و لباس سبز بپوشند و این موضوع را به تمام کشور اطلاع داد، مأمون کسی را که برتر و پرهیزکارتر و داناتر از علی بن موسی(ع) باشد، پیدا نکرد».(۲)

حاکم نیشابوری (در گذشته ۴۰۵ ه .ق) می نویسد: «ابوالحسن، علی بن موسی الرضا(ع) درسال ۲۰۰ ه .ق وارد نیشابور شد و در بیست و چند سالگی در مسجد جدش پیامبر فتوا می داد، از بزرگان علم حدیث مانند معلّی بن منصور رازی، آدم بن ابی ایاس عسقلانی، محمد بن ابی راقع قشیری، نصر بن علی جهضمی و دیگران از آن حضرت حدیث نقل کرده اند!»(۳)

سمعانی (در گذشته ۵۶۲ ه .ق) می نویسد: «رضا به کسر «راء» لقب ابی الحسن، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن

۱- خلیفه، تاریخ خلیفه بن خیاط، ج۲، ص۵۰۸.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۱۳۷.

۳- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۹، ح۴۷۸.

ابی طالب هاشـمی، معروف به رضا است. آن حضـرت از دانشمندان و برتران دوران خویش بوده است. افزون بر این، از جهت شرافت خانوادگی نیز بر همگان برتری داشت».(۱)

عبدالکریم رافعی (در گذشـته ۶۲۵ ه .ق) می نویسـد: «علی بـن موسـی بـن جعفر بن محمـد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طالب، کنیه اش ابوالحسن رضا، یکی از پیشوایان اهل بیت(ع) و از بزرگان و سروران و گران قدران این خاندان است».(۲)

ابن جوزی (در گذشته ۶۵۴ ه .ق) می نویسد: ابوالحسن، علی بن موسـی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طالب(ع)، ملقب به ولیّ و وفیّ، مادرش کنیزی به نام خیزران بود».(۳)

واقدی می گوید: «علی بن موسی(ع) از پدرش و دیگران حدیث روایت می کرد. وی مردی مورد اعتماد بود. در مسجد پیامبر می نشـست و فتوا می داد. او از طبقه هشـتم از راویان و اهل مدینه است. آن حضرت از دانشمندان و پرهیزکاران و بخشندگان بود».

ابن طلحه (در گذشـته ۶۵۴ ه .ق) می نویسـد: «ابوالحسن، علی بن موسـی الکـاظم بن جعفر صادق(ع) از نظر فکر و انـدیشه در حقیقت وارث امـام صـادق(ع) و امـام سـجاد(ع) بود. پس امـام رضا(ع) سومین فردی است از امامان که ایمانش والا و مقامش برتر است. یاران و پیروانش فزونی یافتند و معجزاتش آشـکارتر گردید، تا اینکه خلیفه عباسـی، یعنی مأمون، او را شریک خود در امورات مملکت گردانید و خلافت را (در ظاهر) به او واگذار نمود. و دخترش را به ازدواج آن حضرت در آورد.

۱- الانساب، ج۳، ص۷۴.

۲- رافعی، التدوین فی اخبار قزوین، ج۳، ص۴۲۵، به نقل از: احقاق الحق، ج۱۲، ص ۳۸۱.

۳- تذکره الخواص، ص۳۱۵.

امام رضا(ع) مردی بود که دارای مناقب فراوان و صفات شریف و اخلاق نیکو و از خانواده پیامبر و بنی هاشم بود. پس مأمون هر فضیلتی را که در نظر می گرفت، امام برتر از آن را دارا بود و آن حضرت والاترین فضائل و صفات نیکو را دارا بود».(۱)

ابن ابی الحدید (در گذشته ۶۵۶ ه .ق) می نویسد: «شما درباره علی بن موسی(ع) چه می دانید؟ وی در سراسر عمر خویش، با اینکه اموال فراوان و مزارع بسیار و در آمد سرشاری داشت، باز هم لباس پشمینه می پوشید».(۲)

وی در بحث مفاخره بنی هاشم و بنی امیه می نویسد: «علی بن موسی الرضا(ع) سزاوار خلافت و نامزد ولایت عهدی و دانشمندترین، بخشنده ترین و بزرگوارترین مردم زمان خویش بود».(۳)

ابن اثیر جزری (در گذشته ۶۳۰ ه .ق) می نویسد: «در سال ۲۰۱ ه .ق مأمون، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) را ولی عهد مسلمانان و جانشین خویش قرار داد و لقب «الرضی من آل محمد» را برایش برگزید؛ زیرا مأمون در میان فرزندان عباسی و ابی طالب کسی را که برتر، پرهیزکارتر و داناتر از آن حضرت باشد، نیافت».(۴)

ابن خلکان (در گذشته ۶۸۱ ه .ق) می نویسد: «ابوالحسن، علی بن موسی، کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین، یکی از پیشوایان دوازده گانه امامیه است... مأمون تمام بنی عباس را از بزرگ و کوچک گرد

۱- مطالب السؤول، ص۲۹۵.
۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۲۷۳.
۳- همان، ج۱۵، ص۲۱۹.
۴- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۳۶.

آورد که نزدیک به ۳۳۰ نفر بودند. آن گاه مأمون خطاب به عباسیان گفت: من به اولاد علی(ع) و عباس نگریستم و کسی را ندیدم به جز علی بن موسی(ع) که صلاحیت ولایت عهدی را داشته باشد».

«پس مأمون در زمان خود کسی را برتر و سزاوارتر به ولایت عهدی از علی بن موسی(ع) نیافت. بدین جهت با وی بیعت ولایت عهدی نمود، سپس مأمون دستور داد لباس های سیاه را در آوردند و به جای آن لباس های سبز بپوشند».(۱)

یافعی (در گذشته ۷۶۸ ه .ق) می نویسد: «پیشوای بزرگوار و با عظمت، از تبار بزرگان و بخشندگان، ابوالحسن علی بن موسی(ع) یکی از امامان دوازده گانه است. وی دارای فضائلی والاست که امامیه به آنان نسبت می دهند و مذهب خویش را بر آن عقیده استوار گردانیده اند. مأمون آن حضرت را ولی عهد خود گردانید؛ زیرا در آن زمان کسی را برتر و سزاوارتر از او به خلافت نیافت. بدین منظور با آن حضرت بیعت کرد».(۲)

ذهبی (در گذشته ۷۴۸ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی بن جعفر بن محمد هاشمی علوی، از پدرش و جدش حدیث نقل می کند.(۳) وی پیشوایی بزرگوار و اهل دانش و دین و سروری، و دارای جلالتی بزرگ و سزاوار خلافت بود.(۴) وی ولی عهد مأمون بود و یکی از دوازده پیشوای شیعیان است که معتقد به عصمت آنان هستند و پیروی از آنان را واجب می دانند».(۵)

۱- وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۶۹.

۲- مرآه الجنان، ج۱، ص۱۱.

۳- میزان الاعتدال، ج۱۳، ص۱۵۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۷.

۵- ذهبی، دول الاسلام، ص۱۱۴.

ابن حجر عسقلانی (در گذشته ۸۵۲ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) از هاشمیان، کنیه اش ابوالحسن بود که از پدرش حدیث نقل می کرد و فرزندش جواد و ابوعثمان مازنی نحوی، علی بن علی دِعبلی، ایوب بن منصور نیشابوری، ابوصلت هروی، مأمون، علی بن مهدی، داود بن سلیمان بن یوسف غازی قزوینی، عامربن سلیمان طلایی، ابوجعفر، محمد بن محمد بن تمار و تعداد دیگری، از آن حضرت روایت نقل کرده اند».(۱)

ابن صباغ (در گذشته ۸۵۵ ه .ق) می نویسد: «برخی بزرگان از پیشوایان دانشمندان گویند. فضائل علی بن موسی(ع) از برترین مناقب است. فضیلت ها و امتیازهای پیاپی او مانند پیاپی بودن کتاب هاست! شرافت او تمام شرق و غرب جهان را فرا گرفت. بنابراین، برتری های آن حضرت والا و صفاتش برجسته و اخلاقش نیکو بود. او از خاندان بنی هاشم و بزرگوار و از تبار پیامبر است. هرگاه فضائلی را برشمارند، وی بیشترین آنها را دارد و هرگاه مناقب وی را برشماریم، وی در اوج آنها قرار دارد».(۲)

ابن طولون (در گذشته ۹۵۳ ه .ق) می نویسد: «هشتمین امام شیعیان، ابوالحسن، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) است. مأمون تمام فرزندان بنی عباس و فرزندان علی بن ابی طالب(ع) را جمع کرد، در زمان خود کسی را برتر و سزاوارتر به ولایت عهدی از امام رضا(ع) ندید».(۳)

۱- تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۸.

۲- الفصول المهمه، ص۴۰۲.

۳- الائمه الاثنی عشر، ص۹۷.

ابن حجر هیثمی (در گذشته ۹۷۴ ه .ق) می نویسد: «موسی بن جعفر(ع) ۳۷ پسر و دختر داشت. یکی از آنان «علی الرضا» است که بزرگوارتر و جلیل القـدرتر از دیگر فرزنـدان وی بود. بدین جهت مأمون وی را احترام می کرد و دخترش را به ازدواج وی در آورد، وی را ولی عهد خود گردانید و گروه فراوانی را بر این کارش گواه و شاهد گرفت».(۱)

تَغری بردی (در گذشته ۸۷۴ ه .ق) می نویسـد: «امام رضا(ع) سـرور بنی هاشم و گران قدرترین آنان در زمان خود بوده است. مأمون او را بسیار گرامی می داشت و در برابرش بسیار کرنش می کرد».(۲)

شبراوی (در گذشـته ۱۱۲۷ ه .ق) می نویسـد: «علی بن موسـی الرضـا(ع) مردی بزرگوار، بخشـنده، دارای مهـابت و باوقار بود. گفتـه انـد: علی بـن موسـی الرضـا(ع) هزار بنـده آزاد کرده اسـت. او تمـام شـب را تـا بـه صـبح وضـو می گرفـت و نمـاز می گزارد».(۳)

قرمانی (در گذشـته ۱۰۱۹ ه .ق) می نویسـد: «فضائـل و منـاقب امام رضا(ع) والا و صـفاتش بسـیار ارزنـده است. آن حضـرت اندک می خوابید و بسیار روزه می گرفت».(۴)

سویدی (در گذشته ۱۲۳۶ ه .ق) می نویسـد: «اخلاـق امام رضا(ع) نیکو و صـفاتش برازنـده بود. کنیه اش ابوالحسن و القابش راضی، صابر، و زاکی است. معجزاتش فراوان و فضائلش آشکار می باشد، به گونه ای که در این بحث ما نمی گنجد».(۵)

۱- صواعق المحرقه، ص۲۰۴.

۲- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ج۲، ص۷۴.

۳- الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۵.

۴- اخبار الدول و آثار الاول، ص۱۱۰.

۵- سویدی، سبائک الذهب، ص۳۳۴.

قاضی بهجت افندی (در گذشته ۱۳۵۰ ه .ق) می نویسد: «بعد از امام موسی بن جعفر(ع) پسر بزرگش امام رضا(ع) با وصایت امام بوده است. مرتبه و منزلت این پیشوای گران قدر، به اندازه ای است که تفصیل آن را این کتاب مختصر گنجایش ندارد».(۱)

این بیان ها گوشه ای است از آنچه تاریخ نگاران و دانشمندان اهل سنت درباره شخصیت امام رضا(ع) آورده اند و از ستایش و مدح آن بزرگوار لب فرو نبسته و به علم و تقوای آن حضرت اذعان داشته اند. البته نباید انتظار داشت که آنان حق مطلب را درباره حضرت رضا(ع) ادا و تمام ابعاد شخصیتی امام را بیان کرده باشند؛ زیرا باورهای عقیدتی آنان و دل بستگی ایشان به یکی از مذاهب چهارگانه، خواه ناخواه بر بینش های تاریخی و داوری های آنان نسبت به شخصیت های علمی و دینی اثر می گذارد.

با وجود این، اندیشمندان اسلامی به جایگاه والای آن حضرت اعتراف کرده اند، چنان که برخی سخنان ایشان را با عنوان امام رضا(ع) در آینه اندیشه ها یاد آور شدیم.

فصل ششم: حاکمان دوران امامت

اشاره

ص:۵۸

۱- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ، ص۱۵۷.

فصل ششم: حاکمان دوران امامت

امام رضا(ع) در زمان پیشوایی خود، با سه تن از خلفای عباسی معاصر بوده است.

نخستین آنان، هارون الرشید است که ۱۰ سال از امامت هشتمین امام، هم زمان با حکمرانی هارون بود. هارون به سبب مشکلات حکومتی خود هیچ گاه با امام رضا(ع) روبه رو نشد. وی در پایان زندگانی اش نگران آینده حکومت عباسیان بود. به همین منظور در سال ۱۷۵ ه .ق، فرزندش محمدامین را که پنج سال داشت، برای جانشینی پس از خود معرفی کرد.(۱)

همچنین هفت سال بعد، در سال ۱۸۲ ه .ق با معرفی مأمون به جانشینی امین، در تثبیت حکمرانی عباسیان کوشید.(۲) هارون در سال ۱۸۶ ه .ق، همراه سه فرزند خود، امین، مأمون و مؤتمن، روانه سفر حج شد و در مکه پیمان نامه ای را در حضور شخصیت های سیاسی، قضایی و نظامی به امضای دو فرزند خود امین و مأمون رساند و نسخه ای از آن را بر دَر خانه کعبه آویخت.

در این قرارداد ضمن معرفی فرزندانش برای اداره دستگاه خلافت، یکی

۱- البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۱۶۵.

۲- همان، ص۱۷۹.

پس از دیگری، از آنان پیمان گرفت که این عهدنامه را نقض نکنند. سپس هارون متن را داد که برای حاضران در موسم حج بخوانند تا پس از بازگشت حاجیان، موضوع جانشینی امین و مأمون میان همه مردم منتشر شود.(۱)

هارون پس از این کار، هدایا و عطاهای فراوانی را میان مردم مدینه تقسیم کرد و دستور داد به موجب سندی، کشور پهناور اسلامی را میان سه نفر، امین، مأمون، و مؤتمن قسمت کنند، ولی از آنجا که معمولاً ـ هرگاه حکومت ها با قدرت طلبی و حرص و آز و بی تقوایی همراه شود، همه عهدها و پیمان ها نادیده گرفته می شود، تدبیرهای هارون نیز چندان دوام نیافت و برادری امین و مأمون به دشمنی تبدیل شد.(۲)

اختلاف امین و مأمون

اختلاف امین و مأمون

سرانجام هارون در سال ۱۹۳ ه .ق در توس در گذشت. دیری نپایید که بر سر قدرت، میان امین و مأمون اختلاف پدید آمد که با دست های پشت پرده سیاسی و قومی نیز هدایت می شد.

این اختلاف ها سبب شد امین، برادر خود مأمون را در سال ۱۹۵ ه .ق از ولایت عهدی برکنار کند و راه حکمرانی خود را هموار سازد. از سوی دیگر مأمون نیز که تربیت یافته شیوه هارونی بود، نمی توانست حکومت را به راحتی از دست بدهد. ازاین رو، درصدد رویارویی با امین برآمد که نتیجه آن چیزی جز لشکرکشی نبود. بدین جهت سپاهی از خراسان و لشکری از بغداد راهی ری شدند که در این نبرد، لشکر امین ناباورانه شکست را پذیرفت.(۳)

سر نوشت امین

ص:۶۰

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج۶، ص۴۸۱.

۲- همان، ص۴۸۳.

۳- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۲۴۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۳۰.

سر نوشت امین

طرف داران مأمون پس از پیروزی در نخستین نبرد با امین، راهی بغداد شدند و کار را بر امین دشوار کردند. ازاین رو، امین از طاهر، فرمانده سپاه مأمون، خواست تا با فرستادن نامه ای از مأمون برای او امان بخواهد،(۱) ولی فرمانده سپاه مأمون به درخواست او توجهی نکرد و سرانجام امین را دستگیر کرد و در حادثه حمله چند مرد مسلح، امین کشته شد و در پی آن بغداد سقوط کرد و این آغازی برای مأمون بود تا بر سراسر سرزمین های اسلامی چیره شود و هیچ رقیبی نداشته باشد.

آن گاه که سر بریده امین را نزد مأمون آوردند، فضل بن سهل که نقش اساسی را در این ماجراها داشت، گفت: «شمشیرها و زبان های مردم بر ضد ما به کار افتاد».(۲)

مأمون پس از شنیدن این سخن گفت: «دیگر کار از کار گذشته است. برای نجات از این باتلاق و پوزش از آن، چاره ای بیندیش».(۳)

در اینجا بار دیگر شیطنت مأمون آشکار می شود و در ظاهر خویشتن را بی گناه نشان می دهد. ازاین رو، مأمون هنگامی که زبیده نامه ای به صورت شکواییه از حرکت غیر انسانی طاهر و سپاهیانش به مأمون نوشت و حادثه نبرد بغداد و جزئیات آن را با قصیده ای بیان کرد،(۴) گفت: «من همان سخنی را می گویم که علی بن ابی طالب در مورد قتل عثمان گفت که به خدا سوگند! من او را نکشتم و نیز سوگند می خورم که کشنده امین نیستم! نه گفته ام، نه به این قتل راضی بوده ام و نه به انجام دادن آن فرمان داده ام».(۵)

شخصیت مأمون در مدارک اهل سنت

ص:۶۱

۱- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۴۶.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۰۱.

۳- همان.

۴- مروج الذهب، ج۳، ص۴۱۵.

۵- همان.

شخصیت مأمون در مدارک اهل سنت

مأمون عباسی که نامش عبدالله است، در پانزدهم ربیع الاول سال ۱۷۰ ه .ق به دنیا آمد؛ همان سالی که هارون الرشید به خلافت رسید و هنگامی که مژده تولد او را به هارون دادند، نامش را مأمون نهاد که به معنای «فال نیک» است.(۱) مادر مأمون، کنیزی ایرانی به نام مراجل بوده که در آشپزخانه قصر هارون کار می کرده است.

دمیری شافعی می نویسد: «مادر مأمون از زشت ترین کنیزان بود. روزی زبیده، همسر هارون، با وی به بازی شطرنج مشغول بود، هنگامی که زبیده هارون را شکست داد، از وی خواست تا با زشت ترین کنیزان آشپزخانه هم بستر شود».

هارون نپذیرفت و در برابر آن مالیات مصر و عراق را پیشنهاد کرد، شاید که زبیده از تصمیم خود باز گردد، ولی زبیده نپذیرفت، سپس هارون با اصرار زبیده، با مراجل هم بستر شد که از او مأمون متولد شد و از آنجا که مراجل در دوران نفاس از دنیا رفت، مأمون در دامان یحیی بن جعفر برمکی پرورش یافت.(۲)

دمیری پس از بیان این مطالب درباره ویژگی های مأمون می نویسد: «در میان عباسیان کسی داناتر از مأمون نبود... او از دانشمندانی بود که هم دانایی و هم زیرکی و سیاست را با هم داشت».(۳)

ابن ندیم می نویسد: «مأمون داناترین خلیفه نسبت به فقه و کلام بود».(۴)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۱۰۷.

۲- دمیری، حیاه الحیوان، ج۱، ص۱۱۰.

۳- همان، ج۱، ص۱۱۱.

۴- ابن ندیم، الفهرست، ص۱۶۸.

دینوری نیز می نویسد: «مأمون ستاره عباسیان در آسمان دانش و حکمت بود و از برخی علوم بهره ای برده و در آن سهیم بود».(۱)

سیوطی می نویسد: «مأمون برترین فرد عباسیان از نظر دوراندیشی و استواری اراده و عزم و دانش و رأی و زیرکی و هیبت و شجاعت... بود».(۲)

در پیشگویی های امیر مؤمنان علی(ع) چنین می خوانیم: «وای بر این امت، از مردانشان، درخت ملعونی که پروردگارتان یاد کرده است، ابتدایش سبز و پایانش بی برگ و خشک می باشد. آن گاه گروه دیگری امور امت محمد صلی الله علیه و آله را بعد از آنان بر عهده می گیرند. هفتمین آنان داناترین ایشان است!»(۳)

همچنین نوشته اند: «مأمون مردی زیرک بود و چهره ای بس پیچیده داشت. گاهی چونان دین داری دل سوز ظاهر می شد و مردم را به سبب کوتاهی در امر اقامه نماز و فرو رفتن در لذات و پیروی از شهوات نکوهش می کرد و آنان را از عذاب الهی می ترسانید! و زمانی خودش در بزم عیش و نوش و مجلس لهو و لعب شرکت می جست!».(۴)

احمد امین مصری می نویسد: «مأمون در عین حال که در مجالس عیش و نوش شرکت می جست، به کتاب و فلسفه و بحث و جَدَل و مناظره علمی و مباحث فقهی علاقه شدیدی داشت».(۵)

روزگاری ادعای تشیع می کرد و وجود خویش را لبریز از دوستی و عشق به علی(ع) نشان می داد،(۶) ولی در فاصله اندکی نقاب از چهره واقعی خود

۱- دینوری، اخبار الطوال، ص۴۰۱.

۲- تاریخ الخلفاء، ص۲۴۶.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص۲۷۶.

۴- احمد امین، ضحی الاسلام، ج۳، ص۱۱۷.

۵- همان.

۶- مروج الذهب، ج۳، ص۴۱۷؛ تذکره الخواص، صص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ بیهقی، المحاسن و المساوی، ص۶۸.

بر گرفت تا آنجا پیش رفت که حاضر نبود حتی از حجاج بن یوسف، آن جلاد و تبهکار خُرده گیرد!(۱)

اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان مأمون

اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان مأمون

پس از آنکه مأمون با سیاست و زیرکی توانست برادر خود امین را به قتل رساند و بر اوضاع مسلط شود، از آغاز سال ۱۹۸ ه .ق به بعد، شورش های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی، به ویژه قیام علویان شدت گرفت، همان گونه که پیش از این یاد آور شدیم، این جریان ها حکومت عباسیان را تهدید کرد.

یکی از شورش های سیاسی و اجتماعی در سال ۱۹۸ ه .ق، قیام نصر بن شبث عقیلی است که در شهر حلب شورش کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد. به همین سبب، اطراف حلب نیز به تصرف او در آمد.(۲)

همچنین در همان سال در موصل میان دو قبیله بزرگ یمانیه و نزاریه، درگیری شدیدی به وجود آمد که بر اساس مدارک موجود تاریخی بیش از شش هزار نفر از نزاریان کشته شدند!(۳) در سال ۱۹۹ ه .ق نیز درگیری شدیدی میان بنی ثعلبه و بنی اُسامه پیش آمد.(۴)

افزون بر این مشکلات، در سال ۲۰۱ ه .ق مردم بغداد دچار بلایی بزرگ شدند به گونه ای که شمار فراوانی از ساکنان آن به سبب غارت و اسارت و قحطی و ویرانی خانه ها، ترک وطن کردند.(۵)

جایگاه اجتماعی مأمون

ص:۶۴

۱- رفاعی، عصر المأمون، ج۱، ص۳۶۹.

۲- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۲۹۸.

۳- صائغ، تاریخ الموصل، ص۳۳۲؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۰۰.

۴- تاریخ الموصل، ص۳۳۶.

۵- ذهبی، العِبَر فی خبر مَن غبر، ج۱، ص۲۶۳.

جایگاه اجتماعی مأمون

مأمون در ربیع الاول سال ۱۷۰ ه .ق در یاسریه(۱) زاده شد. مادرش یکی از کنیزان هارون به نام مراجل بود که از اهالی باذغیس(۲) بود. مأمون پس از کشتن برادرش امین، بر سراسر سرزمین های اسلامی، بیش از بیست سال حکومت کرد.(۳)

با وجود این، مأمون را به خاطر مادرش سرزنش می کردند. هارون با کنیز مطبخی هم بستر گشته و این کار وی دست آویزی برای عباسیان شده بود. بدین وسیله مأمون را همواره تحقیر می کردند، چنان که خنجی می نویسد: «بنی عباس مأمون را حرام زاده خواندند!»(۴) برخی دیگر نوشته اند که خود هارون، فرزندش مأمون را نیز حرام زاده نامیده است(۵) که این نیز وسیله ای برای سرزنش و تحقیر و بی لیاقتی مأمون بود.

تاریخ نگاران می نویسند: «زمانی به امین خبر رسید که مأمون بدی های او را برمی شمارد و خود را از او برتر می داند. امین شعری خطاب به برادرش مأمون سرود و او را به وجود مادرش [مراجل] سرزنش کرد. صولی نیز آن را این گونه سروده است:

دیگران نباید به واسطه تو فخر کنند؛ چرا که افتخار، جوانمرد با کمال را می زیبد.

آن هنگام که مردان به فضل و برتری های شان با یکدیگر به جنگ بپردازند، تو بر جایت بنشین؛ زیرا تو مرد این میدان نیستی!

ص:۶۵

۱- یاسریه: نام روستایی نزدیک بغداد است. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۵، ص۴۲۵.

۲- در آن روزگار، جزو خراسان بوده، ولی هم اکنون نام محلی نزدیک هرات در افغانستان است.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۲۸۹.

۴- خنجی، وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۱.

۵- سهل تستری، قاموس الرجال، ج۱۲، ص۱۶۶.

پروردگارت آنچه را خواستی به تو داد و تنها تو مخالف خواسته ات را نزد مراجل (مادرت) می یابی!.

بر منبرها، هر روز بالا می روی و آرزو داری چیزی را که بعد از من بدان نمی رسی؛

بر آن کس که به سبب فضل و کمالش بر تو برتری دارد، عیب می گیری و درباره من گفتار باطلی را تکرار می کنی.(۱)

گزارش تاریخ نگاران، این واقعیت را آشکار می سازد که مأمون در میان عباسیان، پایگاه و جایگاه متزلزلی داشته است.

البته در روایات امامیه نیز مأمون به شدت نکوهش و سرزنش و از او به عنوان کشنده امام رضا(ع) و «عفریت مستکبر»(۲) یا «عفریت کافر»(۳) یاد شده است.(۴)

مذهب اعتزال مأمون

مذهب اعتزال مأمون

برخی تاریخ نگاران اهل سنت بر این باورند که مأمون از پیروان مذهب معتزله بوده است. ابن کثیر در این باره چنین می نویسد: «مأمون مذهب اعتزال را برگزید و به گروهی که از پیروان مذهب اعتزال بوده اند، پیوسته است و معتزلیان مأمون را اغفال کردند! یکی از افرادی که در این جریان تأثیر مهمی داشته، بشر بن غیاث مریسی است».(۵)

ص:۶۶

۱- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص۳۰۲؛ ابن حِبّان، الثقات، ج۲، ص۳۲۸؛ تاریخ الخلفاء، ص۲۴۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۰، ص۱۸۲.

۲- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۸، ح۱؛ عیون اخبار الرضا، ج۱، باب ۶، ح۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۳۶، ص۱۹۵.

۳- الامالی، مجلس ۱۱، ح۵۶۶؛ بحارالانوار، ج۳۶، ص۲۰۲.

۴- برای آگاهی بیشتر درباره مأمون از دیدگاه دانشوران شیعه، نک: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج۱، صص ۱۱۲ ــ ۱۱۵، ماده «اَمِن»، منتهی الآمال، ج۲، ص۵۱۲؛ تتمه المنتهی، ص۳۵۰؛ قاموس الرجال، ج۱۲، ص۱۴۴، ش۳۸۸؛ نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۶، ص۳۴۰، ش۳۲، ص۱۲.

۵- البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۷۵.

ابن کثیر پس از بیان آنچه گذشت، نسبت تشیع نیز به مأمون می دهد و در همین راستا چنین می گوید: «مأمون، هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشته است، اما از مذهب صحیح سنت بهره ای نداشته است.»،(۱) در مباحث بعدی به افسانه تشیع مأمون خواهیم پرداخت.

خَلق قرآن

خَلق قرآن

افزون بر آنچه یاد کردیم، یکی از دلایلی که برای اثبات عقیده اعتزال مأمون یاد کرده اند، موضوعی به نام «خَلق قرآن» است. این مسئله در زمانی از حکومت عباسیان بحث اعتقادی و سیاسی روز شده بود. این موضوع تا بدان جا پیش رفت که هر کس با آن اندیشه مخالفت می کرد یا زندانی یا تبعید و یا محکوم به مرگ می شد. یکی از این افراد، بشر مریسی بود که از ترس هارون الرشید، پنهانی زندگی می کرد.

پس از درگذشت هارون و آغاز خلافت مأمون، عقیده به خلق قرآن که او نیز با آن موافق بوده، تأیید شد. به همین جهت بشر مریسی چنین سروده است:

به راستی که مأمون ما و آقای ما، سخنی گفته که کتاب ها [همانند قرآن] آن را تأیید می کند.

همانا ابوالحسن علی(ع) پس از پیامبر که هادی مردم است، برتر از همگان می باشد.

و به درستی که اعمال ما برای خود ماست و قرآن حادث و آفریده است.

در برابر وی یکی از شاعران اهل سنت چنین شعری سرود که ترجمه اش از این قرار است:

ای مردم! آن کس که کلام خدا را مخلوق بداند، نامه عملش از گفتار و کردار تهی است و هیچ چیزی ندارد.

۱- همان.

این سخن [مخلوق بودن قرآن] را نه ابوبکر و نه عمر، و نه پیامبر و نه هیچ راست گویی نگفته است.

این دیدگاه، سخن بدعت گذاران بر خدا و پیامبر است که اینان نزد خداوند زندیق اند.

بِشر خواسته با گفتارش دین آنان را از میان ببرد؛ زیرا دین آنان به خدا سوگند! از بین رفتنی است. ای مردم! اندیشه خلیفه با زنجیرهای محکمی بسته شده و در بند است.(۱)

افزون بر آنچه برای معتزلی بودن مأمون یاد کردیم، نکته تأمل برانگیز این است که معتزلیان، همواره علی(ع) را سزاوارتر از دیگران برای خلافت می دانسته و از آنجا که مأمون به اعتزال گرایش داشته، درباره برتر بودن علی(ع)، در یکی از سخنانش چنین می گوید:

بسیاری از مردم، از آن جهت که علی(ع) را بر دیگر صحابه برتر دانسته ایم، بر ما ایراد گرفته اند و چنین پنداشته اند که برتر دانستن علی(ع) بر دیگر خلفا، به معنای کوچک شمردن دیگران است، در حالی که هرگز چنین نیست. به خدا سوگند! اجازه نخواهم داد! کسی حتی از حجاج بن یوسف عیب جویی کند و او را لعن و نفرین نماید تا چه رسد به سلف طیّب.(۲)

تشیع مأمون

تشیع مأمون

یکی از تدابیر مأمون برای ایجاد فضای جدید سیاسی و بر هم زدن معادله های پیشین و فریب توده مسلمانان، اظهار تشیع و ارادت وی به اهل بیت(ع) است.

۱- همان، ص۲۷۹.

۲- رفاعی، عصر المأمون، ج۱، ص۳۶۹. منظور مأمون از سلف طیّب (پیشینیان پاک) ابوبکر، عمر و دیگر خلفا هستند.

بیشتر افرادی که مأمون را از علاقه مندان به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرده اند، به اظهارات وی در سخنان یا گفت وگوها یا اشعار وی استناد جسته اند؛ زیرا وی در اشعارش به برتری علی بن ابی طالب(ع) اعتراف یا از مخالفان تشیع انتقاد یا با علویان خوش رفتاری کرده یا فدک را به علویان بازگردانده یا ولایت عهدی را به امام رضا(ع) تفویض کرده است. مسعودی، تاریخ نگار مشهور، می نویسد: «مأمون همواره اظهار تشیع می کرد و خود را شیعه می نمود».(۱)

ابن جوزی نیز در قصیده ای که از مأمون آورده، چنین می گوید: «من به خاطر دوستی جانشین پیامبر، علی(ع)، سرزنش می شوم! در حالی که سرزنش از شگفتی های روزگار است. او جانشین بهترین مردم است. او نخستین فردی است که پیامبر را در پنهان و آشکارا یاری کرده. قصیده طولانی دیگری نیز از وی نقل کرده است.(۲)

افزون بر این، در تاریخ، قصیده های بسیاری به نام مأمون ثبت شده که درباره متصدیان خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است که به همین اندازه بسنده می کنیم.(۳)

سیوطی نیز می نویسد: «مأمون به سبب تشیع افراطی گری اش (امام) رضا(ع) را به ولایت عهدی برگزید».(۴)

مأمون در نامه ای هم که از مرو، پس از ماجرای ولایت عهدی و در پاسخ نامه عباسیان نوشته و به بغداد فرستاده بود، فضائلی از علی(ع) را بازگو کرده که همان را دلیل بر تشیع وی پنداشته اند.(۵)

۱- مروج الذهب، ج۳، ص۴۱۷.

۲- تذکره الخواص، ص۳۱۹.

۳- تذکره الخواص، ص۳۲۱؛ کشف الغمه، ج۳، ص۱۵۸؛ بیهقی، المحاسن و المساوی، ص۶۸.

۴- تاریخ الخلفاء، ص۳۲۷.

۵- ۵ابن طاووس، طرائف المقال، صص ۲۷۵ _ ۲۷۷؛ ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۵. (با اندکی در تغییر).

باز گردانـدن فـدک به فرزندان امام حسن(ع) را نیز یکی دیگر از دلایلی شـمرده اند که تشـیع مأمون را ثابت می کند. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «هنگامی که مأمون دسـتور داد تا سند آن را برای اولاد فاطمه(س) بنویسند، دعبل خزاعی برخاست و قصیده معروف خود را خواند که با این شعر آغاز می شود.

اَصبَحَ وَجهُ الزَّمانِ قَدضَحِکا

بِرَدِّ مأمون هاشِم فَدَکا

چهره زمان خندان شد، آن گاه که مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.(۱)

یعقوبی نیز می نویسـد: «مأمون دسـتور داد تا نشـستی با حضور فقیهان تشـکیل شود، وی پس از اثبات حقانیت فرزندان فاطمه، سندی نوشت و فدک را به این خاندان باز گردانید».(۲)

ابن کثیر هم می نویسـد: «مأمون مـذهب اعتزال را برگزیـده و به گروهی که از پیروان مـذهب معتزله(۳) بودند، پیوسته است و آنان مأمون را اغفال کردند. یکی از افرادی که در این جریان تأثیر مهمی داشته، بشر بن غیاث مریسی است».(۴)

در جای دیگر نیز می نویسـد: «مأمون، هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشـته، اما از مذهب صـحیح سـنت بهره ای نداشـته است».(۵)

این سـخن ابن کثیر بدون اندیشه و تفکر است؛ زیرا اگر کسـی اندکی آشـنایی با فرقه های شـیعه و معتزله داشته باشد، خواهد فهمید که میان این دو مذهب بسیار تفاوت است و هرگز کسی نمی تواند در یک زمان معتقد به هر دو مذهب باشد.

نقد و بررسی

ص:۷۰

۱- شرح نهج البلاغه، ج۱۶، ص۲۱۷.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۱۷.

۳- معتزله یکی از فرقه های اسـلامی است که آنها را به واصل بن عطا، شاگرد حسن بصـری که از اسـتادش جـدا شـد، نسـبت داده انـد. درباره آنان مطالب فراوانی بیان شـده که جای طرح آنها در مباحث کلامی است. شهرسـتانی، الملل و النحل، صـص ۴۹_ ۷۸؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، صص ۶۷ _ ۱۲۰.

۴- البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۷۵.

۵- همان.

آنچه از اعتراف های مأمون به برتری علی بن ابی طالب و تصریح وی به افضل بودن آن حضرت یاد کردیم، منحصر به مأمون نیست و دیگران نیز از علی(ع) ستایش کرده اند، ولی هرگز به عنوان شیعه شناخته نشده اند. همچنین درباره اینکه اگر به جهتی مأمون فردی از علویان را بخشیده، این کارش را نشانه شیعه بودن وی دانسته اند. ازاین رو، اینکه گروه فراوانی از علویان به دستور وی کشته شده اند،(۱) چه توجیهی برای آنان دارد!

درباره باز گرداندن فدک نوشته اند: «پیش از مأمون نیز کسانی بوده اند که فدک را به خاندان علی(ع) باز گردانیده اند، اما هرگز شیعه به شمار نیامده اند، برای نمونه، معاویه یک سوم منافع فدک را به مروان بن حکم و دو سوم آن را به عمرو بن عثمان داد، ولی پس از شهادت امام حسن(ع) تمام درآمد آن را در اختیار مروان قرار داد، مروان آن را به فرزندش عبدالعزیز واگذار کرد و او نیز به فرزند خود عمر بن عبدالعزیز بخشید. وی هنگامی که به خلافت رسید، برای نخستین مرتبه آن را به فرزندان فاطمه(س) پس داد، اما بعد از مدتی با روی کار آمدن یزید بن عبدالملک (در گذشته ۱۰۵ ه .ق) بار دیگر فدک از تصرف آنان خارج شد و در اختیار امویان قرار گرفت.

با روی کار آمدن حکومت عباسیان در سال ۱۳۲ ه .ق، نخستین خلیفه آنان، ابوالعباس سفاح، فدک را به فرزندان فاطمه(س) باز گردانید، ولی بعدها منصور عباسی در سال ۱۵۸ ه .ق آن را از آنان پس گرفت.

مهدی عباسی (در گذشته ۱۶۹ ه .ق) بار دیگر آن را به فرزندان فاطمه(س) برگرداند، گرچه سال بعد موسی بن مهدی (در گذشته ۱۷۰ ه .ق) آن را پس گرفت و تا زمان مأمون در اختیار عباسیان ماند».(۲)

۱- مقاتل الطالبیین، صص ۳۴۴ به بعد.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۶، ص۲۱۶.

دکتر رفاعی می نویسـد: «چه بسا رجال سیاسـی، برای جلب توجه عامه و پیشبرد هـدف های سیاسـی و حکومتی خود، به دینی گرایش پیدا می کنند، ولی بعد از رسیدن به مقاصد خود، دین را به دین داران وا می گذارند».(۱)

در جـای دیگری نیز می نویســد: «ممکـن اسـت مـأمون از همیـن روش اســتفاده کرده باشــد و ایـن نظریـه در مـذهب مـأمون تأییدکردنی است».(۲)

فصل هفتم: ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

اشاره

۱- رفاعی، عصر المأمون، ج۱، ص۳۶۴.

۲- همان، ص۳۷۲.

فصل هفتم: ولایت عهدی امام رضا(ع)

طراح ولایت عهدی کیست؟

نخستین کسی که در تاریخ اسلام، ولایت عهدی را بدعت نهاد، معاویه بن ابی سفیان بود.(۱) از آن پس این موضوع میان امویان و عباسیان گسترش یافت، به گونه ای که تعیین ولی عهد، تنها به خواست خلیفه بستگی داشت. او بود که برمی گزید و کسی حق هیچ گونه اعتراضی نداشت و معمولاً این گزینش از میان خاندان و فرزندان شخص خلیفه صورت می گرفت.

درباره اینکه طراح موضوع ولایت عهدی امام رضا(ع) چه کسی بوده است، دو نظریه وجود دارد:

۱. برخی اصل طرح این مسئله را از سوی فضل بن سهل وزیر و مشاور مأمون دانسته اند. بیهقی همین نظریه را می پذیرد و می نویسد: «چون امین کشته شد، فضل بن سهل خواست تا خلافت را از عباسیان بگرداند و به

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۲۱۷.

علویان دهـد. ازاین رو، به مأمون گفت: تو نـذر کرده بودی که اگر خداونـد تو را بر امین پیروز گردانـد، ولی عهـد خود را از علویان قرار دهی و با این کار هر چند حکومت به آنان نرسد، ولی تو به نذر خود عمل کرده ای.

مأمون گفت: راست می گویی! چه کسی را ولی عهد خود قرار دهم؟

فضل گفت: علی بن موسی الرضا(ع) را که امام روزگار است و اکنون در مدینه حضور دارد».(۱)

در نقل دیگری از عبیدالله بن عبدالله بن طاهر چنین می خوانیم:

فضل بن سـهل از مأمون خواست تا برای رسیدن به قرب الهی و رسول گرامی اش، به وسـیله ولایت عهـدی حضـرت رضا(ع) صله رحم نمایـد و آثـار ستـم هـارونی را از این خانـدان بزدایـد. مـأمون چون نمی توانست پیشـنهاد او را نادیـده بگیرد، بـا آن موافقت کرد. آن گاه رَجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم را برای احضار حضرت از مدینه به مرو فرستاد و بالاخره خواسته او را عملی ساخت. هر چند بعدها پشیمان گردید.(۲)

برخی تاریـخ نگـاران طرف دار این نظریه انـد و فضل بن سـهل را طراح این نظریه می داننـد و یکی از آنان ابن اثیر جوزی(۳) است.

۲. دومیـن نظریه آن است که مـأمون، طراح این موضـوع بـوده است. این نظریه مربـوط به علمـای شـیعه است. ریـان بن صـلت گویـد: «بعـد از بیعت مردم بـا حضـرت رضـا(ع) میان مردم و نیروهای نظامی چنین شایع شـد که نقشه ولایت عهـدی را فضـل طراحی کرده است. این خـبر به مـأمون رسـید. او بسـیار خشـمگین شـد. شـبان گـاه مرا به حضـور خواست و چون نزد او رفتم، گفت: ای

۱- تاریخ بیهقی، ص۱۷؛ وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۷.
۲- عیون اخبار الرضا(ع)، ج۲، ص ۱۶۰، ح۲۳.
۳- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶.

رَیان! به من خبر رسیده که مردم پنداشته اند بیعت با علی بن موسی(ع) از تدبیرهای فضل است! گفتم: آری، مردم چنین گمان می برند. مأمون گفت: وای بر تو ای ریان، آیا کسی چنین جسارتی می تواند به من داشته باشد و مرا وادار سازد تا از حکومت دست بکشم و آن را به دیگری واگذار کنم؟ آیا عقل و خرد، باور می کند؟ گفتم: هرگز! سوگند به خدا که هیچ کس جرئت چنین جسارتی را ندارد. مأمون گفت: به خدا سوگند چنان نیست که مردم گمان برده اند».(۱)

افرادی که طرح ولایت عهدی را پیشنهاد فضل بن سهل پنداشته اند، بیشتر بر این باورند که آنان در باطن، گرایش های شیعی داشته و خواستار پایان دادن به حکومت عباسیان بوده اند و بهتر دیدند برای چنین اقدامی زمینه سازی کنند،(۲) ولی تحقیق در اسناد تاریخی چنین می نمایاند که ابن فضل و هم فکرانش تفکر شیعی نداشته اند، بلکه می توان گفت آنان پشت پرده با مأمون هماهنگ بودند تا چنین نقشی را بازی کنند؛ زیرا نوشته اند: «روزی فضل بن سهل و هشام بن عمرو، نزد امام رضا(ع) آمدند و چنین وانمود کردند که خواهان خلع مأمون و حتی کشتن او و به خلافت رساندن امام هستند، اما آن حضرت آنان را از خود راند. آن دو نزد مأمون رفتند و اظهار داشتند، ما خواستیم علی بن موسی الرضا(ع) را بیازماییم که آیا به حکومت تو طمع دارد یا خیر؟»(۳)

اهداف مأمون

اهداف مأمون

پا فشاری مأمون برای تحمیل ولایت عهدی بر امام، نشان می دهد وی دنبال اهدافی است. از منابع تاریخی و حدیثی نیز می توان به اهداف زیر اشاره کرد.

۱- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۵۱، ح۲۲.
۲- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۵.
۳- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۶۷، ح۳۰.

۱. ایجاد محبت و مهربانی میان علویان و عباسیان

علویـان و عباسیان از زمـان خلفـای عباسـی با یکـدیگر درگیر بودنـد و همواره میان آنان تضاد وجود داشـته است که تا زمان مـأمون ادامه یـافت. این خشونت هـا روز به روز آتش کینه هـا را افزایش می داد. ازاین رو، مأمون با سـیاستی که پیش گرفت، توانست تا انـدازه ای میان این دو گروه الفت و ائتلاف ایجاد کند،(۱) ولی شواهد بی شـماری هست که نشان می دهد اندیشه برقراری صـلح میـان این دو گروه از علویـان و عباسـیان، یـک طرح اخلاـقی و عاطفی نبوده است، بلکه طرحی سیاسـی بوده تا بـدین وسـیله بتوانـد به اهـداف حکومتی خود دست یابـد؛ چرا که اگر واقعاً مأمون در پی ایجاد ائتلاف میان آنان بوده، هنگام احساس خطر از سوی علویان آنان را نمی کشت، چنان که ابوالفرج اصفهانی، ۱۰ تن از نیکوکاران علوی را نام می برد که در زمان مأمون و به دستور وی کشته شده اند.(۲)

افزون بر این، مأمون در نامه ای که برای عباسـیان به بغـداد فرسـتاد، درباره اهداف خود از ولایت عهدی این گونه نوشت: «من این کار [بیعت با امام رضا(ع)] را به سبب حفظ خونتان و دفاع از شما انجام دادم و احترام به خاندان علی(ع) را وسیله ای بیش نمی دانـم. اگر شـما گمـان می کنیـد خلافـت بـه آنـان خواهـد رسـید، چنین نیست. من در انـدیشه کـار شـما و فرزنـدان شـما هستم».(۳)

۲. آرام کردن علویان و جلوگیری از شورش آنان

در زمان عباسـیان، به ویژه دوران مأمون، خطر علویان را برای وی می توان یکی از موارد جـدی پنداشت؛ زیرا حکومت نوپای مأمون پیش از آنکه مستقر

۱- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۵.
۲- ابی الفرج، مقاتل الطالبیین، ص۵۱۳.
۳- تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۴۴.

شود، با جنگ برادرش امین روبه رو شـد و دیری نپاییـد که هرج و مرج، سراسـر حکمرانی مأمون را فرا گرفت و علویان از هر سو دست به قیام زدند که به طور خلاصه به برخی اشاره می کنیم.

در کوفه، ابوالسـرایا با قیام خود، ضـربه های سـختی بر لشکر مأمون وارد آورد و بر اساس گزارش های تاریخی، در طول کمتر از ۱۰ ماه، دویست هزار نفر از هواداران خلیفه کشته شدند».(۱)

از بصـره نیز هر روز گزار ش هـای نگران کننـده ای برای مـأمون می رسـید تا آنجا که اجازه هر گونه تصـمیم گیری را از وی گرفته بود.(۲)

در حجاز و مکه نیز قیام محمـد بن جعفر، معروف به «دیباج» که حمایت بسـیاری از علویان را به همراه داشت، به بیعت مردم با وی انجامید که در نتیجه اطراف حجاز در اختیار او قرار گرفت.(۳)

ناحیه یمن نیز به دست ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) سقوط کرد و کارگزاران مأمون گریختند، به گونه ای که منطقه گسترده ای از اختیار خلیفه خارج شد و در اختیار قیام کنندگان قرار گرفت.(۴)

هم زمـان با وی، در مـدینه نیز محمـد بن سـلیمان بن داود خروج کرد. او که یکی از نوادگان علی(ع) بود، اهل حجاز و اهالی مدینه از او حمایت کردند و پیروزی چشم گیری نصیب او شد.(۵)

در واسط با اینکه بسـیاری از مردم گرایش عثمانی داشتند، دو تن از علویان به نام های جعفر بن محمد و حسین بن ابراهیم قیام کردند و شهر را به تصرف خویش در آوردند.(۶)

۱- مقاتل الطالبیین، ص۳۵۲.

۲- تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۴۴.

۳- مقاتل الطالبیین، ص۳۵۵؛ تاریخ بغداد، ج۲، ص۱۱۳.

۴- تاریـخ الامـم و الملوک، ج۷، ص۱۷۶؛ مروج الـذهب، ج۴، ص۴۳۹؛ الکامل فی التاریـخ، ج۶، ص۳۱۰؛ البـدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۴۶.

۵- مقاتل الطالبیین، ص۳۵۵.

۶- مروج الذهب، ج۴، ص۴۴۰.

در شهرهایی همانند شام، هر چند بیشتر مردم از امویان و مروانیان و حامیان آنان بودند و با فرزندان علی دشمنی داشتند، برای براندازی حکومت عباسیان حاضر شدند با علویان کنار آیند و در جبهه ای بر ضد مأمون بجنگند.(۱) بنابراین، ولایت عهدی، یکی از راه های فرو نشاندن این شورش ها بوده است.(۲)

۳. مشروع جلوه دادن خلافت خود

مأمون برای این می کوشد امام ولایت عهدی را بپذیرد که خلافت خود را مشروع و دینی جلوه دهد و اگر در این طرح موفق می شد، به پیروزی بزرگی دست یافته بود. افزون بر این، همه کارهایی که وی در راستای حکومتش انجام می داد، مشروع می شمرد و با نظارت امام تلقی می شد. از این جهت مأمون در یکی از نشست های خصوصی خود چنین گفت: «علی بن موسی الرضا به دور از چشم ما، مردم را به امامت خود فرا می خواند. ازاین رو، بر آن شدیم تا او را ولی عهد خود قرار دهیم تا مردم را به سوی ما بخواند و حکومت ما را بپذیرد و به آن اقرار کند و بدین گونه همه آنان که به او دل بسته اند، اعتراف خواهند کرد که حکومت و زمامداری از آنِ ماست».(۳)

آیا مأمون در پیشنهاد خود صادق بوده است؟

آیا مأمون در پیشنهاد خود صادق بوده است؟

همان گونه که پیش از این یاد کردیم، گروهی بر این باورند که پیشنهاد ولایت عهدی را مأمون داده است. اکنون این پرسش مطرح می شود که آیا واقعاً مأمون در این طرح خود صادق بوده یا برای فریب دیگران چنین طرحی را داده است؟

۱- مقاتل الطالبیین، ص۳۵۵.

۲- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۵.

۳- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۱۴، ح۴۹۰.

سه دیدگاه در این باره وجود دارد که به طور خلاصه یادآور می شویم:

۱. برخی چنین پنداشته اند که مأمون در طرح خود صادق بوده؛ زیرا دلایلی وجود دارد که عبارتند از:

الف) بسیاری از تاریخ نگاران و محدثان نقل کرده اند که «مأمون در میان فرزندان عباس و علی(ع) نگریست، ولی هیچ کس را با فضیلت تر و با ورع تر و دانشمندتر از علی بن موسی ندید. ازاین رو، وی را به عنوان ولی عهد خویش برگزید».(۱)

ب) بیهقی می نویسد: «مأمون هنگام درگیری با برادرش امین، با خدا پیمان بسته بود که اگر بر برادرش امین پیروز شود، خلافت را به برترین فرد از خاندان ابوطالب تحویل دهد و علی ملقب به رضا برترین فرد علویان بود».(۲)

ج) سیوطی می نویسد: «مأمون به جهت شیعه گری افراطی خود، رضا را بدین کار [پذیرفتن ولایت عهدی] وا داشت و حتی گفته شده او می خواست از سلطنت کناره گیری کند و آن را به وی بسپارد».(۳)

ابن طقطقی می نویسد: «مأمون درباره خلافت پس از خود اندیشید و خواست برای این کار خود [ولایت عهدی] کسی را قرار دهد که صلاحیتش را داشته باشد تا از دِین خود خارج شود. بنابراین، در میان فرزندان عباس و علی(ع) نگریست، پس کسی را برتر و پرهیزکارتر و داناتر از او [امام] نیافت».(۴)

ص:۷۹

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۱۳۸؛ مروج الذهب، ج۴، ص۴۴۱؛ تجارب الامم، ج۴، ص۱۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶؛ مختصر الدول، ص۱۳۴؛ مرآه الجنان، ج۲، ص۱۰؛ البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۴۷.

۲- تاریخ بیهقی، ص۱۷؛ مقاتل الطالبیین، ص۳۷۵.

۳- تاریخ الخلفا، ص۲۴۲.

۴- ابن طقطقی، الفخری فی آداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، ص۲۱۷.

احمـد امین مصـری شافعی می نویسـد: «مأمون با این کار خود خواست میان دو خانـدان عباسـیان و علویان آشتی برقرار کند و پراکندگی آنان را به یگانگی تبدیل نماید، تا در آنچه خیر و صلاح امت است، یاری کنند و فتنه ها بخوابد و دل ها از کینه ها پـاک شود. او معـتزلی بود و حقـانیت و شایسـته تر بودن علی(ع) و فرزنـدانش را برای خلافـت می دانست و همچنین او تحت تأثیر فضل و حسن، دو فرزند سهل فارسی بود... .

مأمون دیـد که اگر علویان خلافت را برنگزینند، امامشان از هاله ای از قداست برخوردار خواهند شد. پس وقتی حکومت را به دست بگیرند، در معرض دید مردم قرار خواهند گرفت و خطا و صوابشان آشـکار و آن قداست از ایشان برداشته خواهد شد... .

من بیشتر گمان می کنم که مأمون از سر دلسوزی و صداقت بدین کار دست زد».(۱)

۲. مأمون در پیشنهاد خود راستگو نبوده، بلکه انگیزه های دیگری داشته که برخی از آنها از این قرار است:

الف) دکتر علی سامی نشار می نویسد: «مأمون خطر دعوت اسـماعیلیان را دریافته بود. پس، می خواست به کارشان پایان دهد و امـام عبـدالله [رهبر اسـماعیلیان] فعالیت گسترده ای را آغاز کرده بود. ازاین رو، مأمون، علی ملقب به رضا را به خود نزدیک گردانید و با او به ولایت عهدی بیعت کرد».(۲)

ب) دکتر شـیبی می نویسد: «مأمون، او را ولی عهد خود قرار داد؛ چون می خواست مردم را بر ضد طایفه عباسـیان که با او می جنگیدند و برادرش امین را یاری می کردند، هم آهنگ سازد و دل آنان را به دست آورد!»(۳)

۱- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۵.

۲- نشار، نشاه الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج۲، ص۳۹۱.

۳- شیبی، الصله بین التصوف و التشیع، ج۱، ص۲۳۶.

ج) محمدحسین مظفر نیز می نویسد: «انگیزه مأمون در بیعت با علی(ع) ملقب به رضا به ولایت عهدی، سیاسی بوده و آن حفظ مصالح دولت عباسیان بوده است؛ زیرا مأمون از مردان زیرک و سیاستمدار بوده است».(۱)

۳. گروهی دیگر بر این باورند که مأمون در آغاز به ولایت عهدی راستگو بوده، اما پس از مدتی پشیمان شد و همین سبب گردید تا امام رضا(ع) را به شهادت برساند.

خُنجی حنفی در این باره چنین می نویسد:

برخی می گویند خلیفه مردی دانا بود و خود در واقع می خواست خلافت را از عباسیان به فرزندان علی(ع) باز گرداند، نه آنکه در آن امر به مکر و حیله بپردازد، بلکه هدف او، بازپس گیری حق بود تا امانت را به اهل خود بسپارد، ولی پس از پایان یافتن امر ولایت عهدی، عباسیان بدان راضی نشدند و مأمون را حرام زاده خواندند و بر او شوریدند... و مأمون که کار را مختل دید، مُلك فانی را بر آخرت اختیار کرد و امام را با زهر مسموم ساخت.(۲)

مطالعه دقیق حکومت عباسیان و به ویژه مأمون نشان می دهد که وی همواره راه نیاکان خویش را پیموده است. از این جهت جرجی زیدان درباره آنان می نویسد:

یکی از ویژگی های عباسیان حفظ اسرار دولتی با جدیت کامل بوده است؛ زیرا آنچه در دل نهان می کردند، برای کسی آشکار نمی ساختند و نقش خود را تا آخرین لحظه پنهان نگاه می داشتند. به ویژه اگر مربوط به امور سلطنتی و روابط آنان با سرداران و رجال کشور بود.

۱- تاریخ الخلفا، ص۳۰۶؛ مظفر، تاریخ الشیعه، ص۵۹.

۲- خنجی، وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۱.

رفتار منصور با ابومسلم و عموهای خویش گواه این مدعاست، چنان که هارون با برمکیان و مأمون با فضل بن سهل و علی بن موسی و طاهر بن حسین همین گونه عمل کرد. عباسیان پوشیده نگاه داشتن راز و اسرار و نقشه ها را شرط اساسی موفقیت خود می دانستند.(۱)

مراسم ولایت عهدی

مراسم ولایت عهدی

پس از آنکه ولایت عهدی را بر اساس اهداف پنهانی خود طرح ریزی کردند، باید برای آگاه شدن مردم از آن، مراسم ویژه ای برگزار شود. ازاین رو، مأمون به فضل بن سهل مأموریت داد تا جشن ویژه ای را تدارک ببیند.

این مراسم در شرایط ویژه ای انجام شد. تاریخ نگاران درباره ماه آن، که در دهه نخست ماه رمضان سال ۲۰۱ ه .ق بوده، اتفاق نظر دارند، ولی درباره روز آن اختلاف است.

برخی این مراسم را در روز اول ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ه .ق دانسته اند.(۲) برخی دیگر روز دوم را پذیرفته(۳) و گروهی روز پنجم(۴) و تعدادی روز هفتم رمضان را نقل کرده اند.(۵) برای جمع میان این سخنان گوناگون می توان گفت که احتمال دارد همه این نظریه ها درست باشد؛ زیرا این اختلاف نظرها بر این اساس است که انجام دادن مقدمات این مراسم از آغاز تا پایان آن، چندین روز به طول انجامیده و همین سبب دیدگاه های مختلف شده است.

۱- جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج۴، ص۳۹۹.

۲- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۴۳.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶.

۴- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۴۵، ح۲؛ اعلام الوری، ص۳۲۱.

۵- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۳۳، ص۳۳۸.

ابوالفرج می نویسد: «فضل بن سهل در مرحله نخست برای خواص و شخصیت ها، جلسه ای ویژه تشکیل داد و مراسم رسمی بیعت را به هفته بعد موکول کرد».(۱)

شیخ مفید نیز می نویسد: «در مجمع بزرگ و با شکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان برجسته حکومتی در آن شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام را به عنوان ولی عهدِ پس از مأمون معرفی کرد. در همایش دیگری که خلیفه در آن حضور داشت، مأمون و فرزندش عباس، ضمن اقرار به ولایت عهدی حضرت با امام بیعت کردند».(۲)

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «روز موعود فرا رسید. مجلس باشکوه ترتیب یافت که در آن، جایگاه ویژه ای برای مأمون و حضرت رضا(ع) تعیین شده بود. دعوت شدگان با لباس های سبز رنگ و پرچم های در دست با نظم و ترتیبی خاص به تالار تشریفات وارد شدند».(۳)

ریاست این مراسم را یکی از وزیران مأمون به نام ثابت بن یحیی رازی که معروف به «ابوعباد» بود، بر عهده داشت. او مردی خشن و جسور بود که پس از ادای احترام به خلیفه و بیان اوصافی چند از امام رضا(ع)، انگیزه برپایی همایش را تشریح کرد و از مردم خواست تا با ترتیب و رعایت مراتب، با امام به عنوان ولایت عهدی بیعت کنند».(۴)

سخنان امام در مراسم ولایت عهدی

ص:۸۳

۱- مقاتل الطالبیین، ص۳۷۵.

۲- مفید، الارشاد، ج۲، ص۲۵۲.

۳- مقاتل الطالبیین، ص۳۷۵.

۴- همان، ص۳۷۶.

سخنان امام در مراسم ولایت عهدی

پس از آنکه مراسم بیعت پایان یافت و همگان بیعت کردند، خطیبان و شاعران درباره خلیفه و تجلیل از امام رضا(ع) سخنان و اشعار خود را بیان کردند.(۱) پس از آن امام اشارتی کرد و نظر همگان را به سوی خود جلب کرد.

آن گاه پس از ستایش پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان گرامی اش فرمود:

«مأمون موضوع مهم زمامداری مسلمانان را [پس از خود] به من انتقال داد.(۲) پس هر کس پیمانی را که خداوند خواسته است محکم باشد، بگسلد و رشته ا ی را که خداوند دوست داشته استوار بماند، پاره کند و حرام خدا را حلال نماید و احترام آن را رعایت نکند و یا به سبب مخالفت با ولایت عهدی، امام را مورد سرزنش قرار دهد و با این عمل خود، اسلام را هتک کند، من صبر و شکیبایی اختیار می کنم و البته روش گذشتگان ما در برابر افراد نادان و فرومایه به همین گونه بوده است. آنان در برابر حوادث و اوضاع ناگوار صبر کردند و من نمی دانم سرانجام من و شما چگونه خواهد بود. حکم و فرمان، مخصوص پروردگار است و اوست که به حق حکم می کند، او بهترین جداکننده حق از باطل است».(۳)

نکته مهم این است که آن حضرت هرگز در این سخنان از مأمون ستایش نکرده است. گرچه شاید همگان انتظار داشتند تا حضرت در گفتارش نامی هم از مأمون به عنوان خلیفه بیاورد، ولی امام از او و دست اندرکاران برگزاری این مراسم تشکر نکرد. با این روش، جایگاه معنوی خود را برای حاضران یادآور شد و نارضایتی خویش را آشکار ساخت!

دلایل ناخشنودی امام از ولایت عهدی

ص:۸۴

۱- ابن قتیبه، طبقات الشعراء، ص۵۲۲؛ ابن ندیم، الفهرست، ص۲۶۶؛ ضحی الاسلام، ج۱، صص ۷۵ و ۱۲۵؛ نخجوانی، تجارب السلف، صص ۱۴۲ و ۱۷۲؛ فلیپ حتی، تاریخ العرب، ترجمه: پاینده، ج۱، ص۳۸۳.

۲- درباره متن عهدنامه نک: اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص۱۷۲.

۳- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۴۶ ح۱۷؛ مقاتل الطالبیین، ص۳۷۶.

دلایل ناخشنودی امام از ولایت عهدی

هرچند مأمون عهدنامه نوشت و مجلس جشن بر پا کرد و از مردم برای خود و امام بیعت ستاند و لباس سیاه عباسیان را به لباس و پرچم سبز تبدیل کرد و به نام آن حضرت سکه زد و در سراسر کشور منتشر کرد،(۱) ولی امام از روی ناچاری و برای مصالح برتر اسلام و مسلمانان ولایت عهدی را پذیرفت. این به معنای تسلیم و فرو هشتن رسالت و وظیفه امامت نبوده است. مطالعه جزئیات ماجرای ولایت عهدی نشان می دهد که امام در برابر نقشه های مأمون مخالفت کرده، سپس با اجبار و تهدید آن را پذیرفته است. از میان آن دلایل می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. امام در پاسخ عهدنامه می فرماید: امام در آغاز پاسخ عهدنامه نیز می فرماید: «سپاس خداوندی را که هر چه بخواهد، انجام می دهد و هیچ کس نمی تواند قضای او را ردّ کند، خیانت چشم ها را می داند. همچنین آنچه را در سینه ها پنهان می کند، بدان ها آگاه است... .» (۲) این گونه مطالب نشان دهنده نارضایتی و ناخشنودی امام از ماجرای ولایت عهدی است.

۲. خواجه پارسای حنفی نیز می نویسد: «به خدا سوگند! پدرم از پدرانش برایم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که من پیش از تو [ای مأمون] مظلوم از دنیا می روم. بر من فرشتگان آسمان و زمین می گریند و در سرزمین غربت دفن می شوم. آن گاه مأمون بسیار اصرار نمود، پس با گریه و ناراحتی ولایت عهدی را پذیرفت.(۳) قندوزی نیز همین مطلب را یاد آور شده است».(۴)

۱- ابی الفرج، الاغانی، ج ۱۰، ص۵۲؛ تذکره الخواص، ص۳۱۶.
۲- قلقشندی، مآثر الاناقه فی معالم الخلافه، ص ۳۰۵؛ صبح الاعشی، ج ۹، ص ۳۹۱.
۳- ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۷.
۴- همان.

۳. احمد امین مصری نیز می گوید: «[امام] رضا به این کار اجبار گردید، ولی امتناع نمود، بعد از آن پذیرفت».(۱)

۴. هنگامی که امام به ولایت عهـدی انتخاب شد، یکی از اطرافیان امام اظهار خوش حالی می کرد، امام به وی فرمود: «قلبت را با امر به ظاهر خوبی که می نگری، مشغول مساز و خوش حال مباش؛ زیرا این کار سرانجامی ندارد».(۲)

همانند این روایات، بی شمار نقل شده که به همین اندازه بسنده می کنیم.(۳)

مخالفان ولایت عهدی

مخالفان ولایت عهدی

مأمون در ابتـدا موفق شـد ولایت عهدی را بر امام رضا(ع) تحمیل کند، ولی دیری نپایید که سیاست های زیرکانه او برخلاف آنچه می اندیشید، او را در دام هـایی که برای علی بن موسـی الرضـا(ع) گسـترده بود، گرفتـار کرد؛ زیرا عباسیان بـا نگرانی، ولایت عهـدی آن حضـرت را دنبال می کردنـد و این حادثه، آنان را می لرزاند و حتی هواداران مأمون را که از سـیاست های وی حمـایت می کردنـد، به شـک و تردیـد وامی داشت. ازاین رو، مخالفـان سیاسـی مـأمون در بغـداد، در همـان سال که خبر واگـذاری ولایت عهـدی به امام منتشـر شـد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون، دراز کردند؛(۴) گرچه وی بیعت آنان را نپـذیرفت، بلکه فرمانـداری بغداد را بر عهده گرفت. پس از وی عباسـیان گِرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با او بیعت کردنـد، تـا مبادا پس از مأمون خلافت از خانـدان آنان خارج شود. آنان ابراهیم بن مهـدی را امیرالمؤمنین، خلیفه و ولی عهد خواندند.(۵)

به سان پیامبر در نماز عید

ص:۸۶

۱- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۴.
۲- فصول المهمه، ص۳۹۲؛ مفتاح النجا فی مناقب آل عبا، ص۱۷۸.
۳- اثبات الوصیه، ص۳۲۱؛ ینـابیع الموده، ج۳، ص۱۶۶؛ صـدوق، علل الشـرایع، ج۱، ص۲۸۰؛ کشـف الغمه، ج۳، ص۱۳۴؛ بحارالانوار، ج۴۹، ص۱۴۰.
۴- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۷.
۵- تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۱۳۹؛ مروج الذهب، ج۴، ص۱۴۴؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۷۰؛ ابن خلدون، المقدمه، ج۱، ص۴۰۵.

به سان پیامبر در نماز عید

هر کدام از رویدادهای دوران زندگانی امام رضا(ع)، ارزش ویژه ای دارد. یکی از این رخدادها نماز عید فطر آن حضرت است که دو تن به نام های یاسر خادم و ریان بن صلت آن را این گونه گزارش کرده اند.

پس از آنکه مأمون حضرت را به ولایت عهدی خود منصوب کرد، چون عید فطر پیش آمد،(۱) فردی را نزد امام فرستاد که برای خواندن نماز عید و خطبه آن به محل نماز برود. حضرت به مأمون پیغام داد که تو خود شرایطی که میان من و تو هست، می دانی [قرار این بوده که از این گونه کارها معاف باشم، پس] مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار!»

مأمون در پیام خود به امام گفت: «هدف از این پیشنهاد، تثبیت ولایت عهدی است و دوست دارم مردم به این وسیله اطمینان پیدا کنند که به راستی، ولایت عهدی را پذیرفته ای. افزون بر این، مایلم مردم به فضیلت و برتری تو آگاه شوند.

و پیوسته فرستادگان میان امام و مأمون در رفت و آمد بودند، تا اینکه امام پیغام داد اگر مرا معذور داری، بیشتر دوست دارم، اما اگر معذورم نداری، من همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) [که] برای خواندن نماز عید بیرون رفته اند، بیرون خواهم رفت.

مأمون گفت: هر طور می خواهی برو. سپس به سرلشکران، پرده داران و دیگر مردمان دستور داد که بامداد برای نماز در برابر منزل امام گرد آیند تا امام را به سوی مصلّی همراهی کنند. مردم برای دیدار امام بر سر راه ها و بالای

۱- همان گونه که پیش از این گفتیم، مراسم ولایت عهدی در دهه اول ماه رمضان سال ۲۰۱ه .ق برگزار شد. ازاین رو، امام پس از گذشت بیست و چند روز، نماز عید را در اول شوال ۲۰۱ه .ق برگزار کرد. تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۲۶؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۶۷، باب ۴۱، ح۱.

بام ها نشسته بودند و زنان و کودکان همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند و همه کسانی را که مأمون دستور داده بود، در مقابل منزل امام، سوار بر مرکب های خود ایستاده بودند، تا اینکه آفتاب طلوع کرد.

امام غسل کرد، جامه خود را پوشید، عمامه سفیدی از کتان بر سر بست و یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه خود انداخت و اندکی عطر زد. آن گاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود: شما نیز چنین کنید که من کردم. آنان امام را همراهی کردند و امام پای برهنه، در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پایش بالا زده بود و دامن دیگر لباس هایش را به کمر زده بود، به راه افتاد.

اندکی بعد سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت.(1) همراهان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا اینکه به جلو خانه رسید. سربازان که امام را با آن حالت دیدند؛ همگی از مرکب های خود فرود آمدند و کفش های خود را بیرون نموده و با حضرت تکبیر گفتند! مردم نیز با امام تکبیر گفتند! [چنان صدایی بلند شد] که گویا آسمان و درَ و دیوارها با آن حضرت تکبیر می گویند!

مردم که امام را با آن حالت دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو را به لرزه در آوردند. خبر به مأمون رسید: فضل بن سهل گفت:

ای امیرالمؤمنین، اگر علی بن موسی الرضا(ع) با این وضع به مصلّی برود، مردم شیفته او خواهند شد. [ممکن است مردم بر ما بشورند] پس کس را نزد او بفرست تا باز گردد!

۱- کلینی می نویسد: امام پیاده راه می رفت و هر ۱۰ دقیقه یک بار می ایستاد و این گونه تکبیر می گفت: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، الحمد لله علی ما ابلانا. کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۴۰۸؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۵۱، ح۲۱.

مأمون کس را فرستاد و گفت: ما شما را به زحمت افکندیم و خوش نداریم که سختی و رنج و مشقتی به شما برسد، شما باز گردید و هر کس که همیشه با مردم نماز می خوانده، اکنون نیز نماز عید را خواهد خواند!

امام کفش های خود را طلبید و پوشید، آن گاه سوار مرکب شده بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد».(۱)

در بازگشت به منزل، امام با اندوه بسیار می فرمود: «اَللّهُمَّ اِن کانَ فَرَجی بِالمَوتِ فَعَجِّل لِیَ السّاعَهِ؛ بار خدایا! اگر گشایش من از این وضعیت کنونی ام به مرگ من است، هم اینک در آن شتاب فرما».(۲)

فصل هشتم: اخلاق امام رضا علیه السلام

اشاره

ص:۸۹

۱- اثبات الوصیه، ص۱۷۹؛ روضه الصفا، ج۳، ص۴۴؛ مفید، الارشاد، ج۵، ص۲۵۶؛ روضه الواعظین، ج۱، ص۲۷۷؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۴۹، ح۲۱.

۲- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۵۰.

فصل هشتم: اخلاق امام رضا(ع)

پیشوایـان معصوم به گونه ای می زیسـتند که هر کس آنـان را می دیـد، بی اختیـار به یـاد رسول اکرم صـلی الله علیه و آله می افتاد. امام رضا(ع) نیز چنین بود. ازاین رو، درباره همانندی آن حضـرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند: «در اخلاق او پیامبر جلوه گر بود؛ چراکه او برخاسته از ریشه های نبوی است. او از نشانه هایی اعجازآمیز و ارزش هایی در اوراق تاریخ و بسـتر روزگـاران، متجلی اسـت و گواهـانی راسـتین بر بزرگی او گواهنـد، گویـا او آینـه تمـام نمـای اخلاـق و صـفات پیـامبر است».(۱)

بنابراین، از دریچه نگاه شـیعه، هر یک از امامان بزرگوار الگوها و اسوه های فکری، اعتقادی، عملی و اخلاقی هستند و گفتار، رفتـار، کردار، و تقریر آن بزرگواران دلیـل و برهـان شـرعی است. بـدین جهت نجـات فقـط در پیروی کردن از آن بزرگواران منحصر شده است.

امـام رضـا(ع) از نظر روحی و معنوی، معجزه هـا و کرامت هـا، دانش و فضائـل، منـاظره با پیروان دیگر ادیان، شـیوه برخورد با سیاست مداران و

ص:۹۱

۱- کمپانی، انوار القدسیه، ص۹۹.

دولت مردان عباسی، موضوع ولایت عهدی، ارتباط با علویان، برخورد با گروه های گوناگون اجتماعی و دیگر موارد، شایسته بررسی و تحقیق گسترده است.

آنچه در این میان درخشش ویژه ای دارد، برخوردهای اخلاقی آن امام رئوف و مهربان است؛ چرا که زبان عمل و شیوه برخورد، تأثیری افزون تر از سخن و کلام دارد.

رفتارهای اخلاقی و اجتماعی امام رضا(ع) در مدارک شیعیان بیش از اندازه است که بتوان همه آنها را گردآوری کرد، ولی از آنجا که در این نوشتار به مدارک اهل سنت بسنده می شود، برخی از آنها را برای نمونه یادآور می شویم.

اخلاق امام از دیدگاه بزرگان اهل سنت

اخلاق امام از دیدگاه بزرگان اهل سنت

احمد بلاذری (در گذشته ۲۷۹ ه .ق) می نویسد: «تو والاتر از وصف ما هستی، و ما از پند دادن به تو ناتوانیم».(۱)

ابراهیم بن عباس می گوید:

علی بن موسی اندک می خوابید و بسیار روزه می گرفت. هیچ گاه سه روز روزه ماهیانه اش ترک نمی شد و می فرمود: این سه روز روزه، برابر با روزه یک سال است. کارهای خیر فراوانی انجام می داد. پنهانی صدقه می داد و بیشتر این صدقات در تاریکی شب انجام می گرفت. در تابستان بر حصیر و در زمستان بر پوستین می نشست.(۲)

ابن جوزی (در گذشته ۵۹۷ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی الرضا(ع) از تبار بنی هاشم، ملقب به رضاست، او بسیار راستگو بود».(۳)

۱- نویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ج۵، ص۱۶۸.

۲- فصول المهمه، ص۳۸۴؛ نور الابصار، ص۳۱۲.

۳- ابن جوزی، فنون الافنان فی عجایب علوم القرآن، ص۵۹.

ابن اثیر (در گذشته ۶۰۶ ه .ق) می نویسد: «امامت شیعه در زمان علی بن موسی به آن حضرت منتهی گشت. فضائل وی بی شمار است، رحمت و رضوان خدا بر او باد».(۱)

ابن طلحه (در گذشته ۶۵۲ ه .ق) می نویسد:

علی بن موسی، بزرگوارترین، شریف ترین و کامل ترین فرزندان موسی الکاظم(ع) است.(۲) وی مناقب و ویژگی هایی والا و صفاتی برجسته دارد. منش او پیامبرگونه و خلق و خوی پسندیده آن حضرت خلق و خوی انسان های اصیل بوده و این ویژگی ها را از پدرانش به ارث برده است. روحیاتش هاشمی و خاندان ارجمندش نبوی است. هر ویژگی از او شمرده شود، اندك، و هر چه در وصفش بیان گردد، والاتر و بالاتر از آن است.(۳)

سبط بن جوزی (در گذشته ۶۵۴ ه .ق) می نویسد: «[امام رضا] از اهل فضیلت و پرهیزکاری و کَرَم و بخشندگی بود».(۴)

ابن ابی الحدید (در گذشته ۶۵۶ ه .ق) می نویسد: «(امام رضا) داناترین، بخشنده ترین، و خوش خوترین مردمان بود».(۵)

موصلی شافعی (در گذشته ۶۶۰ ه .ق) می نویسد: «آن حضرت [امام رضا] از حیث ادب و بردباری و بینش بسیار پُرمایه بود. در نهایت بردباری قرار داشت، در پرهیزکاری و ترس از خداوند و شهامت و جوانمردی سر آمد بود».(۶)

قلقشندی شافعی (در گذشته ۸۲۱ ه .ق) می نویسد: «زمانی که مأمون، فضل گسترده و دانش تابان، و ورع آشکار و زهد خالص و دوری اش از دنیا، و دلدادگی مردم را نسبت به او دید، او را به ولایت عهدی خویش برگزید».(۷)

۱- ابن اثیر، تتمه جامع الاصول، ج۲، ص۷۱۵.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۵.

۳- مطالب السؤول، ص۲۹۵.

۴- تذکره الخواص، ص۳۲۱.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص۲۵۴.

۶- موصلی، النعیم المقیم لعتره النبأ العظیم، ص۳۷۷.

۷- قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، ج۹، ص۳۸۳؛ مآثر الانافه فی معالم الخلافه، ص۳۰۴.

ابن حجر عسقلانی (در گذشته ۸۵۲ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی فردی راستگو بود».(۱)

ابن صباغ مالکی (در گذشته ۸۵۵ ه .ق) می گوید:

مناقب علی بن موسی الرضا(ع) از والاترین مناقب و ویژگی هاست، همان گونه که نیروهای لشکر پشت سر یکدیگر و پی در پی حرکت می کنند، فضائل و مناقب وی نیز پی در پی قرار دارد. ولایت او از همان آغاز، بجا و ویژگی ها و اوصاف وی بسیار شگفت انگیز بود. جایگاه، رتبه و شرافت او در اوج عظمت است. خوش به حال پیروان او و شوم باد حال دشمنانش! بزرگی و شرافت پدران آن حضرت، از روز آشکارتر و از خورشید فروزنده تر است.

ویژگی های اخلاقی و صفات خاصه او به گونه ای است که کسی به رتبه و مقام وی نمی رسد. بلندی جایگاه وی همین بس، به راهی رفته که از پدرانش به ارث برده، و فرزندان از پدرانشان به ارث می برند. تمام آنان در اصالت خانوادگی، اصل و نسب او مانند دندانه های شانه برابرند، پس شرافت از آن اِین خاندان بلندمرتبه باد که در بلندی و بزرگواری و اسم و رسم بر آسمان هستند و بی استثنا تمام صفات کمال را دارند و برای دیگران نگذاشتند.

این پیشوایان چون مرواریدها و دُرّهای یک رشته اند، اول و آخرشان برابرند و به رتبه ای در بزرگواری دست یافتند که هیچ کس را بدان راهی نیست. دشمنانشان خواستند آن را بشکنند و آنان را کوچک نمایند، اما خدا بالایشان بُرد. با کارهای گوناگون و حیله ها خواستند جمع آنان را پراکنده سازند و خداوند اتحادشان را بیشتر کرد و چه بسیار حقشان را ضایع و نابود کردند، ولی خداوند نه اهمال ورزید و نه ضایع ساخت.(۲)

۱- تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۲.

۲- الفصول المهمه، ص۴۰۲.

عبدالرحمن جامی (در گذشته ۸۹۸ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی بن جعفر(ع) امام هشتم است. هر چند آنچه بر زبان ها جاری و در کتاب ها به نگارش در آمده، اندکی از مناقب و فضائل فراوان حضرت رضا(ع) و قطره ای از دریای بی کران است که در این مختصر نمی گنجد. ناگزیر به بیان برخی از کرامات و کارهای خارق العاده او اکتفا می شود...».(۱)

خُنجی حنفی (در گذشته ۹۲۷ ه .ق) می نویسد: «پروردگارا! درود و سلام و صلوات فرست بر امام هشتم که مهتر نیکوخصالان و صاحب کرم و بخشش و مروت و نیکوکاری است».(۲)

قرمانی (در گذشته ۱۰۱۹ ه .ق) فصلی از کتابش را به ویژگی های اخلاقی امام اختصاص داده است که در قسمتی از آن چنین می نویسد: «فصل هشتم، در یاد کرد شباهت شجاعتش به شجاعت و دلاوری جدش علی مرتضی، مناقبش والا و صفاتش بلندمرتبه و کراماتش بسیار و مناقبش شهره آفاق است. وی بسیار کم می خوابید و بسیار روزه می گرفت و در تابستان روی حصیر و در زمستان روی پوستین می نشست...».(۳)

مَناوی شافعی (در گذشته ۱۰۳۱ ه .ق) می نویسد: «علی بن موسی، شخصیتی والاـ و بلندمرتبه و نامش شهره آفاق و دارای کرامتی بسیار است».(۴)

شبراوی شافعی (در گذشته ۱۱۷۲ ه .ق) می نویسد: «هشتمین امام پیشوا، علی بن موسی الرضا(ع) است. وی شخصی کریم، بزرگوار و باوقار بود. پدرش، موسی بن جعفر(ع)، او را بسیار دوست می داشت. گفته شده علی بن موسی الرضا(ع) هزار بنده را در راه خدا آزاد کرده است.

۱- شواهد النبوه، ص ۳۸۰.

۲- وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۱۳.

۳- اخبار الدول و آثار الاول، ص۱۱۴.

۴- مناوی، الکواکب الدریه، ج۱، ص۲۶۵؛ زبیدی، اتحاف الساده المتقین، ج۷، ص ۳۶۰؛ سویدی، سبائک الذهب فی معرفه قبائل العرب، ص۳۳۴؛ عروسی شافعی، نتایج الافکار الشمسیه، ج۱، ص ۸۰.

آن حضرت اهل وضو و طهارت و پاکی و اهل نماز شب بوده است. به گونه ای که برای هر نماز وضو می گرفت و تا صبح مشغول عبادت و بندگی بود.

برخی اطرافیان حضرت می گویند: هرگاه امام رضا(ع) را می دیدیم، یاد این آیه قرآن می افتادیم: «قَلیلاً مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ...؛ اندکی از شب را می خوابید...».(۱)

مناقبش والا و اوصافش عالی و اخلاق و روحیاتش هاشمی و سجایای وحی نبوی و پیامبرگونه است. کرامات آن حضرت بی شمار است و نیاز به بیان ندارد».(۲)

موسوی شافعی (در گذشته ۱۱۸۰ ه .ق) می نویسد: «فضائل علی بن موسی(ع) هیچ حد و اندازه ای ندارد و شمردنی نیست».(۳)

فکری شافعی (در گذشته ۱۳۷۲ ه .ق) می نویسد:

ابراهیم بن عباس درباره شخصیت امام رضا(ع) مطالبی یاد کرده است. برای نمونه درباره عبادت آن حضرت چنین می نویسد: «عبادت آن حضرت: امام رضا(ع) کم می خوابید و بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز از هر ماه را انجام می داد و می فرماید: معادل روزه یک سال است. اما کارهای نیک آن حضرت: بسیار نیکی می کرد و بسیار صدقه می داد و بیشتر این کارها را در شب های تاریک انجام می داد [تا شناخته نشود]. اما کرم و بخشش امام: از جمله بخشش های وی این بود که روزی ابونواس قصیده ای در مدح اهل بیت سرود و امام نیز دستور داد سی صد دینار به وی پاداش دهند.

همچنین دِعبِل خُزاعی قصید ه ای طولانی در مدح امام رضا(ع) سرود که امام صد دینار به وی هدیه داد و از وی به علت کم بودن آن پوزش طلبید. اما زهد و پرهیزکاری امام: آن حضرت بسیار زاهد و پرهیزکار بود، به گونه ای که در تابستان روی حصیر و در زمستان روی پوستین می نشست.(۴)

۱- نک: الذریات: ۱۷.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۵۶.

۳- نُزهه الجلیس و مُنیه الادیب الأنیس، ج۲، ص۱۰۵.

۴- احسن القصص، ج۴، ص۲۸۹.

خنجی حنفی می گوید:

هزار دفتر اگر در مناقبش گویند

هنوز ره به کمال علی نشاید برد(۱)

اخلاق امام رضا(ع) در شعر شاعران

اخلاق امام رضا(ع) در شعر شاعران

افزون بر آنچه در سخنان بزرگان و تنی چند از دانشمندان اهل سنت یاد کردیم، در اشعار فراوانی هم شخصیت اخلاقی امام رضا(ع) بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

حسن بن هانی معروف به ابونواس، یکی از شاعرانی است که در قرن دوم ه .ق می زیسته و درباره شخصیت امام رضا(ع) شعر سروده است. تاریخ نگاران بی شماری نوشته اند: روزی برخی از یاران ابونواس به او گفتند: تو درباره شراب، کوه، دشت و موسیقی... شعر سروده ای. تو را چه شده است که درباره موضوعی مهم، یعنی شخصیت والای امام علی بن موسی الرضا(ع) تاکنون چیزی نگفته و شعری نسروده ای؟ با آنکه معاصر امام نیز هستی و او را به خوبی می شناسی!

ابونواس در پاسخ گفت: به خدا سوگند که بزرگی او مانع این کار شده است. چگونه کسی چون من، درباره شخصی همانند وی می تواند مدح و ستایش نماید؟

آن گاه ابیاتی سرود که خلاصه ترجمه آن چنین است: از من نخواهید او را [امام رضا] ستایش کنم؛ زیرا مرا توان آن نیست تا از کسی که جبرئیل خدمت گزار آستان پدر اوست، مدح گویم؟(۲)

۱- خنجی، مهمان نامه بخاری، ص۳۳۶.

۲- قیلَ لی اَنتَ اَوحَـدُ النّاسِ طُرّاً فی فُنُونٍ مِنَ الکَلامِ النَّبیه لَکَ فی جَوهرِ الکَلام بَدیعٌ یثمِرُ الدُّرَّ فی یدَی مُجتَبیه فَعَلامَ تَرَکتُ مَـدحَ اِبنِ مُوسـی وَ الخِصـالَ الّتی تَجمَعَنَّ فیه قُلتُ لا اَهتَـدی لِمَـدحِ اِمام کانَ جِبرِئیل خادِماً لِأبیه تـذکره الخواص، ص۱۲۱؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۷۰؛ ابن طولون، الائمه الاثناعشر، ص۹۸؛ اخبار الدول و آثارالاول، ص۱۱۴.

سید عباس مکی شافعی که خود از ادیبان برجسته اهل سنت به شمار می آید، در مورد شعر ابی نواس درباره شخصیت حضرت رضا(ع)، چنین می گوید: «تردیدی نیست که خدای متعال، گناهان گذشته و آینده سراینده این شعر گران بها [ابونواس] را خواهد بخشید!»(۱)

همچنین حاکم نیشابوری (در گذشته ۴۰۵ ه .ق) می نویسد: «روزی ابونواس از منزل خود [در مرو] بیرون آمد. سواری را دید که دوشادوش او در حرکت است. چهره وی را نمی دید. از او پرسید: کیستی؟ به او گفته شد: وی علی بن موسی الرضا(ع) است. ابونواس در همان حال با شوق و ذوق در ستایش آن حضرت چکامه ای این گونه سرود:

اِذا اَبصَرتْکَ العَینُ مِن بَعدِ غَایَهٍ

وَ عارَضَ فیکَ الشَّکُّ اَتیتَکَ القَلبُ

وَ لَو اَنَّ قَوماً اَمَّمُوکَ لِقادِهِم

نَسیَمکَ حَتَّی یَستَدِلَّ بِهِ الرَّکْبُ(۲)

هرگاه دیدگان از فاصله بسیار دور نظاره گر سیمای تو باشند و در وجودت تردید به وجود آید، دل به حقانیت تو گواهی دهد. اگر مردمی تو را پیشوای خود قرار دهند، نسیم وجودت آنان را رهبری کند و همگان بدان رهنمون گردند.

همچنین نقل شده است، روزی ابونواس، در حالی که از نزد مأمون آمده بود، خدمت امام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شعری در مدح و ستایش شما سروده ام، دوست دارم آن را بشنوی.

امام فرمود: بخوان! ابونواس چنین گفت:

مُطَهَّروُنَ نَقِیّاتُ ثِیابِهُم

تَجرِی الصَّلاهُ عَلَیهِم اَینَما ذُکِروُا

مَن لَم یَکُن عَلَوِیّاً تَنسِبُهُ

فَمالَهُ فِی قَیِم الدَّهرِ مُفتَخَرُ

۱- مکی، نزهه الجلیس، ج۱، ص۲۶۶.

۲- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۰۲، ح۴۸۱.

وَ اَنتُمُ المَلَأ الأعلی وَ عِندَکُم

عِلمُ الِکتابِ وَ ما جائَتَ بِهِ السُّوَرُ(۱)

امامان معصوم، پاکیزگان و پاک دامنان هستند که هرگاه نامی از ایشان به میان آید، بر آنان درود و تحیت فرستاده خواهد شد.

کسی که انتسابش به سُلاله پاک علی(ع) نرسد، در روزگاران دارای مجد و افتخار نیست.

به راستی که شما در جایگاه بلندی قرار دارید و علم کتاب [قرآن] و محتوای سوره های آن نزد شماست.

امام رضا(ع) پس از شنیدن این اشعار، ابونواس را تشویق کرده، و مبلغ سی صد دینار به او هدیه داد.(۲)

پس از ماجرای ولایت عهدی امام رضا(ع)، روزی عبدالله بن مطرف بن هامان بر مأمون وارد شد. امام نیز در آن مجلس حاضر بود. مأمون رو به عبدالله کرد و گفت: درباره ابوالحسن علی بن موسی(ع) چه می گویی؟ عبدالله گفت: چه بگویم درباره کسی که طینت او با آب رسالت سرشته شده و در گوارای وحی ریشه دوانیده است؟ آیا از چنین ذاتی جز مُشک هدایت و عنبر تقوا می تواند ظاهر شود؟(۳)

محمد بن یحیی صولی (در گذشته ۳۳۵ ه .ق) در مقام قضاوت درباره اشعار ابونواس می گوید: «شعر ابونواس پیرامون امام رضا(ع) برترین اشعار است».(۴)

ص:۹۹

۱- موصولی، النعیم المقیم لعتره النباء العظیم، ص۳۹۶؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۷۱؛ جوینی، فرائد السمطین، ج۲، ص۲۰۱، ح۴۸۰؛ الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۵۰؛ مرآه الجنان، ج۲، ص۱۱؛ الائمه الاثناعشر، ص۹۹.

۲- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۰۱، ح۴۸۰؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص۱۶۱؛ احسن القصص، ج۴، ص۲۹۰.

۳- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۴۴، ح۱۰.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۸۸.

عبدالجبار بن سعید (در گذشته ۲۲۹ ه .ق) زمانی که ولایت عهدی را بر امام رضا(ع) تحمیل کردند، در همان سال به مدینه رفت و درباره این رخداد مهم تاریخی چنین گفت:

ولی عهد مسلمانان، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) است. سپس چنین سرود:

سِتَّهُ آبائِهُم ما هُم هُم

خَیرُ مَن یَشرِبُ صَوبَ الغَمام

شش تن از اجداد و نیاکان وی، همان بزرگوارانی هستند که وصف نا شدنی اند و از برترین کسانی هستند که باران رحمت الهی را می آشامند.(۱)

ابراهیم بن عباس صولی (در گذشته ۲۴۳ ه .ق) هنگامی که ولایت عهدی را به امام تحمیل کردند، برای تبریک گفتن نزد آن حضرت آمد و چنین سرود:

اَزالَت عَزاءُ القلبِ بعد التَّجَلُّدِ

مَصارِعُ اَولادِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ

[اعطای ولایت عهدی به امام رضا(ع)] همه دردها و مصایب اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را برطرف ساخت.(۲)

وی همچنین در ستایش از خاندان و دودمان امام رضا(ع) این گونه سروده است:

اَلا اِنَّ خَیرَ النّاسِ نَفساً وَ وَالِداً

وَ رَهطاً وَ اَجدَاداً عَلِیّ المُعَظَّمُ

اَتَتنا بِهِ العِلمَ وَ الحِلمَ ثامِناً

اِماماً یُؤَدّی حُجَّهَ اللهِ تُکتَمُ

آگاه باش که بهترین مردمان، خودِ علی بزرگ و پدر خاندان و اجداد او هستند. به سبب او که هشتمین امام است، از دانش و بردباری برخوردار شدیم، امامی که حجت پنهان الهی را بیان می کند.(۳)

۱- آبی، نثر الدرر، ج۱، ص۳۶۳؛ تهذیب الکمال، ج۱۳، ص۴۰۹، برخی این شعر را از نابغه ذبیانی دانسته اند که عبدالجبار خوانده است؛ موصلی، النعیم المقیم، ص۳۹۳؛ الفصول المهمه، ص۳۹۲، نورالابصار، ص۳۱۷.

۲- الاغانی، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳- زرندی، معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول و البتول، ص ۱۶۰.

همچنین در فراق امام و شکوه و عظمت شخصیت وی نیز چنین می سراید:

اِنّ الرَّزِیَّهَ یَابنَ مُوسی لَم تَدَع

فِی العَینِ بَعدَکَ لِلمَصائِبِ مُدمِعاً

وَ الصّبرُ یُحمَدُ فِی المَواطِنِ کُلّها

وَ الصَّبرُ اَن نَبکی عَلَیکَ وَ نَجزَعاً

ای فرزند موسی [بن جعفر] پس از مصیبت از دست دادن تو، مصیبتی فراتر نیست که ما را بگریاند، گرچه صبر در همه جاها نیکوست، ولی صبر در مصیبت تو این است که شیون و گریه کنیم!(۱)

یکی از شاعران دوران امام رضا(ع) به نام نوفلی در ستایش امام می سراید:

رَاَیتُ الشَّیبَ مَکرُوهاً وَ فیهِ

وِقارٌ لا تَلیقُ بِهِ الذُّنُوبَ

اِذا رَکِبَ الذُّنُوبَ اَخُومُشیبٍ

فَما اَحَدٌ یَقُول: مَتی یَتُوبُ؟

وَ ذاءُ الغانِیاتِ بَیاضُ رَأسی

وَ مَن مُدَّ البَقاءُ لَهُ یَشیبُ

سَأَصحِبُهُ بِتَقوی اللهِ حَتّی

یُفَرَّقُ بَینَنا الأَجَلُ القَریبُ

سفیدی محاسن و پیری را ناپسند می بینم، ولی در آن وقاری هست که هرگز با گناه جمع نمی شود. زمانی که پیر و سالخورده ای مرتکب گناهی شود، هرگز امید به توبه او نداشته باش! بیماری آوازه خوانان سپید موی من است و کسی که عمرش طولانی شود، مویش سپید خواهد گشت. بنابراین، من تا عمر دارم، در کنار علی بن موسی الرضا(ع) خواهم ماند.(۲)

محمد بن یحیی صولی (در گذشته ۳۳۵ ه .ق) درباره ولایت عهدی امام رضا(ع) چنین می سراید:

عَلی حینَ اَعطیَ النّاسِ صَفقُ اَکُفهُم

عَلِیّ بنَ مُوسی بِالوِلایَهِ وَالعَهدِ

فَما کانَ فینا مَن اَبی الضَّیمَ غَیرُهُ

کَریمٌ کَفَی باقَی القَبُولِ وَ فیِ الرَّدِّ

۱- نهایه الارب فی فنون الادب، ج۵، ص۱۶۹.

۲- الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۵۱.

هنگـامی که مردم بـا علی بن موسـی(ع) به ولایت عهـدی بیعت کردنـد، در میان ما [هاشـمیان] کسـی که سـتم نپـذیرد، جز او نیست. او کریمی است که می پذیرد باقی [اموال] را به صاحبش بدهد و آن را برگرداند.(۱)

خواند میر شافعی (در گذشته ۹۴۲ ه .ق) نیز می گوید:

سَلامٌ عَلَی آلِ طاها وَ یَس

سَلامٌ عَلَی آلِ خَیرِ النَّبیِّین

سَلامٌ عَلی رَوضهٍ حَلَّ فیها

اِمامٌ یُباهِی بِهِ الْمُلْکُ وَ الدِّینُ

درود و سـلام بر خانـدان طاها و یس، درود بر خاندان بهترین پیامبران، سـلام بر آن آرامگاهی که در آن امامی قرار گرفته که دنیا و دین به وجود او مباهات می کند.(۲)

آن گاه درباره آن حضرت این گونه می گوید:

از آن زمان که فلک شد به نور مِهر منوّر

ندیده دیده کس چون علی موسی جعفر

سپهر عز و جلالت محیط علم و فضیلت

امام مشرق و مغرب ملاذ آل پیمبر

حریم تربت او سجده گاه خسرو اَنجم

غبار مقدم او توتیای دیده اختر

و نور علم و علوّ مکان اوست به حدی

که شرح آن نتوان نمود کلک سخنور

قلم گر همگی وصف ذات او بنویسد

حدیث او نشود در هزار سال مکرر(۳)

۱- صولی، اشعار اولاد الخلفاء و اخبارهم من کتاب الاوراق، ص۳۰.

۲- حبیب السیر، ج۲، ص۸۳.

۳- همان.

آنچه یـاد کردیم، برخی از اعـتراف هـای تنی چنـد از شـاعران معاصـر آن حضـرت است که به عنوان تیمن و تبرک بـدان هـا، نگاشتیم و اگر بخواهیم در این باره اشعار را گِرد آوریم، خود چندین جلد کتاب خواهد شد.(۱)

فصل نهم: حدیثی با سند زرین

اشاره

ص:۱۰۳

۱- در این باره به کتاب دیگری از همین نویسنده با نام رفتارهای اخلاقی و اجتماعی امام رضا(ع) مراجعه کنید.

فصل نهم: حدیثی با سند زرین

هر تاریخ نگاری که درباره فصلی از زندگی نامه یا گفته های گوناگون هشتمین پیشوای شیعیان جهان حضرت علی بن موسی الرضا(ع) مطالعه کرده باشد، از سفر تاریخی آن حضرت به «مرو» و پی آمدها و پیشواز رفتن گروه های گوناگون مردم از آن بزرگوار بر دروازه نیشابور،(۱) سخن به میان آورده است. این همه، یادآور سخن آن حضرت، معروف به حدیث «سلسله الذهب» است.

تاکنون در صدها مقاله و کتاب _ به گونه ای که اطلاع کامل از تمام آنها یا آگاهی بر همه آن نگارش های تاریخی و حدیثی ناممکن است _ درباره این حدیث شریف سخن گفته شده است.(۲)

شناسایی منابع و مصادر کهن این حدیث که قرن ها از نگارش آنها می گذرد، دشواری و رنج فراوانی را به همراه داشت که با عنایت آن امام همام این کار نیز پایان یافت.

نویسندگان حدیث سلسله الذهب

ص:۱۰۵

۱- نام این شهر را در زبان فارسی کنونی به صورت نیشابور و در عربی نیسابور تلفظ می کنند و از کلمه قدیم نیاشاپور که به معنای چیز خوب یا کار یا جای خوب شاه است، گرفته شده و منسوب به شاه پور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای این شهر پرداخته است. بانی نخست شهر نیشابور، شاپور اول و پسر اردشیر بابکان، بنیان گذار سلسله ساسانی است. در قدیم به نیشابور «اَبَرشهر» هم گفته می شده است. معجم البلدان، ج۱، ص۶۵.

۲- نک: علی اکبر الهی خراسانی، کتاب خانه امام رضا(ع).

نویسندگان حدیث سلسله الذهب

پس از آنکه امام رضا(ع) در سال ۲۰۰ ه .ق وارد شهر نیشابور(۱) شد، با استقبال بی نظیر مردم به ویژه دانشمندان و محدثان بنام اهل سنت روبه رو گشت که درباره شمار آنان در آن زمان با اختلاف سخن گفته اند که بیانگر عظمت و جایگاه علمی آن دوران شهر نیشابور بوده است. در این باره چنین نوشته اند:

تعداد گزارشگران جریان باشکوه امام رضا(ع) در نیشابور را ۱۰ هزار،(۲) بیست هزار(۳) و سی هزار تن(۴) یاد کرده اند که مشهورترین همان بیست هزار نفر است.

نخستین گزارشگر حدیث سلسله الذهب

اشاره

نخستین گزارشگر حدیث سلسله الذهب

نخستین کسی که روایت سلسله الذهب را نقل کرده، ابوعبدالله حاکم نیشابوری در کتاب تاریخ نیشابور است. هم اکنون این اثر گران سنگ در دسترس نیست. ازاین رو، گزارش حاکم نیشابوری را با واسطه از مدارک موجود می توان نقل کرد(۵) که از این قرار است:

امام رضا(ع) در نیشابور

امام رضا(ع) در نیشابور

آن گاه که کاروان امام رضا(ع) از نیشابور می گذشت، دو نفر از حافظان حدیث به نام های، ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی، با گروهی از فراگیرندگان دانش که افزون از شمارش بودند، در پی آن حضرت آمدند و خواهش کردند که آن حضرت چهره خویش را بدانان بنمایاند و حدیثی از

ص:۱۰۶

۱- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۹، ح۴۷۸؛ تذکره الخواص، ص۳۱۵.

۲- خنجی، مهمان خانه بخارا، ص۳۴۵.

۳- الفصول المهمه، ص۲۴۳؛ سمهودی، جواهر العقدین فی فضل الشریفین، ص۳۴۴؛ صواعق المحرقه، ج۲، ص۵۹۵؛ اخبار الدول، ص۱۱۵؛ مناوی، فیض القدیر، ج۴، ص۴۸۹؛ نور الابصار، ص۳۱۴ (تمام این مدارک از تاریخ نیشابور نقل کرده اند).

۴- وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۹.

۵- الفصول المهمه، ص۲۴۲؛ صواعق المحرقه، ج۲، ص۵۹۴؛ اخبار الدول، ص۱۱۵؛ فیض القدیر، ج۴، ص۴۸۹؛ نورالابصار، ص۳۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، صص ۳۹۰ ـ ۳۹۳؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹؛ سمهودی، جواهر العقدین، ص۳۴۲؛ وسیله

الخادم الی المخدوم، ص۲۲۷؛ مهمان نامه بخارا، ص۳۴۳.

نیاکانش بیان کنـد. این خواهش پـذیرفته شد. ازاین رو، امام مهار شتر خویش را کشـید و دسـتور داد پرده از هودج برگیرند تا دیـدگان آنـان را بر سـیمای آسـمانی خود روشن گردانـد، در حـالی که شالی برگردنش افکنـده و بر شانه هایش آویزان بود، چهره نمایان ساخت.

ناگهـان آن مردم از هر گروهی که بودنـد، به پـا خاسـتند و هنگـامی که سـیمای ملکوتی امام را دیدنـد، شادمانی کردنـد و به هیجان آمدنـد، بـدان گونه که بسـیاری از شوق گریسـتند و گروهی گریبان چاک کردنـد و روی زمین برخاک می غلتیدند و برخی بر سُمّ استر او بوسه می زدند و زیر چتر هودج آن حضرت گردن می سودند و همچنان اشک بر گونه هایشان می دوید، تا اینکه دانشـمندان بانگ برکشـیدند که ای مردم! خاموش شوید و از این بی خویشـی به هوش آیید و بیش از این خود و زاده پیامبرتان را میازاریـد. آن گاه مردم اندکی آرام گرفتند و گوش فرا دادند. سـپس امام سـخنان خود را به حافظان حدیث چنین املا کرد:

حَـدَّثنی أبی موسـی الکَـاظِمُ، عَنْ أبیهِ جَعْفر الصّادِق، عَنْ أبِیه مُحمَّدِ الباقِرِ، عَنْ أَبیهِ عَلیّ زَینِ العابـدینِ، عَن أبیهِ الْحُسَـینِ الشَّهیدِ بِکَربلاءِ، عَنْ أَبیهِ عَلیِّ بْنِ ابی طالب(ع) قال: حَدَّثنی حَبیبی وَ قُرّهُ عَینی رَسولُ الله صـلی الله علیه و آله قَال: حَدَّثنی جَبرائِیلُ. قال: سَمِعتُ رَبّ العزّه سُـبحانَه وَ تَعـالی، یَقولُ: «کَلِمَهُ لاـ اله الاـ الله حِصْـنی، فَمَن قالَهـا، دَخـلَ حِصْـنی، وَ مَن دَخَل حِصْـنی، اَمِنَ مِنْ عَذابی».(۱)

حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم و او از پدرش جعفر صادق و او از پدرش محمد باقر و او از پدرش علی، زین العابدین و او از پدرش حسـین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب(ع) و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبراییل و جبراییل از خدا که فرمود: «کلمه لا اله الا الله دژ استوار من

۱- صواعق المحرقه، ص۱۲۱، به نقل از: حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور.

است. هر کس آن را بر زبان آورد، در دژ من وارد شده است و هر کس وارد دژ من شود، از عذابم در امان است.

پس آن گاه پرده را بار دیگر برهودج بیفکندند و کاروان آن حضرت به راه افتاد. چون به راه افتادند، کسانی را که قلم و دوات آماده کرده و همراه داشتند و تقریرات امام(ع) را می نوشتند، شماره کردند که بیش از بیست هزار تن بودند.

همان گونه که پیش از این یاد کردیم، این روایت حاکم در مدارک گوناگون اهل سنت بیان شده است، که پنجاه راوی از زمان صدور آن تاکنون به گونه های مختلفی مانده اند که این روایت را از آن حضرت روایت کرده اند.(۱)

آیا از این روایت چیزی حذف کرده اند؟

آیا از این روایت چیزی حذف کرده اند؟

این روایت در مصادر بی شماری آمده است، گرچه عبارت های آن با یکدیگر اختلاف دارد؛ زیرا در برخی با زیادی یا کاستی متن روبه رو هستیم.(۲) برای نمونه می توان به عبارت «اَلا بشروطها و انا من شروطها» اشاره کرد که در برخی از آنها این عبارت آمده و در برخی دیگر حذف شده است!

در اینکه چرا ناقلان و تاریخ نگاران یا ارباب حدیث از فریقین، از آوردن این عبارت غفلت ورزیده یا آن را نادیده انگاشته اند، با توجه به درجه اهمیت موضوع، شاید بنا بر جهاتی باشد که بر دانشمندان پوشیده نیست. یا اینکه با طبع و خواست برخی گرو ه های گوناگونی که در آن اجتماع بی مانند بوده اند، سازگار نبوده، یا سانسور شدید دستگاه حکومت با توجه به اینکه گروهی از مأموران با امام همراه بوده اند، ایجاب می کرد که آن بخش از سخن امام را حذف کنند.

۱- محمدحسن طبسی، در جزوه ای که درباره حدیث سلسله الذهب به روایت اهل سنت آورده تمام روات آن را طبقه بندی و یاد کرده است.

۲- برای توضیح بیشتر محمدحسن طبسی، «حدیثی با سند زرین بر دروازه نیشابور» مجله مشکوه، ش۵۴ و ۵۵، صص ۱۶۹ ـ ۱۹۲.

خلاصه با اینکه در بیشتر مدارک اهل سنت این عبارت حذف شده، برخی نویسندگان منصف آنان، ادامه روایت را آورده اند به این دلیل که مسئله ولایت، مسئله ای بنیادی است و آن حضرت با توجه به حساسیت این موضوع اساسی و رابطه استواری که با توحید و یکتاپرستی دارد، آن را بیان کرده است و البته میزان پیوستگی موضوع ولایت با توحید و یکتا پرستی، آشکار است.

محمد خواجه پارسای حنفی(۱) (در گذشته ۸۲۲ ه .ق) و قاضی بهجت افندی شافعی(۲) (در گذشته ۱۳۵۰ ه .ق) به نقل از اباصلت روایتی آورده اند که در پایان آن چنین می گویند: «هر کس با شهادت و گواهی مخلصانه به لا اله الا الله بیاید، در دژِ مَن وارد شود و هر که در دژِ مَن وارد گردد، از عذابم در امان می ماند، ولی باید به شروط کلمه طیبه نیز عمل نماید و من از جمله شروط آن هستم [پذیرفتن ولایت و امامت من از شرایطی است که می تواند داخل آن دژ شود].

آنچه یاد کردیم، معروف به روایت «حِصن» است. در این باره دو دیدگاه در میان اهل سنت وجود دارد:

اول ــ اینکه برخی اباصلت را که راوی این حدیث است، به سبب اینکه فقط او تنها نقل کرده است، وی را ضعیف می شمارند و آن را بی اعتبار می پندارند.(۳)

دوم ــ گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت، افزون بر توثیق اباصلت، روایت «حصن» را تأیید کرده اند.

ص:۱۰۹

۱- ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۸.
۲- افندی، تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ، ص۱۵۷.
۳- جوزجانی، احوال الرجال، ص۲۰۵، ش۳۷۹؛ رازی، الجرح و التعدیل، ج۶، ص۴۸، ش۲۵۷؛ تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۵۱؛ سیر اعلام االنبلاء، ج۱۱، ص۴۴۴؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۱۶.

روایت دیگری نیز که از آن به روایت «ایمان» تعبیر می شود، در مدارک بی شماری از کتاب های اهل سنت از راویان گوناگونی چون امام کاظم(ع) و امام صادق(ع) نقل شده که دلیل بر جعلی نبودن آن است. شمار راویان این حدیث ۴۸ نفر است که از قرن سوم تا قرن سیزدهم آن را بیان کرده اند.(۱) در این روایت، امام در نیشابور چنین فرموده است:

«اَلایمانُ مَعرِفَهٌ بِالْقَلْبِ، وَ اِقرارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالأرْکانِ؛ ایمان، شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل به دستورات است».(۲)

دانشمندان اهل سنت نیز در برخورد با این روایت به دو گروه تقسیم می شوند:

اول ــ همان گونه که در ذیل روایت «حصن» یاد کردیم، چون این روایت را اباصلت هروی نقل کرده، گروهی از دانشمندان آنان، آن را ضعیف شمرده اند.

دوم ــ گروهی دیگر اباصلت را موثق پنداشته اند. ازاین رو، حدیث ایمان را نیز معتبر دانسته اند؛ چرا که افزون بر اباصلت، این روایت را از امام رضا(ع) نقل کرده اند که بر اعتبار آن افزوده است.(۳) موافقان و مخالفان، این روایت را در ذیل روایت «حصن» بیان کردیم، ازاین رو به تکرار آن نیازی نیست.

شفابخش بودن حدیث سلسله الذهب

شفابخش بودن حدیث سلسله الذهب

یکی از موضوع های جالبی که بزرگان اهل سنت درباره حدیث «سلسله الذهب»، مطرح کرده اند، شفابخش بودن آن است که به سبب سند زرّین آن روایت، ارزنده و گران سنگ است. بسیاری از آنان بدین حقیقت اعتراف کرده اند و در این باره آن را مجرّب می پندارند که به نظریه های برخی برای گواهی بر این حقیقت اشاره می کنیم.

۱- نک: طبسی، حدیث سلسله الذهب از دیدگاه اهل سنت.

۲- ابن ماجه، السنن، ج۱، ص۲۵، ح۶۵؛ کنانی، تنزیه الشریعه، ج۱، ص۱۵۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج۴، ص۳۶۴، ح۶۲۵۴.

۳- نک: حدیث سلسله الذهب از دیدگاه اهل سنت.

احمد بن حنبل (در گذشته ۲۴۱ ه .ق)، پیشوای فقهی اهل سنت، می گوید: «اگر این اسناد را بر دیوانه ای بخوانم، از دیوانگی اش شفا می یابد».(۱)

این سخن با اندکی اختلاف در برخی واژه های آن، در بسیاری از مدارک اهل سنت آمده است.(۲)

همچنین ابن جوزی (در گذشته ۶۵۴ ه .ق) به نقل از اباصلت درباره عظمت سند این روایت می گوید: «اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، البته که عاقل خواهد شد».(۳)

یحیی حسنی (در گذشته ۲۹۸ ه .ق) درباره اسناد صحیفه امام رضا(ع) پیوسته می گفت: «اگر این اسناد در گوش دیوانه ای خوانده شود، البته عاقل خواهد شد».(۴)

ابونعیم اصفهانی (در گذشته ۴۳۰ ه .ق) می نویسد: «این روایت، ثابت و مشهور است که با این اسناد، از انسان های پاک، از پدران پاکشان روایت شده است و برخی از محدثان گذشته ما هنگامی که این اسناد را روایت می کرد، می گفت: اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، البته عاقل خواهد شد».(۵)

قُشَیری شافعی (در گذشته ۴۶۵ ه .ق) درباره این روایت چنین می گوید:

این حدیث [سلسله الذهب] با این سلسله سند به برخی از پادشاهان سامانی [نوح بن منصور] رسید. وی دستور داد این روایت را با طلا بنویسند و وصیت کرد هنگام مرگ، با وی در قبرش دفن گردد. پس

۱- صواعق المحرقه، ص۱۲۱.

۲- نور الابصار، ص۳۱۴؛ جرجانی، الامالی الخمیسیه، ج۱، ص۱۵، ح۱۶؛ تابعی، الاعتصام بحبل الاسلام، ج۱، ص۲۰۶.

۳- تذکره الخواص، ص۳۱۵.

۴- زمخشری، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ج۴، ص۷۹، ح۳۴۶.

۵- ابونعیم، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج۳، ص۱۹۲.

از مرگش او را در خواب دیدند، از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخ گفت: پروردگار مرا به شهادت لا اله الا الله و تصدیق محمد رسول الله بخشید.(۱)

خنجی شافعی (در گذشته ۹۲۷ ه .ق) می گوید:

حدیث سلسله الذهب، فوق العاده عظیم الشأن است و اسناد بسیار عالی و صحیح دارد تا آنجا که عالمان روایت کرده اند یکی از محدثان، آن حدیث را در مجلس یکی از سلاطین [نوح بن منصور] از پادشاهان بخارا قرائت کرد. آن پادشاه از محدث درخواست کرد حدیث را با آن اِسناد برای او بنویسد و وصیت کرد بعد از وفات، ورقه ای را که آن حدیث بر آن نوشته شده، در کفن او قرار دهند و با او در قبر گذارند.(۲)

عبدالواسع یمانی حنفی می نویسد: «سزاوار است این روایت به طور کامل به همراه سند پیوسته آن، که به دودمان پاک و بلندپایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسد، با طلا نوشته شود».(۳)

محمد فؤاد عبدالباقی حنفی می گوید: «هر آینه از جنونش شفا می یابد، به خاطر بندگان نیکی که در این اسناد قرار دارند؛ زیرا آنان عصاره اهل بیت پیامبرند، پروردگار از آنان خشنود باد».(۴)

عِلجونی شافعی (در گذشته ۱۱۶۲ ه .ق) می گوید: «از نکات جالب و ظریف و لطیف این اسناد، روایت فرزندان از پدران در تمام سلسله سند است».(۵)

۱- الفصول المهمه، ج۳۸۹، سمهودی، جواهر القدین، ص۳۳۴؛ مهمان نامه بخارا، ص۳۴۲؛ وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۱۶؛ اخبار الدول، ص۱۱۵؛ مناوی، فیض القدیر، ج۴، ص۴۸۹؛ نورالابصار، ص۳۱۴؛ تابعی، الاعتصام بحبل الاسلام، ج۱، ص۲۰۶.

۲- وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۱۶؛ مهمان نامه بخارا، ص۳۴۲.

۳- واسعی یمانی، مسند الامام زید، ص۴۴۱.

۴- بشار، تعلیقه سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۶، ح۶۵.

۵- علجونی، کشف الخفا، ج۱، ص۲۲.

محمد بن ادریس شافعی (در گذشته ۲۰۴ ه .ق)، یکی از فقیهان و بنیان گـذار مذهب شافعیه، روایت ایمان را پذیرفته و بر آن شرح نوشته(۱) که دلیل دیگری بر درستی و عظمت و جایگاه سند این روایت ارزنده است.

عبـدالله بن طاهر (در گذشـته ۲۳۰ ه .ق) که فرمـان روای خراسـان، گرگـان، ری و مازنـدران از سـوی عباسـیان بوده است،(۲) پسری شاعر و ادیب دارد که درباره سند حدیث سلسله الذهب چنین می گوید:

روزی کنار پدرم ایستاده بودم. احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و اباصلت هروی نیز در جمع ما حضور داشتند. پدرم گفت: هر یک از شما حدیثی برایم نقل کنید. اباصلت نیز حدیث ایمان را با سند زرین آغاز و تا پایان قرائت کرد.

محمد بن عبدالله گوید: برخی از حاضران(۳) با اظهار شگفتی از این سلسله سند گفتند: این چه اسنادی است؟

پدرم در پاسخ گفت: این اسناد داروی دیوانگان است؛ زیرا هرگاه دیوانه ای این دارو را به کار برد، شفا یابد و عاقل شود.(۴)

آجری شافعی (در گذشته ۳۶۰ ه .ق) درباره این حـدیث ایمان چنین می گویـد: «این حدیث [حدیث ایمان] از دیدگاه فقیهان پیشـین و جدیـد، یکی از اصول مهم و بزرگ در ایمـان به شـمار می رود و بـا قرآن، مطـابقت کامـل دارد و غیر از انسان های خبیث، طرد شـده و بی دین، کسـی با این روایت مخالفت نمی ورزد و من این مطلب را روشن می سازم، تا همه کسانی که در آن می نگرند، از آن آگاه شوند و پندی برای مؤمنان باشد».(۵)

۱- زرندی، معارج الوصول، ص۱۶۴.

۲- تاریخ بغداد، ج۹، ص۴۸۳، ش۵۱۱۴.

۳- ظاهراً فرد شـگفت زده، احمدبن حنبل می باشد. زیرا این سلسله سند را اسحاق بن راهویه هنگام خروج امام رضا از نیشابور شنیده بود. همچنین اباصلت آن را روایت کرده، پس تنها کسی که در آن مجلس از چنین سندی بی اطلاع بوده و شگفت زده شده تنها احمد بن حنبل می باشد.

۴- تاریخ بغداد، ج۵، ص۴۱۸، ش۲۹۳۲.

۵- آجری، الاربعین حدیثاً، ج۱، ص۴۷، ح۱۲.

دار قطنی شافعی (در گذشته ۳۸۵ ه .ق) در همین راستا می نویسد: «این روایت در کتاب های بسیاری از دانشمندان ما از طریق اباصلت نقل گردیده است».(۱)

مزّی شافعی (در گذشته ۷۴۲ ه .ق) می نویسد: «ابن ماجه این حدیث را نقل کرده و سند آن بسیار عالی و برای ما ثابت است».(۲)

یادکرد برخی درباره شفابخش بودن حدیث سلسله الذهب، دلیل بر عظمت این روایت است.

خنجی حنفی (در گذشته ۹۲۷ ه .ق) در همین راستا چنین می نویسد: «... از جمله خواص این حدیث [سلسله الذهب] آن است که اگر کسی به راستی آن را با اسنادش بر بالین مریضی که مشرف به مرگ است بخواند، اگر در اجل او تأخیری باشد، بی درنگ اثر صحت بر او ظاهر و آشکار می شود و این فقیر، حدیث مزبور را بر بسیاری از خستگان خوانده و اثر آن را تجربه کرده ام...».(۳)

همچنین در جای دیگری می نویسد: «... و این فقیر تجربه کرده ام که به عیادت هر بیماری که رفتم و اجل او نرسیده بود، من از روی اخلاص، این اسناد را بر مریض خواندم، پروردگار در همان روز به وی شفا کرامت کرد و اثر صحت بی درنگ در او آشکار گردید و این از مجرّبات فقیر است».(۴)

افزون بر دو روایت «حصن» و «ایمان» که معروف به حدیث سلسله الذهب است، در برخی مدارک اهل سنت روایات دیگری با عنوان حدیث سلسله الذهب نقل شده(۵) که ارتباط چندانی با این بحث ندارد و از نقل آنها خودداری می کنیم؛ زیرا دلالت آن روایات به جز این دو حدیث است.

فصل دهم: عروج ملکوتی

اشاره

ص:۱۱۴

۱- دارقطنی، المؤتلف و المختلف، ج۲، ص۱۱۵.

۲- تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۴۶۵، ش۴۰۰۳.

۳- مهمان نامه بخارا، ص۳۴۲.

۴- وسیله الخادم الی الخدوم، ص۲۱۷.

۵- ابن نجار، ذیل تاریخ بغداد، ج۱۹، ص۱۳۵؛ رافعی، التدوین فی اخبار قزوین، ج۳، ص۴۲۸؛ قضاعی، مسند الشهاب، ج۱، ص۳۳۲؛ بغدادی، الکفایه فی علم الروایه، ج۱، ص۷۸، ح۵۴۳؛ بیهقی، شعب الایمان، ج۶، ص۲۵۶، ح۸۰۶۲؛ ابونعیم، حلیه الاولیاء، ج۱، ص۸۵؛ ابن حنبل، المسند، ج۳، ص۲۵۸؛ نورالابصار، ص۳۱۴؛ بغدادی، موضع اوهام الجمع و التفریق، ج۲، ص۴۵۴.

فصل دهم: عروج ملکوتی

زمان شهادت امام رضا(ع)

درباره تاریخ شهادت امام رضا(ع) میان تاریخ نگاران و محدثان اهل سنت اختلاف های فراوانی هست.

تاریخ شهادت آن حضرت بنا بر قول مشهور، در روز شنبه آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه .ق در دوران حکمرانی مأمون عباسی بوده است. البته بیشتر اهل سنت این نظریه را برگزیده اند،(۱) ولی از نظر شیعیان، مشهورترین و قوی ترین نظر، روز جمعه آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه .ق است.(۲) اهل سنت گفته های دیگری نیز نقل کرده اند که از این قرار است:

۱. اول ماه صفر سال ۲۰۳ ه .ق، بدون قید روز آن؛(۳)

۲. شب جمعه در ماه مبارک رمضان سال ۲۰۳ ه .ق بدون قید روز آن؛(۴)

۳. پنجم ذی الحجه سال ۲۰۳ ه .ق؛(۵)

ص:۱۱۵

۱- تاریخ خلیفه، ص۳۱۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۱۴۶؛ مروج الذهب، ج۴، ص۳۳؛ ابن حبان، الثقات، ج۸، ص۴۵۷؛ المنتظم، ج۱۰، ص۱۲۰؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج۴، ص۱۴۱؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج۲، ص۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۵۱؛ مختصرالدول، ص۱۳۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ج۳، ص۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۹۳.

۲- مروج الذهب، ج۳، ص۲۴۱؛ عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۹؛ اعلام الوری، ص۳۰۳.

۳- التنبیه و الاشراف، ص۳۰۳.

۴- المنتظم، ج۱۰، ص۱۲۰؛ الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

۵- وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۷۰؛ اثبات الوصیه، ص۱۸۲.

۴. سیزدهم ذی القعده ۲۰۳ ه .ق؛(۱)

۵. سال ۲۰۲ ه .ق.(۲)

مکان شهادت امام(ع)

مکان شهادت امام(ع)

بر اساس مدارک موجود تاریخی و روایی، امام در دوران خلافت مأمون عباسی در طوس در روستایی که به آن «سناباد»(۳) می گفتند و از توابع شهر «نوقان»(۴) به شمار می آمد، به شهادت رسیده است و بر اساس پیش گویی های امام، به دستور مأمون عباسی کنار قبر هارون الرشید به خاک سپرده شد.(۵)

گویا چنین مقدر بود که فرزندی از تبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامی از پیشوایان اثنی عشر(ع)، در سرزمینی که دور از مدینه پیامبر است به شهادت برسد، تا آرامگاه نورانی اش همواره قلب میلیون ها انسان یکتاپرست را متوجه کوثر زلال ولایت گرداند و از سوی دیگر، بارگاهش، پناهگاه دل های رمیده باشد، تا همچون آهوانی که از رنج و جور گریخته اند، به دامان ولیّ پروردگار پناهنده شوند.

درود و سلام خداوند بر او باد، آن گاه که دیده به جهان گشود و آن هنگام که دور از خانواده به شهادت رسید و آن روز که در اوج و شکوه و عظمت، گام بر صحنه محشر نهد و چون آفتاب، جان شیعیان خود را نور بخشد.

عمر امام در هنگام شهادت

۱- مرآه الجنان، ج۲، ص ۱۰.

۲- همان.

۳- سناباد یکی از روستاهای نوقان از توابع شهرستان طوس آن زمان بوده است. معجم البلدان، ج۳، ص۲۵۹.

۴- در زمان آن حضرت، طوس دو شهر بزرگ داشته به نام های طابران و نوقان که گفته شده هرکدام دارای هزار روستا بوده اند! معجم البلدان، ج۵، ص ۳۱۱.

۵- ابن حبان، الثقات، ج۸، ص۴۵۷؛ هروی موصلی، الاشارات الی معرفه الزیارات، ص۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۹۳؛ الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

عمر امام در هنگام شهادت

همان گونه که درباره روز و سال شهادت آن حضرت اختلاف هست، درباره مقدار عمر امام نیز اختلاف وجود دارد، که عبارتند از:

۱. آن حضرت در پنجاه سالگی به شهادت رسیده است؛(۱)

۲. این امام ۴۴ سال داشته است؛(۲)

۳. از عمر امام در آن زمان ۴۷ سال گذشته بود؛(۳)

۴. امام در آن هنگام ۴۹ سال داشته است؛(۴)

۵. سن امام در آن وقت پنجاه سال بوده است؛(۵)

۶. امام در ۵۳ سالگی به شهادت رسیده است.(۶)

بنابراین، مشهورترین و قوی ترین نظر در تاریخ شهادت آن حضرت روز جمعه آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ ه .ق است که آن بزرگوار در آن زمان ۵۵ سال از عمر شریفش می گذشت.(۷)

چگونگی شهادت امام رضا(ع)

اشاره

چگونگی شهادت امام رضا(ع)

درباره چگونگی شهادت امام رضا(ع) سه گزارش ثبت شده است:

۱. گروهی از تاریخ نگاران بر این باورند که امام به کسالتی مبتلا شد و به مرگ طبیعی، در توس در گذشت و مسمومیتی در کار نبوده است.

۱- تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۵.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۵۳.

۳- مروج الذهب، ج۴، ص۴۱۷.

۴- همان، ذیل تاریخ بغداد، ج۱۹، ص۱۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۹۳؛ الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

۵- مغلطای، اکمال تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج۹، ص ۳۸۰.

۶- مروج الذهب، ج۴، ص۴۱۷.

۷- مروج الذهب، ج۴، ص۴۱۷؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۲۷۰.

محمـد بن جریر طبری از تاریخ نگاران اهل سـنت (در گذشـته ۳۱۰ ه .ق)، در این بـاره می نویسـد: «مأمون مـدتی در کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد و پس از آن، علی بن موسی الرضا(ع) انگور بسیار خورد و ناگهان در گذشت».(۱)

بسیاری دیگر از تاریخ نگاران اهل سنت از طبری پیروی کرده اند و شهادت امام را به سبب خوردن انگور می دانند.(۲)

به ثبت رسـیدن این گونه تعبیرهـا در مـدارک تـاریخی، نتیجه دو مسـئله است؛ نخست اینکه مـأمون با سـیاست بازی های خود توانست چنین مطلبی را منتشـر سازد، دوم اینکه برخی تاریخ نگاران کوشـیده انـد تا دامان مأمون را از این گونه اتهام ها پاک جلوه دهنـد؛ زیرا این کـار برای آنـان از بیان حقیقت اهمیت بیشتری داشـته است. همچنین بودنِ طبری در زمان آنان و نوشـتن تاریخ برای هارون و عباسیان می تواند این نظریه را تقویت کند.

نقد این نظریه

نقد این نظریه

این دیـدگاه را از جهاتی می توان نقد و بررسـی کرد. افزون بر آنچه یاد کردیم، امام که خود حکیم و خردمند و زاهد است و به دیگران دسـتورهای بهـداشتی می دهـد و در «رساله ذهبیه» برای مأمون دسـتورهای آن را یادآور شـده است،(۳) چگونه در خوردن انگور زیاده روی می کند.

بنابراین، نقل این گونه مطالب نشانه دشمنی و غرض ورزی یا ناآگاهی است.

ص:۱۱۸

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص ۱۵۰ (حوادث ۲۰۳ ه .ق)؛ مرآه الجنان، ج۲، ص ۱۰.

۲- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۳۵۱؛ مختصر الدول، ص۱۳۴؛ المختصـر فی اخبار البشر، ج۲، ص۲۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص ۲۵۰؛ البـدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۲۴۹؛ المختصـر فی اخبار البشـر، ج۲، ص۲۳؛ تاریـخ ابن خلدون، ج۳، ص ۲۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۲۴۹؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۲۷۰؛ المنتظم، ج ۱۰، ص۹۹.

۳- بحارالانوار، ج۶۲، ص ۳۱۰.

افزون بر اینها، ابن جوزی می نویسد: «وفات امام بر اثر کسالتی بود که در توس بر آن جناب عارض شد».(۱)

۲. دسته دیگری از تاریخ نگاران و محدثان بر این باورند که آن حضرت با مرگ طبیعی از دنیا نرفته، بلکه به وسیله انگور یا انار، مسموم شده است، گرچه نام مسموم کننده را یاد نکرده اند که از آن میان می توان موارد ذیل را یادآور شد:

یافعی نیز می نویسد: «سبب درگذشت امام، بنا بر آنچه گفته اند، این است که بر اثر زیاد خوردن انگور اتفاق افتاده است.» همچنین گفته شده است: «وی مسموم از دنیا رفته است».(۲)

همچنین محمد خواجه پارسای حنفی پس از نقل سخنان موافق و مخالف از اظهار نظر درباره قاتل امام خودداری می کند!(۳)

برخی دیگر مانند ابن حجر هیثمی،(۴) و روزبهان خُنجی نیز مرگ ناگهانی امام را بر اثر مسموم شدن آن حضرت به وسیله انار یا انگور می داند، ولی هرگز سخنی از قاتل وی به میان نمی آورد!(۵)

گروه دیگری بر این باورند که امام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته، بلکه عامل اصلی شهادت آن حضرت، مأمون عباسی بوده است که برخی از آنان عبارتند از:

مقریزی می نویسد: «مأمون متهم به مسموم کردن امام رضا(ع) با انگور است».(۶)

در جای دیگری نیز آشکارا می نویسد: «مأمون، امام رضا(ع) را مسموم کرد».(۷)

۱- تذکره الخواص، ص۳۱۸.

۲- مرآه الجنان، ج۲، ص۱۰.

۳- خواجه پارسا، فصل الخطاب، به نقل از: ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۸.

۴- صواعق المحرقه، ص۲۰۴.

۵- وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۳.

۶- مقریزی، المقفی الکبیر، ج۴، ص۲۸۴.

۷- النقود الکبیر، ص۷۲.

ابن حبان می نویسد: «علی بن موسی الرضا(ع) با جرعه ای سمّ که مأمون به وی نوشاند، بی درنگ از دنیا رفت».(۱)

در جای دیگری می نویسد: «امام با آب انار، مسموم و به شهادت رسید و آن را مأمون به وی (امام) نوشانید».(۲)

صفدی می نویسد: «روزگار امام با مأمون بدان جا رسید که سرانجام آن حضرت را با انار، مسموم ساخت تا نظر بنی عباس را جلب نماید».(۳)

ابوالفرج اصفهانی نیز می نویسد: «مأمون، علی بن موسی الرضا(ع) را ولی عهد خود قرار داد، ولی سپس آن گونه که گفته شده، سمّی به او خوراند که بر اثر آن، دنیا را وداع گفت».(۴)

حلبی معروف به ابن عظیمی می نویسد: «امام رضا(ع) با سمّی که مأمون به وی خوراند، از دنیا رفت».(۵)

ترمانینی می نویسد: «گفته اند مأمون با خوراندن سمّ به امام رضا(ع) وی را مسموم کرد».(۶)

دکتر کامل مصطفی شیبی نیز می نویسد: «آن گونه که بیشتر تاریخ نگاران برآنند، امام رضا(ع) مسموم از دنیا رفت».(۷)

بنا بر قول مشهور، شهادت آن حضرت با سمّ به دست مأمون عباسی بوده است؛ زیرا افزون بر آنچه یاد کردیم، آن حضرت در زمان های گوناگون تصریح کرد که «مَن با سّم کشته و در دیار غربت به خاک سپرده خواهم شد».(۸)

۱- ابن حبان، الثقات، ج۸، ص۴۵۷.
۲- ابن حبان، المجروحین، ج۲، ص۱۰۷.
۳- الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۹.
۴- مقاتل الطالبیین، ص۳۷۸.
۵- ابن عظیمی، تاریخ حلب، ص۲۴۲.
۶- تَرمانینی، أحداث التاریخ الاسلامی بترتیب السنین، ج۲، ص۱۱۶۹.
۷- شیبی، الصله بین التصوف و التشیع، ج۱، ص۲۴۴.
۸- فرائد السمطین، ج۲، ص۸۱۲، ح۴۹۲؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۱۹۷.

همچنین بارها امام، مأمون را قاتل خویش معرفی کرده است.(۱) بنابراین، یکی از نشانه های این حقیقت که شهادت امام به دست مأمون بوده، این است که در همان روز شهادت امام، مردم اجتماع کردند و همگان بر این عقیده بودند که خلیفه، آن حضرت را مسموم کرده است.(۲)

همچنین عبدالله بن موسی نیز در نامه ای که آن روز به مأمون نوشته، به این اقدام خلیفه تصریح و مأمون را عامل قتل امام معرفی کرده است.(۳)

واژه شهادت

واژه شهادت

یکی از دلایل اینکه امام رضا(ع) به شهادت رسیده، این است که واژه «شهادت» درباره آن حضرت به کار رفته است. حاکم نیشابوری می نویسد:

«اُستُشهِدَ عَلیٌّ بن مُوسی بِسناباذٍ مِنْ طُوس؛ علی بن موسی در سناباد طوس به شهادت رسید».(۴)

ابن صباغ مالکی نیز می نویسد: «اُستشهد علی بن موسی الرضا؛ علی بن موسی الرضا به شهادت رسید».(۵)

خنجی گفته است: «اَلإمامُ الْقائِمُ، الثّامِنُ، الشَّهیدُ السّم فِی الغمّ؛ امام قائم و هشتم با سمّ به شهادت رسید».(۶)

قاضی بهجت افندی نیز آشکارا مأمون را قاتل امام معرفی می کند و می گوید: «مأمون از گسترش دانش و انوار هدایت امام به تنگ آمده، سرانجام با زهر جفا

۱- مطالب السؤل، ص۳۰۰؛ الفصول المهمه، ص۳۹۹؛ شواهد النبوه، ص۳۸۹؛ روضه الصفا، ج۳، ص۴۹؛ حبیب السیر، ج۲، ص۸۸.

۲- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۴۱؛ بحارالانوار، ج۴۹، ص۲۹۹، ح۹.

۳- مقاتل الطالبیین، ص۴۱۵.

۴- تاریخ نیشابور؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۹۳؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

۵- الفصول المهمه، ص۴۰۳.

۶- وسیله الخادم الی المخدوم، ص۲۲۶.

آن حضـرت را شـهید نمود و عـدم اجتمـاع ظلم و عـدل، حق و باطل، علم و جهل را در یک جا، با ارتکاب این عمل غـدّارانه اثبات کرد».(۱)

به هر حـال، بـا درنـگ در آثـار دانشـمندانی که به دوران پیشوایـان معصومـان(ع) نزدیک تر بوده انـد و نیز با توجه به روایات گونـاگونی که به برخی از آنهـا اشـاره کردیم، بیشتر حـدیث شـناسان و تاریـخ نگـاران آن حضـرت، بر این باورنـد که مأمون عباسی، وی را با انگور یا انار سمّی به شهادت رسانده است.

بنـابراین، دیگر جـایی برای برداشت هـای غیر واقع بینانه یا مغرضانه ای که از سوی برخی افراد ماننـد ابن خلـدون مالکی(۲) یا احمد امین مصـری شافعی(۳) مطرح شـده است، باقی نخواهـد مانـد. علامه مجلسـی می نویسـد: «حق همان است که صدوق و مفید رحمه الله اظهار داشته و بزرگان بدان باور دارند که حضرت رضا(ع) به وسیله سمّ مأمون شهید شده است».(۴)

فصل یازدهم: آرامگاه امام رضا علیه السلام در بیان اهل سنت

ص:۱۲۲

۱- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ، صص ۱۵۷ _ ۱۵۹.

۲- تاریخ ابن خلدون، ج۴، ص۳۸.

۳- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۶.

۴- بحارالانوار، ج۴۹، ص۳۱۳.

فصل یازدهم: آرامگاه امام رضا(ع) در بیان اهل سنت

در سخنان بزرگان و دانشمندان اهل سنت، افزون بر آنچه یاد کردیم، تعابیری درباره آرامگاه امام رضا(ع) نیز نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم، ذهبی می نویسد: «برای علی بن موسی در طوس بارگاهی هست که مردمان به زیارت او می آیند».(۱)

همچنین در جای دیگری می گوید: «برای علی بن موسی آرامگاهی بزرگ در طوس است که زیارت می شود.»(۲) آن گاه که به معرفی فرزندان امام کاظم(ع) می رسد، درباره امام رضا(ع) می نویسد: «... و برای فرزندش [فرزند امام کاظم(ع)] علی بن موسی، بارگاهی بزرگ در طوس وجود دارد».(۳)

صفدی نیز می نویسد: «[علی بن موسی] در طوس دفن شده و قبرش زیارتگاه است».(۴)

عطاءالله شیرازی نیز می نویسد: «مشهد و مرقد منور علی بن موسی مرجع

ص:۱۲۳

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۳۹.

۲- العِبَر فی خبر مَن غَبر، ج۱، ص۲۶۶.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۶، ص۲۷۴.

۴- الوافی بالوفیات، ج۲۲، ص۲۴۹.

زائران از تمام طبقات و سراسر جهان است».(۱)

میر خواند، درباره زائران ایرانی و خارجی امام رضا(ع) چنین می نویسد:

ذکر احوال علی بن موسی الرضا رضی الله عنه، مشهد مقدس و مرقد این امام، علی الاطلاق، مرجع ایران و مقصد سالکان اکابر و اصاغر آفاق است. طوایف امم و طبقات بنی آدم از اقصای روم و هند، از جمیع مرز و بوم هر ساله مهاجرت اوطان و مفارقت خلّان اختیار کرده، و روی توجه به این آستان فرخنده نهاده، و مراسم زیارت و طواف به جای آورند، و این موهبت عظمی را سرمایه سعادات دنیا و عقبا می دانند... .

مناقب و مآثر و فضائل و مفاخر امام ابوالحسن الرضا زیاده از آن است که محاط علم بشری گردد، و در این مقام بر سطری چند از خوارق عادات آن قدوه ارباب سعادات اقتصار می رود، رضی الله عنه.(۲)

خنجی حنفی نیز پس از آنکه آرامگاه و مزار امام رضا(ع) را کعبه حاجات و مقاصد جمیع حاجت خواهان معرفی می کند، چنین می گوید:

زیارت قبر مکرم و مرقد معظّم حضرت امام، ائمهالهدی سلطان الاِنس و الجن، امام علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین الشهید بن علی المرتضی، صلوات الله و سلامه علی سیدنا محمد و آله الکرام، سیّما الآیه النظام سته آیاته کلّهم افضل من یشرب صوب الغمام، تریاق اکبر محبان و موجب حیات دل و جان است. مرادات همه عالَم از آن درگاه با برکت حاصل و فی الواقع رَبع مِیمونش توان گفت که اشرف منازل است.

آن مقام مبارک، تمامی اوقات مقرون به تلاوت قرآن مجید است و توان گفت که معبدی است از معابد اسلام، هرگز آن معبد عالی از طاعت نیازمندان خالی نیست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تربت

ص:۱۲۴

۱- روضه الاحباب، ج۴، ص۴۳.

۲- روضه الصفا، ج۳، صص ۴۱، ۴۶ و ۵۲.

حضرت امامی است که اوست مظهر علوم نبوی و وارث صفات مصطفوی و امام بر حق و رهنمای مطلق و صاحب زمان امامت، خود و وارث نبوت و حق استقامت خود.

هزار دفتر اگر در مناقبش گویند

هنوز ره به کمال علی نشاید برد

[آن گاه درباره سرودن این قصیده چنین می گوید] و سابقاً که عزم زیارت مشهد مقدس حضرت امام بود، این قصیده صورت نظم یافته بود و در این مقام، ادراج او مناسب است؛ زیرا که ملایم زیارت آن صاحب مناقب است... .(۱)

سپس در جای دیگری، پس از بررسی و بیان برخی ویژگی های آن حضرت درباره زیارت ایشان چنین می گوید: «بار خدایا! به لطف و فضل و کرم و منت خویش زیارت قبر مقدس و بارگاه با صفایش را روزی ما کن، و گناهانمان را ببخش و تمام حاجات ما را به برکت او بر آور! خداوندا! بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله و خاندان سرور ما محمد به ویژه امام برگزیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا درود و سلام بفرست...».(۲)

... و آن حضرت را در آن روضه مقدسه و مرقد منور و مشهد معطّر دفن کردند و آن روضه بهشت، کعبه حاجات و مقاصد جمیع حاجت خواهان شد تا روز قیامت. صلوات الله و سلامه علیه و تحیاته و رضوانه علی تلك الروضه المقدسه رَزَقنا الله زیارتها و عَمّر بالانوار الالهیه و النفوس القدسیه عمارتها. رجای کمترین بندگان، فضل الله بن روز بهان الامین، واثق است به الطاف الهی که این فقیر حقیر را امثال زیارت مرقد مطهر و مشهد منور آن حضرت به خیر و عافیت روزی گردد. و قرائت

۱- مهمان نامه بخاری، ص۳۳۶.

۲- وسیله الخادم الی المخدوم، ص ۲۳۰.

این کتاب وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم در آستانه آن مرقد مطهر، جهت دوستان و محبان و موالیان اهل البیت نموده شود؛ چه ولا و تولّای آن حضرت، شیمه دیرینه این فقیر و محبت و استمداد از آن حضرت نقد خزینه سینه این حقیر است. در هر واقعه که این فقیر را پیش آید، استمداد از باطن اقدس آن حضرت را طریق نجات می دانم، و در هر هایله و داهیه، روح مقدس آن حضرت را».

آن گاه در ستایش از امام رضا(ع) این گونه می سراید:

سلام علی روضه الامام

علی بن موسی علیه السلام

سلام من العاشق المنتظر

سلام من الواله المستهام

بر آن پیشوای کریم الشیم

بر آن مقتدای رفیع المقام

ز شهد شهادت حلاوت مذاق

ز زهد عدو در جهان تلخ کام

زخُلد برین مشهدش روضه ای

خراسان از او گشته دارالسلام

از آن خوانمش جنت هشتمین

که شد منزل پاک هشتم امام

محبان ز انگور پر زهر او

فکندند می های خونین به جام

مرا چهره بنمود یک شب به خواب

شد از شوق او خواب بر من حرام

علی وار بر شیرمردی سوار

امین در رکابش کمینه غلام(۱)

همچنین خواند میر شافعی نیز فصلی با نام «ذکر امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) می گشاید و در قسمتی از آن درباره مزار شریف آن حضرت چنین می گوید: و حالا- مزار آن بزرگوار و روضه فایض الأنوار، مطاف طواف اعیان و اشراف روزگار است و قبله آمال و کعبه اقبال أصاغر و أعاظم اقطار بلاد و امصار.

۱- همان، ص۲۲۹.

سَلامٌ عَلَی آلِ طَاها وَ یَس

سَلامٌ عَلَی آلِ خَیْرِ النَّبِیِّین

سَلامٌ عَلَی رَوضهٍ حَلَّ فیها

اِمامٌ یُباهِی بِهِ المُلکُ وَالدِّینُ

و صلی الله علی خَیر خلقه محمد سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین سیما الائمه المعصومین الهادین».(۱)

سپس درباره امام چنین می گوید:

بیت شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر، علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر... اقارب و اجانب از مشرق تا مغرب بر وافر علوّشان و سمّو مکان آن امام وافر احساس، اعتراف داشته اند و دارند، و أقاصی و أدانی، بل که جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخر آن حمیده مآثر بر صحایف ضمایر نگاشته اند، و می نگارند، کرامتش از هر چه تصور توان کرد، بیشتر بود، و امامتش به موجب نَصّ آبای بزرگوارش معیّن و مقرر است... .

پوشیده نماند که کرامات و خوارق عادات امام رضا(ع) بسیار است و برکات مشهد منور و فیوضات مرقد مطهر آن جناب و تفصیل آن امور مقدور خامه شکسته زبان نبوده، لاجرم در طرق اختصار سلوک نمود.(۲)

ابن عماد حنفی می نویسد: «او [علی بن موسی الرضا (ع)] در طوس بارگاهی بزرگ دارد که زیارتگاه است».(۳)

قاضی بهجت افندی نیز می نویسد: «روضه معلّای آن حضرت (امام رضا(ع)) در بلده طیبه مشهد مقدس و زیارتگاه بزرگ عالَم اسلام و دارای قبه مطلایی است که مثل و نظیرش در عالَم یافت نمی شود. زادالله شرفاً».(۴)

۱- حبیب السیر، ج۲، ص۸۳.

۲- همان.

۳- ابن عماد، شذرات الذهب فی أخبار مَن ذهب، ج۳، ص۶.

۴- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ، ص۱۵۸.

مقدسی بشاری می نویسد: «در طوس قبر علی بن موسی(ع) است که گِرداگِرد آن دیواری ساخته اند که خانه ها و بازاری دارد و عمیدالدوله فائق(۱) مسجدی در آن ساخته است که در خراسان بهتر از آن نیست».(۲)

مهلّبی نیز می نویسد: «نوقان از بزرگ ترین و آبادترین شهرهای خراسان است که در پشت این شهر، مرقد امام علی بن موسی بن جعفر(ع) قرار دارد... که بر روی قبر ایشان حصاری است که در آن حصار مردم معتکف می شوند».(۳)

ابن بطوطه نیز می نویسد:

به شهر مشهد الرضا مسافرت کردیم، وی (رضا) علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین شهید، فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) است که رضوان خدا بر آنان باد.

مشهد الرضا شهر بسیار بزرگی است و بر بارگاه مکرّم حضرتش، گنبد بزرگی بنا شده و در کنار آن مدرسه و مسجدی است که بنای تمامی آنها از زیبایی خاصی برخوردار است. دیوارها مزیّن به کاشی و بر روی قبر شریف، چهارچوبی از تخته و روکش آن از نقره بود و بر فراز ضریح ایشان، چراغ هایی از نقره آویزان و چهارچوب در گنبد، نقره و پرده در نیز از پارچه حریر زربفت بود، و تمام محوطه زیارتگاه مفروش به فرش های متنوع و در کنار آن، قبر هارون الرشید است که زائران هنگام ورود به زیارتگاه [به جهت بیزاری از هارون]، با پاهای خود محکم به قبر هارون می کوبند و بر قبر شریف امام رضا(ع) سلام می کنند و احترام می نمایند.(۴)

فصل دوازدهم: فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام در برخی روایات اهل سنت

اشاره

ص:۱۲۸

۱- این گونه گزارش ها نشان می دهد که چنین بناهایی در قرن سوم ه_.ق وجود داشته است. بنابراین، این کارها نه تنها بدعت نبوده، بلکه از سوی حاکمان عباسی همانند عمیدالدوله که یکی از وزیران عباسیان بوده، ساخته شده است. اما وهابیت آنها را بدعت می دانند، از این رو، دستور تخریب آرامگاه ها را صادر می کنند، ما در کتاب دیگری به نام «زیارت در اسلام و ادیان دیگر» در این باره مفصل نوشته ایم.

۲- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص۲۶۱.

۳- مهلبی، الکتاب العزیزی، ص۱۵۵.

۴- الرحله، ص۴۰۱.

فصل دوازدهم: فضیلت زیارت امام رضا(ع) در برخی روایات اهل سنت

زیارت نیاکان، مؤمنان و حضور بر بارگاه پاک پیشوایان دینی، خواندن نماز، نیایش و قرآن در آرامگاه های آنان یکی از عبادت ها و سنت های ارزشمند اسلامی به شمار می رود. زیارت نه پرستش مردگان، بلکه دیدار زندگان است، که با چشم دل پیوند روحی با ارواح پاک و مطهر برگزیدگان خداوند صورت می گیرد.(۱)

در برخی مدارک معتبر اهل سنت، چندین روایت درباره فضائل زیارت امام رضا(ع) نقل شده است که برخی از آنها را برای تیمن و تبرک یادآور می شویم:

حاکم نیشابوری با سند خود از امام صادق(ع) و از پدرانش از علی(ع) و از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «پاره ای از تن من در خراسان مدفون خواهد گشت، هر مؤمنی که به زیارت او برود، خداوند بهشت را بر او

۱- در طول تاریخ، فرقه های گوناگونی بوده که با زیارت مخالفت کرده اند. در زمان ما فرقه گمراهی به نام وهابیت که پرورش یافته استعمار انگلیس است، با زیارت مخالف است. برای اطلاع بیشتر به کتاب دیگری از همین نویسنده با نام زیارت در اسلام و ادیان دیگر مراجعه کنید.

واجب خواهد ساخت و بدن او را بر آتش جهنم حرام خواهد گردانید».(۱)

همچنین در روایت دیگری، عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «کسی که فرزندم را در طوس زیارت کند، گویی یک حج به جا آورده است».

عایشه پرسید: یک حج ؟

پیامبر فرمود: «دو حج».

عایشه پرسید: دو حج؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سه حج.» عایشه ساکت شد.

پیامبر فرمود: «اگر سکوت نمی کردی تا هفتاد حج بر می شمردم!»(۲)

حاکم نیشابوری با سند خود نقل کرده است که از امام موسی بن جعفر(ع) شنیدم که می فرمود: «هر کس آرامگاه فرزندم را زیارت کند، پاداش هفتاد حج را نزد خداوند خواهد داشت. آن گاه فرمود: چه بسا حجی قبول نمی شود، هر کس او را زیارت کند یا شبی در بارگاهش بماند، گویی همه آسمانیان را زیارت کرده است و چون روز قیامت شود، زائران را با امامان ما اهل بیت خواهند یافت و زائران فرزندم علی [بن موسی] درجاتشان بالاتر و زندگانی [معنوی آنان] نزدیک تر است».(۳)

همچنین وی با سند خود از امام رضا(ع) نقل کرده که پیامبر فرموده است: «پاره ای از تن من در خراسان مدفون خواهد شد، هر گرفتاری او را زیارت کند، خداوند گرفتاری اش را برطرف می سازد و هر گنه کاری او را زیارت نماید، خدای متعال گناهانش را می آمرزد!»(۴)

۱- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۸۸، ح۴۶۵.

۲- ینابیع الموده، ج۲، ص۳۴۱.

۳- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۴، ح۴۷۱.

۴- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۰، ح۴۶۷؛ ینابیع الموده، ج۲، ص۳۴۱.

همچنین فضال روایت کرده که از علی بن موسی الرضا(ع) شنیدم که شخصی نزد وی آمد و به آن حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا! پیامبر را در خواب دیدم که به من فرمود: چگونه خواهید بود، آن گاه پاره تن من در سرزمین شما مدفون و گوشت بدنم در آنجا پنهان شود و از امانت من چگونه محافظت خواهید کرد؟»

امام رضا(ع) در پاسخ فرمود: «من آن شخصی هستم که در سرزمین شما دفن خواهد شد! من پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و همان امانتی هستم که هر شخصی اگر با معرفت و شناخت به حق من و اطاعت و پیروی از من زیارتم نماید، من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت خواهیم بود و کسی که ما شفیع او باشیم، نجات خواهد یافت، هر چند گناهان وی به اندازه گناهان جن و انس باشد!».(۱)

سپس امام رضا(ع) از جد بزرگوارش چنین نقل کرده که فرموده است: «هر کس مرا در خواب ببیند [واقعاً] مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من و هیچ یک از جانشینانم ظاهر نمی گردد. رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء پیامبری است».(۲)

جوینی نیز با سند خود از حاکم نیشابوری آورده که علی بن موسی الرضا(ع) فرمود: «من کشته شده با زهر و مدفون شده در سرزمین غریب هستم. این را به سفارشی که پدرم از پدرش از نیاکانش از علی(ع) از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من نموده اند، من می دانم. آگاه باشید! هر کس مرا در غربتم زیارت کند، من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت خواهیم بود و هر

۱- حبیب السیر، ج۲، ص۸۶.

۲- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۱، ح۴۶۸.

کس ما شفیعان او باشیم، نجات می یابد. هر چند گناهان جِن و اِنس را داشته باشد».(۱)

آن گاه جوینی پس از نقل چندین روایت این گونه اظهار می دارد: «کَرامهٌ! یا لَها مِنْ کَرامَهٍ باهرهٍ! وَ بَشَارهٌ لِشَفاعهِ الذُّنوبِ ماحِیهٌ غافِرَهٌ؛ چه کرامتی؟ کرامتی نورانی و بشارتی برای محو و پوشانندگی از زشتی ها و گناهان!»(۲)

همچنین جوینی به نقل از حاکم نیشابوری آورده است که امام رضا(ع) فرمود: «کسی که به زیارت من بیاید، من نیز روز قیامت در سه جایگاه به فریاد او خواهم رسید: زمانی که نامه های اعمال را به دست راست و چپ می دهند و هنگام عبور و گذر از پُل صراط و هنگامی که اعمال را در کفه ترازو قرار می دهند».(۳)

همچنین با همین سند نقل کرده که امام رضا(ع) فرمود: «برای زیارت هیچ قبری بار سفر نبندید، مگر برای زیارت آرامگاه های ما، آگاه باشید که من ظالمانه به وسیله زهر کشته و در جایی دور از مدینه دفن خواهم شد. پس هر کس برای زیارتم بار سفر ببندد، دعایش به اجابت خواهد رسید، و گناهانش آمرزیده می شود».(۴)

قندوزی نیز در ماجرای ولایت عهدی امام رضا(ع) نقل کرده است که آن حضرت خطاب به مأمون فرمود: «به خدا سوگند! پدرم برای من از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که من پیش از تو، مظلومانه از دنیا می روم، فرشتگان آسمان و زمین بر من می گریند و در سرزمین غریب به خاک سپرده می شوم».(۵)

جوینی با سند خود از امام جواد(ع) نقل کرده است که فرمود: «هر کس

۱- همان، ص۱۹۲، ح۴۶۹.

۲- همان.

۳- همان، ص۱۹۵، ح۴۷۲.

۴- همان، ص۲۱۸، ح۴۹۲.

۵- ینابیع الموده، ج۳، ص۱۶۷.

مزار پـدرم را زیارت کنـد، پروردگار گناهان گذشـته و آینده اش را می آمرزد و چون روز قیامت شود، برای او جایگاهی در برابر جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می دهند تا هنگامی که خداوند به حساب همه بندگانش رسیدگی کند».(۱)

حاکم نیشابوری نیز با سند خود از صَقر بن دلف نقل کرده است که از امام هادی(ع) شنیدم می فرمود:

هر کس حاجتی دارد، به زیارت قبر جـدم رضا به طوس برود. ابتـدا غسل کنـد، سـپس بالای سرِ وی دو رکعت نماز بخواند و حاجت خویش را در قنوت نمازش از خداونـد بخواهـد، که بر آورده خواهـد شد. البته به شـرطی که حاجت وی (درخواست) گناه یا قطع صله رحم نباشد.

مکـانی که وی در آنجـا دفن شـده، قطعه ای از بهشت است. هر مؤمنی که او را زیـارت نمایـد، خداونـد وی را از آتش دوزخ نجات می دهد و داخل بهشت می گرداند.(۲)

بزرگان اهل سنت که امام رضا(ع) را زیارت کرده اند

بزرگان اهل سنت که امام رضا(ع) را زیارت کرده اند

یکی از موضوع هایی که در سیره دانشـمندان اهل سنت آشکار و نمایان است، رفتن به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و معصومـان(ع)، به ویژه امـام رضا(ع) است؛ چرا که قلب زائر، سـرشار از نور می شود و روحش با انوار الهی اُنس می گیرد و تـاریکی هـا بعـد از دعـا از قلب وی پاک می شود و هر چه زائر بتوانـد با فرد زیارت شونـده بیشتر ارتباط برقرار کنـد، از فیض خداونـد بیشتر بهره منـد خواهـد شـد. مَناوی شافعی در این باره می نویسد: «پس هرگاه فردی بر مزار شخصـی که دارای نفس قوی و کامل و اثرگذار است بایستد، میان آنان ملاقات

۱- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۵، ح۴۷۳.
۲- همان، ص۱۹۳، ح ۴۷۰.

روحانی برقرار می شود و این زیارت سبب رسیدن به منافع بزرگ و شادمانی بی شماری برای روح زائر و زیارت شونده می گردد. به گونه ای که با سلام دادن و پاسخ شنیدن، نهایت خوش حالی به وی دست می دهد».(۱)

از این جهت است که بسیاری از بزرگان اهل سنت از هر فرقه و گروهی که هستند، به قصد زیارت و شفا گرفتن و برآورده شدن حاجت هایشان به زیارت مزار منور و مقدس امام رضا(ع) آمده و به آن حضرت متوسل شده و حاجت های خود را گرفته اند که در این مختصر به چند نمونه اشاره می کنیم.

حاکم نیشابوری می گوید: «از محمد بن مومل شنیدم که می گفت روزی با پیشوای اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه(۲) و ابو علی ثقفی(۳) و دیگر استادان خود به زیارت مرقد علی بن موسی الرضا(ع) به طوس رفتیم. آنان بسیار به زیارت قبر علی بن موسی الرضا می رفتند».

محمد بن مومل گوید: «احترام و بزرگداشت و تواضع و گریه و زاری ابن خزیمه در کنار مرقد علی بن موسی(ع)، همگی ما را شگفت زده کرد».(۴)

«این همه تواضع و احترامات ویژه ابن خزیمه به قبر [امام رضا] در حضور بزرگان از خاندان سلطان و خاندان شاذان بن نعیم و آل شنقثین و در حضور گروهی از علویان نیشابور و هرات و طوس و سرخس انجام گرفت و همه آنان شمایل و حرکات ابن خزیمه را به هنگام زیارت قبر امام مشاهده

۱- مناوی، فیض القدیر، ج۵، ص۴۲۲.

۲- ابن خزیمه (در گذشته ۳۱۱ ه .ق) نزد اهل سنت مشهور به شیخ الاسلام، امام الائمه، حافظ، حجه، فقیه، بی نظیر و زنده کننده سنت رسول صلی الله علیه و آله است. وی را بسیار ستوده اند و در دانش حدیث و فقه ضرب المثل است. سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص۳۶۵.

۳- ابوعلی ثقفی شافعی (در گذشته ۳۲۸ ه .ق) نیز جایگاه ویژه ای دارد و درباره شخصیت او نیز تعابیری همچون الامام، محدث، فقیه، علامه، شیخ خراسان، مدرس فقه شافعی در خراسان، امام در بیشتر دانش های شرعی و حجت خدا بر خلق خدا به کار برده شده است. سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص ۲۸۰.

۴- فرائد السمطین، ج۲، ص۱۹۸، ح۴۷۷؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

و ثبت کرده انـد. از این برخورد وی با مزار امام، بسیار خوش حال شدنـد و بـدین جهت صدقه دادند و همگی اظهار داشـتند: اگر این کار [زیارت قبور و گریه و زاری کنار آنها و تواضع و احترام به صاحب قبر] سنّت نبود و فضیلت نداشت، هیچ گاه ابن خزیمه چنین نمی کرد».(۱)

ابن حِبّان شافعی نیز می نویسـد: «من بارها مرقد وی را [امام رضا] زیارت کرده ام، زمانی که در طوس بودم، هر مشـکلی برایم رُخ می داد، قبر علی بن موسـی الرضـا(ع) را که درود خـدا بر جـدّش و او بـاد، زیـارت و برای برطرف شـدن مشـکلم دعا می کردم، دعایم مسـتجاب می شد و مشکلم برطرف می گردید. این کار را بارها تجربه کردم و پاسخ می گرفتم. خداوند ما را بر محبت و دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش بمیراند».(۲)

همچنین جوینی از ابوالحسن، محمـد بن علی بن سـهل فقیه(۳) نقـل می کنـد که گفت: «هیـچ امر مهم دینی و دنیایی برای من روی نـداد که به بارگـاه امـام رضا(ع) برای آن حاجت رفتم و نزد قبرش خـدا را خوانـدم، جز آنکه آن حاجت برآورده شـد و پروردگار، مرا از آن غم و اندوه رهانید... .

و ایـن عـادت مـن شـده که به آن درگـاه، تمـام امـوری که بـدان هـا دچـار می شـوم، بـبرم؛ چرا که آن نزد من آزمـوده شـده است».(۴)

حاکم نیشابوری نیز می نویسد: «خداوند مرا از کرامات تربتش، بهترین کرامت را شناسانید، از آن جمله اینکه من دچار بیماری خشکی مفاصل بودم و جز با مشقت نمی توانستم حرکت کنم.

ص:۱۳۵

۱- همان.

۲- ابن حبان، الثقات، ج۸، ص۴۵۷.

۳- وی از بزرگان شافعی است که او را علامه، شیخ الشافعیه، وأعرف و داناترین فرد نسبت به فرقه ها و ترتیب آنان دانسته اند. سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص۴۴۶.

۴- فرائد السمطین، ج۲، ص ۲۲۰، ح۴۶۹.

بنابراین، بیرون آمدم و زیارتش کردم و با دو کفش کرباسی به نوقان بازگشتم، صبح که در نوقان بودم، تمام آن درد درمان شد و تندرست به نیشابور باز گشتم».(۱)

جوینی با سند خود از محمد بن قاسم نیشابوری نقل می کند که گفت:

من از کسانی بودم که زیارت قبر [امام رضا] را در طوس قبول نداشتم و مردم را از رفتن به زیارت وی باز می داشتم! شبی در خواب دیدم که در طوس هستم، و پیامبر در کنار مزار [رضا] مشغول نماز است. ناگهان صدایی شنیدم که می گفت: هر کس دوست دارد قبری را ببیند که اگر آن را زیارت کند، خداوند ناراحتی او را از بین می برد، به زیارت این قبر بیایید که پروردگار در آن فرزندی از تبار پیامبر را قرار داده است... .

هنگامی که از خواب بیدار شدم، غرق در عرق بودم، بی درنگ غلام خود را صدا زدم تا مرکبم را آماده سازد، سوار مرکب شدم و رهسپار زیارت امام رضا(ع) گردیدم و از آن پس سالی دو مرتبه به زیارت قبر امام مشرّف می شوم.(۲)

همچنین جوینی به نقل از ابونصر مؤذن می گوید:

به بیماری سختی مبتلا شدم، به گونه ای که زبانم بند آمد و قادر بر سخن گفتن نبودم. به ذهنم خطور کرد که به زیارت قبر امام رضا(ع) بروم و در کنار مزار وی دعا کنم، وی را واسطه قرار دهم و از خداوند بخواهم تا مرا از این بیماری نجات دهد.

به قصد زیارت قبر امام از نیشابور خارج شدم و مزار وی را زیارت

۱- همان، ح۴۹۷.

۲- همان، ص۱۹۷، ح۴۷۵.

کردم و در قسمت بالای سر آن حضرت مشغول خواندن نماز شدم و امام رضا(ع) را شفیع قرار دادم و از پروردگار خواستم به احترام و منزلت و مقام امام رضا(ع) مشکل زبانم را بر طرف سازد.

در سجده نماز خوابم برد، ناگهان دیدم ماه شکافته شد و مردی از آن بیرون آمد. نزدیک من آمد و صدا زد: ای ابونضر، بگو «لا اله الا الله!» من با دست اشاره کردم که توانایی سخن گفتن ندارم! زبانم بند آمده است.

آن مرد فریاد زد و گفت: مگر به قدرت خدا ایمان نداری؟. بگو: «لا اله الا الله» من که تا آن هنگام لال بودم، یک باره زبانم باز شد و گفتم: «لا اله الا الله» من نیز به شکرانه این نعمت الهی، از مشهد پیاده بازگشتم و در طول مسیر [تا نیشابور] همواره ذکر «لا اله الا الله» را بر زبان داشتم، و بعد از آن دیگر هرگز زبانم بند نیامد.(۱)

همچنین جوینی به نقل از حاکم نیشابور آورده است که زید فارسی می گوید: «من در مرو رود، مدت دو سال دچار مرض نِقرِس بودم که نمی توانستم بایستم و نماز بخوانم. پس در خواب به من نشان دادند که چرا به زیارت قبر رضا(ع) نمی روی و پاهایت را به ضریحش نمی مالی و در کنار مزارش از خدا نمی خواهی تا بیماری ات را از بین ببرد؟!

گفت: پس از این خواب چهارپایی را کرایه کردم و به طوس آمدم و پاهایم را به قبر مالیدم و از خداوند [شفا] خواستم. پس آن درد از بین رفت و مدت دو سال است که در اینجا سکونت دارم و تاکنون دچار آن بیماری نشده ام».(۲)

حاکم نیشابوری از ابوالحسین بن ابی بکر شافعی نقل کرده که گفته است: «خداوند هر دعایی که در مرقد امام رضا(ع) کردم، اجابت کرد. حتی از خداوند

۱- همان، ح۴۹۱.

۲- همان، ص۲۱۹، ح۴۹۴.

خواستم فرزندی به من عنایت کند که بعد از ناامیدی، فرزندی روزی من نمود».(۱)

خاستگاه امام از دوستانش

خاستگاه امام از دوستانش

امام علی بن موسی الرضا(ع) همانند دیگر پیشوایان دینی، همان راهی را رفته که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آغازگر آن بوده است. ازاین رو، امام همان انتظاری را از محبان خود دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه مسلمانان داشته است.

اگر در روایات از آن حضرت به خورشید تعبیر شده، بدین جهت است که دوستانش همواره از نور هدایت و دانش و اخلاق او بهره بجویند و زندگی فردی و اجتماعی خویش را با آن روشن سازند.

بنابراین، افرادی که خود را دوستدار اهل بیت(ع) می دانند و رهنمودهای آن بزرگواران را به کار نمی گیرند، همانند افرادی هستند که در پرتو خورشید قرار گرفته اند، ولی چشمان خویش را بسته اند و از مسیری دشوار و پرخطر می گذرند.

کتاب نامه

ص:۱۳۸

۱- همان، ص ۲۲۰، ح۴۹۸.

کتاب نامه

آبی، منصور، نثر الدرر، مصر، هیئه المصریه العامه للکتاب، بی تا.

آجری، محمد، الاربعین حدیثا، کویت، مکتبه المعلاّ، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه .ق.

ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه .ق.

ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، بیروت دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه .ق

ابن اثیر، علی، اللُّباب فی تهذیب الانساب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم ۱۴۱۴ ه .ق.

ابن اثیر، مبارک، تتمه جامع الاصول فی احادیث الرسول، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه .ق.

ابن بطوطه، محمد، تحفه النظّار فی غرایب الامصار، معروف به رحله ابن بطوطه، بیروت درالکتب العلمیه، بی تا.

ابن تغری بردی، یوسف، النجوم الزاهره، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه .ق.

ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، بیروت،

ص:۱۳۹

دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه .ق.

______________ ، فنون الافنان فی عجائب علوم القرآن، بغداد، المجامع العلمی العراقی، ۱۴۰۸ ه .ق.

ابن حبّان، محمد، الثقات، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۹۳ ه .ق.

______________ ، المجروحین، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ه .ق.

ابن حجر عسقلانی، احمد، تقریب التهذیب، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه .ق.

______________ ، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ه .ق.

ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر، بی تا.

ابن حوقل، ابی القاسم، صوره الارض، لیدن، چاپ دوم، ۱۹۳۸ م.

ابن خلدون، عبدالرحمان، العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، معروف به تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه .ق.

______________ ، المقدمه، ترجمه: گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱ ه .ق.

ابن خلکان، محمد، وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان، بیروت، دارصادر، چاپ اول، ۱۳۹۸ ه .ق.

ابن خیاط، خلیفه، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه .ق.

ابن رسته، احمد، الاعلاق النفیسه، ترجمه: قره چاقلوا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ ه .ق.

ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه، بی تا.

ابن صائغ، سلیمان، تاریخ الموصل، ترجمه: علی حبیبه، قاهره، ۱۳۸۷ ه .ق.

ابن صباغ، علی، الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ترجمه: جعفر حسینی،

قم، المجمع العالمی لاهل البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۲۷ ه .ق.

ابن طاووس، علی، طرائف المقال، قم، مطبعه خیام، ۱۳۹۹ ه .ق.

______________ ، فرحه الغری، مرکز الغدیر، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه .ق.

ابن طقطقا، محمد، الفخری فی الآداب السلطانیه والدول الاسلامیه، حلب، دارالقلم العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه .ق.

ابن طلحه، محمد، مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، اشراف، عبدالعزیز طباطبایی، بیروت، البلاغ، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه .ق.

ابن طولون، محمد، الائمه الاثنی عشر، ترجمه: صلاح الدین منجد، قم، رضی، بی تا.

ابن عبدربه، احمد، عقدالفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه .ق.

ابن عِبری، غریفور، تاریخ مختصر الدول، قم، موسسه نشرالمنابع الثقافیه، بی تا.

ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه .ق.

ابن عظیمی، محمد، تاریخ حلب، بی نا، بی تا.

ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار مَن ذهب، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه .ق.

ابن فتال، محمد، روضه الواعظین، قم، رضی، بی تا.

ابن قتیبه، عبدالله، المعارف، ترجمه: ثروت عکاشه، مصر، دارالمعارف، چاپ دوم، بی تا.

ابن قتیبه، عبدالله، طبقات الشعراء، ترجمه: ضناوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ه .ق.

ابن قدامه، الخراج، ترجمه: قره چانلو، تهران، البرز، ۱۳۷۰.

ص:۱۴۱

ابن کثیر، اسماعیل، البدایه والنهایه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۹ ه .ق.

ابن ماجه، محمد، السنن، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق: بشار معروف عواد، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۸ ه .ق.

ابن ماکولا، علی، الاکمال فی رفع الارتیاب، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

ابن مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه .ق.

ابن نجار، محمد، ذیل تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

ابن ندیم، محمد، الفهرست، بیروت، چاپ اول، بی تا.

ابن وردی، عمر، تتمه المختصر فی اخبارالبشر، معروف به تاریخ ابن وردی، نجف، حیدریه، ۱۳۸۹ ه .ق.

ابوالفداء، اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

ابومخنف، لوط، بحرالانساب، تهران، دارالخلافه، ۱۲۶۸ ه .ق.

ابونعیم، احمد، حلیه الاولیاء و طبقات الاصطفاء، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۷ ه .ق.

ابی الفرج، علی، الاغانی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

________________، مقاتل الطالبیین، ترجمه: احمد صقر، بیروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بی تا.

احمد امین، ضحی الاسلام، مصر، مکتبه نهضه المصریه، چاپ هفتم، بی تا.

اربلی، علی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، بی تا.

ص:۱۴۲

ازدی، یزید، تاریخ الموصل، ترجمه: علی حبیبه، قاهره، ۱۳۸۷ ه .ق.

اصطخری، ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش: ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

افندی، قاضی بهجت، تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ، ترجمه: ادیب، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۶.

بدخشی، محمد خان، مفتاح النجافی مناقب آل عبا، نسخه خطی، مرعشی، قم، بی تا.

بریانوی، امیراحمد حسین، تاریخ الاحمدی، ترجمه: طریحی، بیروت، موسسه البلاغ، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه .ق.

بسطامی، نوروز علی، تحفه الرضویه، تبریز، ۱۲۷۴ ه .ق.

بغدادی، احمد، الکفایه فی علم الروایه، قاهره، دارالکتب الحدیثه، بی تا.

______________ ، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ه .ق.

______________ ، موضع اوهام الجمع و التفریح، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۷۰ ه .ق.

بغدادی، عبدالقاهر، الفَرق بین الفِرَق، به اهتمام: کوثری، قاهره، ۱۹۴۸ م.

بلاغی، عبدالحجه، تاریخ نایین، تهران، مظاهری، ۱۳۶۹ ه .ق.

بیهقی، ابراهیم، المحاسن و المساوی، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۴ ه .ق.

بیهقی، احمد، شعب الایمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ه .ق.

بیهقی، محمد، تاریخ بیهقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۵۶ه .ق.

تابعی، احمد، الاعتصام بحبل الاسلام، قاهره، مطبعه العاده، چاپ اول، ۱۳۲۷ ه .ق.

ترمانینی، عبدالسلام، أحداث التاریخ الاسلامی بترتیب السنن، دمشق، دار

طلّاس، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، نشراسلامی، ۱۴۱۰ ه .ق.

تقی الدین، النقودالاسلامیه المسمی بشندور العقود فی ذکر الفقود، قم، رضی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه .ق.

جامی، عبدالرحمان، شواهد النبوه، ترجمه: حسن امین، تهران، غزال، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه .ق.

جرجانی، یحیی، الأمالی الخمیسیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

جرجی زیدان، التاریخ التمدن الاسلامی، بیروت، دارمکتبه الحیاه، بی تا.

جوزجانی، یعقوب، احوال الرجال، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه .ق.

جوینی، ابراهیم، فرائدالسمطین، محمودی، بیروت، مؤسسه المحمودی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ه .ق.

جهشیاری، محمد، الوزراء و الکتاب، بیروت، دارالفکر الحدیث، ۱۴۰۸ ه .ق.

جیهانی، ابوالقاسم، اشکال العالم، ترجمه: کاتب، مشهد، آستان قدس، چاپ اول، ۱۳۶۸.

حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، مکتبه العصریه، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه .ق.

________________، تاریخ نیشابور، تصحیح کدکنی، چاپ اول، بی جا، بی تا.

حمّو، هادی، أضواء علی الشیعه، تونس، دارالترکی، چاپ اول، ۱۹۸۹ ه .ق.

حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دارصادر، بی تا.

خزاز، علی، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ترجمه: کوه

کمره ای، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ه .ق.

خُنجی، فضل الله، مهمان نامه بخاری، تهران، نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، بی تا.

______________ ، وسیله الخادم الی المخدوم، قم، انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه .ق.

خواند امیر، غیاث الدین، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، خیام، چاپ اول، ۱۳۵۳ ه .ق.

دارقطنی، علی، المؤتلف والمختلف، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه .ق.

دمیری، محمد، حیاه الحیوان، تهران، ناصرخسرو، چاپ اول، بی تا.

دینوری، احمد، اخبار الطوال، ترجمه: عبدالمنعم عامر، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۶۰ م.

ذهبی، محمد، تاریخ الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

______________ ، دول الاسلام، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه .ق.

______________ ، سیر اعلام النبلاء، ترجمه: کامل الخرات، بیروت، الرساله، ۱۴۰۲ ه .ق.

______________ ، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت، دارالفکر، بی تا.

رازی، عبدالرحمان، الجرح و التعدیل، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، بی تا.

رافعی، عبدالکریم، التدوین فی اخبار قزوین، بیروت، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه .ق.

رفاعی، احمد فرید (معاصر)، عصرالمأمون، قاهره، دارالکتب المصریه، چاپ چهارم، ۱۳۴۶ ه .ق.

ص:۱۴۵

زبیدی، محمد، اتحاف الساده المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین، مصر، خزانه السادات، بی تا.

زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دارالملایین، چاپ سوم، ۱۳۹۸ ه .ق.

زرندی، محمد، معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول و البتول، ترجمه: محمد کاظم محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه للاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه .ق.

زمخشری، محمود، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه .ق.

سبط بن جوزی، یوسف، تذکره الخواص، بیروت، موسسه اهل البیت، ۱۴۰۱ ه .ق.

سحاب، ابوالقاسم (معاصر)، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، تهران، اسلامیه، ۱۳۳۴.

سمعانی، عبدالکریم، الانساب، ترجمه: الباوردی، بیروت، دارالجنان، چاپ اول، بی تا.

سمهودی، علی، جواهر العقدین فی فضل الشرفین، بغداد، وزاره الاوقاف و الشئون الدینیه، ۱۴۰۷ ه .ق.

سویدی، محمد امین، سبائک الذهب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه .ق.

سیوطی، عبدالرحمان، تاریخ الخلفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.

________________، لُبّ اللباب فی تحریر الأنساب، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

شبلنجی، مومن، نورالابصار فی مناقب اهل بیت النبی المختار، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه .ق.

ص:۱۴۶

شوشتری، نورالله، احقاق الحق، قم، مرعشی، چاپ اول، بی تا.

شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه: احمد فهمی، قاهره، بی جا، ۱۹۴۸ م.

شیبی، کامل (معاصر)، الصله بین التصوف و التشیع، بیروت، دارالاندلس، چاپ سوم، ۱۹۸۲ ه .ق.

شیرازی، عطاء الله، روضه الاحباب، مرعشی، قم، نسخه خطی، بی تا.

صدوق، محمد، الامالی، بیروت، اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۱۰ ه .ق.

__________________ ، علل الشرایع، ترجمه: اعلمی، بیروت، موسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه .ق.

__________________ ، عیون اخبار الرضا، قم، بی جا، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

__________________ ، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، مکتبه الصدوق، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه .ق.

صعیدی، عبدالمتعال، المجد دون فی الاسلام، قاهره، مکتبه الاحباب، ۱۴۱۶ ه .ق.

صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، ترجمه: علی محمد رستم، و عمربن عبدالنصیر، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ه .ق.

صنیع الدوله، محمدحسن خان، مطلع الشمس، تهران، فرهنگ سرا، ۱۳۶۲ ه .ق.

صولی، محمد، اشعار اولاد الخلفاء، بیروت، دارالمسیره، چاپ سوم، ۱۴۰۱ ه .ق.

طبرانی، سلیمان، المعجم الاوسط، عمان، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه .ق.

__________________ ، المعجم الکبیر، ترجمه: سلفی، بیروت، دار احیاء الترات العربی، و القاهر، مکتب ابن تیمیه، ۱۴۰۴ ه .ق.

طبرسی، احمد، الاحتجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ه .ق.

طبرسی، فضل، اِعلام الوری بأعلام الهدی، ترجمه: غفاری، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۳۸ ه .ق.

طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، ایران، مکتبه ارومیه، بی تا.

________________ ، دلائل الامامه، قم، رضی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ه .ق.

طبسی، محمدحسن، حدیث سلسله الذهب به روایت اهل سنت، قم، دلیل ماه، ۱۳۸۸ ه .ق.

طوسی، حسن، الامالی، قم، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه .ق.

________________ ، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴.

________________ ، رجال الطوسی، ترجمه: بحرالعلوم، نجف، حیدریه، ۱۳۸۱ ه .ق.

عاملی، مرتضی، الحیاه السیاسیه للامام الرضا(ع)، قم، نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ه .ق.

عِجلونی، اسماعیل، کشف الخفاء، بیروت، الرساله، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ه .ق.

عِجلی، احمد، تاریخ الثقات، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۵ه .ق.

عروسی، مصطفی، نتائج الافکار القدسیه، دمشق، جامعه الدرویشیه، بی تا.

فخر رازی، محمد، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، قم، مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه .ق.

فکری، علی، احسن القصص، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۳۹۵ ه .ق.

فلیپ حتی، خلیل، تاریخ العرب، ترجمه پاینده، تبریز، شفق، چاپ اول، ۱۳۴۴.

فیروز آبادی، محمد، قاموس المحیط، بیروت، دارالجیل، بی تا.

قرمانی، احمد، اخبار الدول و آثار الاول، بیروت، عالم الکتب، بی تا.

قضاعی، محمد، مسندالشهاب، بیروت، الرساله، ۱۴۰۷ ه .ق.

قلقشندی، احمد، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

________________ ، مآثرالانافه فی معالم الخلافه، بیروت، عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۲۷ ه .ق.

قمی، حسن، تاریخ قم، ترجمه: حسن قمی، تصحیح: جلال الدین تهرانی، بی جا، بی تا، ۱۳۱۳ ه .ق.

قمی، عباس، تتمه المنتهی در تاریخ خلفا، قم، دلیل ماه، ۱۳۸۲ ه .ق.

________________ ، مفاتیح الجنان، ترجمه: الهی قمشه ای، تصحیح: بروجردی، تهران، جهان، ۱۳۹۷ ه .ق.

________________ ، منتهی الامال فی تواریخ النبی و الآل، قم، هجرت، ۱۳۷۵.

کلینی، محمد، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ه .ق.

________________، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۵۰.

مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، الرساله، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ه .ق.

مزّی، یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه .ق.

مسعودی، علی، اثبات الوصیه، قم، رضی، بی تا.

________________ ، التنبیه و الاشراف، بیروت، دارصعب، بی تا.

________________ ، مروج الذهب، قم، دارالهجره، ۱۴۰۴ ه .ق.

مظفر، محمدحسین (معاصر)، تاریخ الشیعه، قم، بصیرتی، ۱۳۶۱.

ص:۱۴۹

مغلطای، علاء الدین، إکمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، بیروت، الغاروق الجدیثه، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

مفید، محمد، الارشاد، ترجمه: محلاتی، تهران، حیدری، ۱۳۸۷ ه .ق.

مقدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، بیروت، داراحیاء الترات العربی، ۱۴۰۸ ه .ق.

مقریزی، تقی الدین، المقفی الکبیر، ترجمه: محمد العیلاوی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

مناوی، عبدالرؤوف، الکواکب الدریه فی تراجم الساده الصوفیه، قاهره، بی نا، چاپ اول، بی تا.

_______________ ، فیض القدیر بشرح الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۱ ه .ق.

موسوی، عباس، نُزهه الجلیس و منیه الادیب الانیس، قم، مکتبه الحیدریه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

موصلی، عمر، النعیم المقیم لعتره النبأ العظیم، قم، دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه .ق.

مولوی، عبدالحمید، آثار باستانی خراسان، مشهد، ۱۳۵۴.

مهلبی، حسن، العزیزی یا المسالک و الممالک، ترجمه: تیسیر خلف، دمشق، نشر التکوین، چاپ اول، ۲۰۰۶ م.

میرخواند، میر محمد، روضه الصفا، تهران، انتشارات مرکزی، ۱۳۳۹.

نَبهانی، یوسف، جامع کرامات الاولیاء، ترجمه: عبدالوارث، بیروت دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، مقدمه روضاتی، اصفهان، داد، ۱۴۰۲ه .ق.

ص:۱۵۰

نشار، علی، نشأه الفکر الفسلفی فی الاسلام، اسکندریه، دارالمعارف، چاپ چهارم، ۱۹۶۹ م.

نمازی، محمدعلی، مستدرکات علم رجال الحدیث، اصفهان، بی نا، چاپ اول، بی تا.

نویری، احمد، نهایه الارب، مصر، وزاره الثقافه، بی تا.

واسعی، عبدالواسع، مسندالامام زید، بیروت، دارمکتبه الحیاه، ۱۹۶۶ م.

وجدی، فرید، دائره المعارف القرن العشرین، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۷۱ م.

هاشم معروف (معاصر)، عقیده الشیعه الامامیه، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۳۷۶ ه .ق.

هَروی، علی، الاشارات الی معرفه الزیارات، دمشق، مهدالفرنسی، ۱۹۳۵ م.

هیثمی، احمد، صواعق المحرقه، قاهره، شرکه الطباعه الفنیه المتحده، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه .ق.

یافعی، عبدالله، مرآهالجنان و عبره الیقظان فی معرفه ما یعتبر من حوادث الزمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

یعقوبی، احمد، البلدان، ترجمه: ضنّاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ه .ق.

________________، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر، بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



WWW



www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹